

انقلاب سوسیالیستی

یا

دموکراتیک



گروه اتحاد کمونیستی

مقدمه

رساله حاضر بحثی است در روشن کردن مفاهیم انقلاب، مرزبندی بین انقلابهای سیاسی و اجتماعی و آزادیبخش،... و اشیاء این امر که تنجیسا انقلاب اجتماعی دوران انقلاب سوسیالیستی است. در این رابطه، مرحله تدارک از مرحله آمادگی شرایط انقلابی تفکیک یافته و ویژگیهای آنها مشخص شده است.

این بحث نمیتوانست از بر خورد به پاره‌ای از نقطه نظرهای انحرافی اجتناب کند. در این رابطه جوابگویی به دو مسئله خاص اهمیت داشت. مسئله اول تأکیدی است که عده‌ای از مبارزین ایرانی از سالها پیش بر وجود شرایط انقلابی در ایران گذاشته و تزاها و برنامه های خسود را بالتبع بر مبنای چنین بر داشتی تنظیم کرده‌اند، بر داشتی که بنظر ما نادرست بوده و نمیتوانست منجر به بروز قایبه و یا تشدید اثرات قایعات شود. و متأسفانه چنین شد. این امر که امروز پاره‌ای از این جریانات - و بطور اخص چریکهای فدائی خلق - به نادرست بودن و چپ‌روانه بسودن چنین برداشتی پی برده‌اند میتواند مایه خرسندی باشد، اگر نه این بود که برداشتهای نادرست دیگری جانشین آن نمیشد. جانشینی از چپ‌روانه آمادگی شرایط انقلابی با تز بغایت انحرافی عده شمردن دیکتاتوری شاه، مجال زیادی را برای خرسندی بدست نمیدهد. بنظر میرسد که علت این گردش ۱۸۰ درجه‌ای بیشتر در این امر باشد که این رفقا مانند بسیاری دیگر از مبارزین ایرانی بجای آموختن و تجربه، تکیه را بر تجربه و تجربسسه گذاشته‌اند؛ بجای فرا گرفتن آموزشهای تجارب تاریخ (شوری) و میقلل دادن آن در پراشک مبارزه، اهل را صرفا بر تجارب فروزش محدود سازمان خود نهاده‌اند. در اینجا بدیهی است که چنین روش امپریستی نمیتواند نتایج تشدید را در خط و مشی و در تزهای ارائه شده بدنبال نداشته باشد.

مسئله سوم عارفه‌ایست که در هرجریان انقلابی و مبارزاتی که زمانی از شروع آن گذشته باشد، در عده‌ای خود می‌نماید. عارفه ارتداد، همواره در جریان مبارزات عده‌ای بدلائل مبتنی، ایدئولوژیک و یا شخصی (که باز بهمان مسئله مبتنی تحویل میشود) از نفس می‌افتند. عده‌ای به خلق پشت میکنند و عده‌ای خلق را از پشت هدف میگیرند، گروه (و) - خائنین - هیچگاه نتوانسته‌اند مسئله‌ای جدی به‌پا گیرند. همگامی آنها با دشمن، اعتبار آنها را (هرچه بوده باشد) در دم نابود میکنند و توجیه گریهای آنها را کسی جز با نفرت و بیرون‌دسی- شود. اما گروه (و) - مرتدین، گنج ها و یز دلان - بظاهر در صف خلق باقی میمانند تا از پشت بآن خنجر بزنند. آیه های یاس این باشه‌گان،

بصورت "کشف" مجدد خاک مرده های جوی گذشتگان، ابزار کار آنها برای توجیه وجود خود و برای منحرف کردن مسیر و دغروشان حرکت اجتماعی-مبارزه-یسوی برگه گندیده و پرلجن رکود، خموشی، صوفیگری و نخدیراست. وجود سرخوردگان، ها بپوهای چپ روانه اولیه برخی از مبارزین، و تشدید انحرافات جوامع با اصطلاح سوسیالیستی، زمینه معنی لازم برای "رشد" انحرافات اخیر را فراهم میکند. گرفتن ابزار از دست این واخوردگان خود پرست، نشان دادن قلابی بودن کشف و شهودشان، و نشان دادن ریشه های "تئوریکشان" وظیفه همه کسانی است که شاهد و ناظر رفتار پر ادبار آنان بوده اند. این وظیفه، از وظیفه دیگر یعنی مبارزه با چپ روی سی قرجام که صرفا ماده رشد ارتداد را بدست میدهد جدا نیست. و بنا بر این، دو مسئله مورد بحث در اساس یکی است. انحراف، از چپ و از راست.

قسمت اعظم رساله به بحث متدولوژیک مقولات فوق میپردازد. در بخش آخر، به کفایت زمینه مادی انقلاب سوسیالیستی ایران توجه شده است. از آنجا که در بخش های اول آحاد زمینه مادی بطور کلی مورد بحث قسرا گرفته اند لهذا در بخش آخر صرفا بآنها ارجاع شده و از تکرار خودداری شده است. بنا بر این بخش آخر به تنهایی کامل نیست و باید همراه با سایر فصول بصورت یک مجموعه مورد توجه قرار گیرد.

با امید آینده

گروه اتحاد کمونیستی

انقلاب سوسیالیستی یا دموکراتیک

بحثی پیرامون انقلاب و مفاهیم مختلف مربوط به آن

برای ارتباط و تبادل افکار و معانی و مفاهیم، لازم است که برداشتهای یکسان از واژه‌ها داشته باشیم و معانی طلاق می‌شود داشته‌ایم این برای بدیهی - با بهتر بگوئیم منطقاً بدیهی - در عمل هزاران بار مخدوش می‌شود و یکی از موجبات سردرگمی‌های تئوریک است. از واژه‌های نظیر انقلاب، ملی دموکراسی، دموکراتیک، دیکتاتوری، نوین، سوسیالیسم و ... هرکس برداشتی می‌کند و باین جهت زمانی مفاهیم یکسان در قالب عبارات یا واژه‌های متفاوت ادا می‌شود و ظاهر تفاوت و اختلاف ایجاد می‌کند، و بر عکس گاهی مفاهیم کاملاً متفاوت در قالب واژه‌های یکسان بیان می‌گردند و شیوه وحدت نظر را بوجود می‌آورند... مارکسیسم عامیانه سیرکت رونق می‌کشد، التقاطی، در کنار پیغمدگانی که بدلیل جهالت یا عدم شایستگی تئوریک، دو پهلوی گوشتی را ابزاری برای پیشبرد کار تصور می‌کنند، وجود مکانیسم مختلف - و یا بهتر بگوئیم در غالب موارد انحرافات مختلف - در مارکسیسم و "تعلق" و اصرار همه آنها به چسبیدن به واژه‌های مارکسیستی بمنظور پوشاندن مفاهیم غیر مارکسیستی ...، موجب شده است که این سردرگمی بیشتر از آنچه که طبیعی - یعنی ناشی از عدم افهام و مشخص شدن تعاریف - باشد، گریبان مارکسیست‌ها را گرفته باشد. بنابراین این کوشش جهت روشن کردن مفاهیم و واژه‌ها از جمله اولین اموری است که باید مورد توجه قرار گیرد.

انقلاب

در مورد اینکه انقلاب چیست و انواع آن کدامست اتفاق نظر وجود ندارد. واژه انقلاب و مفهوم آن در طول قرون چنان دستخوش تغییر و انقلاب شده است که حدی بر آن متصور نیست. ما برای روشنتر شدن مسئله اشاره مختصری به سابقه آن و برداشتهای مختلفی که مولفین و انقلابیون مختلف از آن داشته‌اند را مفید می‌بینیم.

۱- واژه رولوسیون (انقلاب) از ریشه REVOLUTUS بمعنای چرخیدن و برگشتن است. در قرن هفدهم این واژه به مفهوم بازگشت بعقب مورد استفاده قرار می‌گرفت، یعنی درست به معنای مخالف و عکس معنای امروزی آن. هنگامی

که تغییراتی بتدریج در اجتماع واقع میشد (اولوسیون EVOLUTION تحول، تطور) و بنای کهن را در معرض تهدید قرار میداد، گاه شاه یا شاهزادگان بخطر افتاده با یک یورش افواج را به وضع سابق بازمیگردانند. این واقع، این بازگشت بعقب، رولوسیون (انقلاب) خوانده میشد. اما حقیقت این بود که این بازگشت بعقب صرفاً صوری بود. شاهزاده جاد فلان جدید، در حقیقت با یورش خود تکامل تدریجی حاصله در جامعه را علیرغم ادعای خود نفی نمیکرد بلکه با تشخیص و برسمیت شناختن عملی آن، سخت و تاج خود را حفظ مینمود. جامعه تغییر یافته ولی سلسله سلطنت پابرجا مانده و یا احباً شده بود. دیدن طریق رولوسیون قدیم - چیزی که امروز میتوان آن را در رده کودتاها گذاشت - علیرغم ادعای بازگشت بعقب، در واقع تغییر تحقق یافته پیشرونده را بطور ضمنی و در عمل میپذیرفت؛ بتدریج اما این جنبه ضمنی و عملی بیشتر مورد توجه واقع شد تا بعدی که دیگر ادعای بازگشت به گذشته منسوخ گشت و بجای آن مفهوم کلی تغییر پیشرونده و سریع (یورش وار) جامعه بنابر اراده قهرمانان از آن مشتق شد. در مقابل واژه اولوسیون (تحول، تطور) تحت همان معنای قدیم به حیات خود ادامه داد.

در فارسی واژه‌های انقلاب، تحول، تطور، ریشه‌هایی بکلی متفاوت از معادلای غربی خود دارند. قلب، حال، طور، هیچیک از این ریشه‌ها معنای مصطلح امروزی این واژه‌ها را بطور دقیق نمیرسانند و بنابر این تکیه بر آنها گمراه کننده میشود. معانی و واژه‌ها همراه با تکامل اجتماعی تغییر میکنند. مفاهیمی که در گذشته موجود نموده به آنها اضافه میشود و بتدریج چه بسا که مفاهیم جدید بکلی متضاد با مفاهیم گذشته میشوند. نگاهی به اشکالاتی که در استعمال رسای لغات بسیار معمول مانند تکامل، تغییر وجود دارد و در مواردی برگردان فارسی متون خارجی را دچار اشکال میکند و در موارد دیگر ادای مفهوم را دشوار میسازد در اثر اشتقاق واژه‌های فعلی معادل از ریشه‌های در گذشته مختلف و با برعکس واژه‌های متضاد از ریشه واحد است. و بنابر این آنچه مهم است معنای مصطلح و متداول واژه در هر زبان است، نه ریشه باری و نه سعی در واژه سازی فارسی بر مبنای ریشه‌های الزاماً معادل ریشه واژه‌های غربی. این اشکالات لغوی البته زمانی که مفهوم مورد نظر هم کاملاً تعریف

* - مثال کلاسیک احباً، مجدد سلطنت انگلستان در سال ۱۶۶۰. لازم به تذکر است که قبل از قرن هفدهم واژه رولوسیون اساساً معنای سیاسی نداشت و صرفاً بمعنای گردش دوار یا جسم سماوی کار میرفت. در دوران رنسانس رولوسیون به معنای "دخالت نیروهای مانوق بشر در وقایع جهان" درآمد.

نشده باشد بیشتر موجب سر در گمی میشود. ما در زیر به برخی از تعاریف انقلاب توسط مولفین مختلف اشاره میکنیم تا مشاهده شود که اشکالات چقدر زیاد است.

انقلاب عبارتست از :

- طیف وسیعی از فعالیتهای خارج از چهارچوب قوانین جاری.
 - تغییرات اجتماعی عمیق بعدی که منجر به تغییر بافت سیاسی جامعه شود. در این حالت قهر در غالب موارد وجود دارد، همه اینها منجر به ایجاد یک ایدئولوژی جدید میشود.
 - انقلاب تغییر سیاسی یا اضافه تغییر سیستم سیاسی است.
 - انقلاب الزاما تغییر قهر آمیز ناگهانی، سریع جامعه نیست، این تغییر میتواند در طول سالهای طولانی حاصل شود. مانند انقلاب چین.
 - انقلاب تغییری است در جامعه بخاطر کسب آزادی
 - تغییرات اساسی همه جانبه نه تنها در سازمان سیاسی بلکه همچنین در سامان اقتصادی، مالکیت اقتصادی، و نظام اجتماعی.
 - ایجاد نظم جدید (در این تعریف ادعا میشود که نه تنها کسب آزادی جزو اهداف انقلاب نیست بلکه کلیه انقلابها آفریننده نوعی استبداد هستند).
 - تغییر قهرآمیز اجتماع
 - مجموعه :
 - ۱- نابودی نظام کین
 - ۲- دوران اغتشاش عمومی
 - ۳- ایجاد نظام با سیستم سیاسی نوین
 - شیوه مآوراء قانونی تغییر حکومت.
 - تلاشی موقت یا طولانی انحصار قدرت توسط دولت، و از بین رفتن عبادت مردم به تبعیت.
 - تغییر سیاست یا تغییر حکام با سازمان حکومت توسط قهر یا تهدید قهر.
 - تغییر اجتماعی اساسی از پائین - از طرف مردم. (در مقابل کودتا که "انتقال قدرت سیاسی از بالا" تعریف میشود).
 - سه نوع است :
 - ۱- جدال بر سر کسب قدرت (کودتا).
 - ۲- جدال اتوریتهای بر سر کسب قدرت و تغییر سامان سیاسی (مبارزات فداستعماری)
 - ۳- تغییرات سامانه‌ای بمنظور های فوق بعلاوه بمنظور تغییر سامان
- x - توجه شود که ورود مفهوم آزادی در انقلاب کاملا متاخر است در تعاریف گذشته اساس انقلاب تغییر بود و نه آزادی.

- تغییر در رفتار و ارزش‌های اجتماعی

- تغییر اساسی در ماهیت دولت ، عملکرد حکومت ، اصول تولید و توزیع اقتصادی ، مناسبات اجتماعی طبقات ، بویژه در رابطه با کنترل حکومت .

- دخالت قهرآمیز برای شعوبی حکومت یا تغییر پروسه حکومت .

این لیست طولانی می‌تواند چند برابر شود . وجود اینهمه تعریف نامشگر اینست که تعریف جامعی وجود ندارد و در حقیقت این بخاطر آنست که پدیده‌های مختلف همه با اسم انقلاب خوانده میشوند . از میان اینها سه نوع انقلاب را که ادبیات مارکسیستی بدان برمیخوریم میتوان متمایز کرد :

۱- انقلاب‌های آزادیبخش ۲- انقلاب‌های سیاسی ۳- انقلاب‌های اجتماعی . در زیر گوش می‌کنیم که توضیحی در مورد هر یک از اینها بدیم ولی تذکر یک مسئله را ضروری میدانیم :

ما در اینجا در توضیحات خود محتوای تغییرات حاصله در جامعه را مد نظر داریم و نه عامل تغییر و نه شیوه و چگونگی تغییر را . به عبارت دیگر آنچه در ابتدا باید معین شود اینست که چه چیز در جامعه تغییر میکند (یا نمیکند) . سامان اجتماعی ؟ سامان سیاسی ؟ و یا قدرت حاکمه ؟ تقسیم بندی ما براین می‌بایست . اما مسلم است که عامل و اجراکننده تغییر این امر که توده‌ها و یا بخشی از طبقه حاکمه عامل تغییر (حد آن مربوط به بحث اول است) بوده اند ؛ و نیز شیوه تغییر ، مسأله است . آری بودن یا قهرآمیز بودن آن ، مدت زمان ایجاد تغییر و غیره نیز عوامل تعیین‌کننده هستند و اینها هم بصورت مضمون و شکل با هم مرتبطند ، شیوه از عامل ، و عامل از معمول جداشدنی نیست و مثلاً " بخشی از طبقه حاکمه بطور ناگهانی سامانه اجتماعی را بطور قهرآمیز " تغییر نمیدهد ؛ صعباً همانطور که ذکر شد در ابتدا باید دید در انقلاب‌های مختلف چه چیز تغییر میکند و سپس به عامل و شیوه تغییر پرداخت .

۱- انقلاب آزادیبخش (ضد استعماری) - بمعنای کل پروسه است که طی آن سلطه مستقیم و جابرانه یک قدرت (کشور ، جامعه) خارجی بر جامعه دیگر (جامعه تحت سلطه ، مستعمره) از میان میرود . این اصطلاح تا هنگامی که استعمار نو بشکل فعلی بوجود نیامد بود ، مفهومی رسا بود چون در گذشته استعمار تنها بیک صورت وجود داشت (نوعی که امروز آنرا استعمار کهن میخوانیم) ، سلطه استعمارگر بشکل مستقیم اعمال میشد و همیشه توأم با حضور ارتش و فرمانروایان کشور استعمارگر در کشور مستعمره بود . امروز که استعمار نو در سطح جهانی بطور عمده جا نشین گشته ، اصطلاح انقلاب آزادیبخش بیتنهایی ادای معنی نمیکند و باید قبودی برای تعیین و

و تعریف نوع رابطه استعماری نیز بآن اضافه شود. انقلاب آزادیبخش کوبا با انقلاب آزادیبخش الجزایر و آنگولا، مقولات کاملاً متفاوتی هستند و باید بصورت متفاوت ابراز شوند. مثلاً: انقلاب آزادیبخش جوامع نو مستعمره و انقلاب آزادیبخش جوامع مستعمره.

۲- انقلاب سیاسی - پروسه ایست که طی آن قدرت حاکمه از قشر یا طبقه‌ای به طبقه یا قشری دیگر (ولو از همان طبقه) منتقل میشود ولی تغییرات حاصله در جامعه علیرغم تغییر رژیم در محدوده روابط تولیدی واحدی باقی می‌ماند؛ یا عبارت بهتر موضوع انقلاب تغییر روابط تولیدی نیست، معیضاً با بدگفت که در چنین انقلابی غالباً قدرت حاکمه در ظاهر در دست همان قشر یا طبقه حاکمه گذشته باقی می‌ماند ولی منافع طبقه یا قشر جدیدی در جامعه "مورد تشخیص" قرار میگیرد. غالب انقلابیانی که در دوران فئودالیسم و دوران انحطاط فئودالیسم بوقوع پیوست از این زمره‌اند (انقلابیهای قرن شانزدهم هجری، هجدهم انگلستان) در شق اخیر شراکت در حکومت توسط طبقه جدید میتواند بتدریج شرایط را برای تغییر روابط تولیدی تسهیل کند.

* ما واقف هستیم که تعریف انقلاب سیاسی (برخلاف انقلاب اجتماعی و انقلاب آزادیبخش) نه جامع است و نه مانع - ممکن است حتی پاره‌ای از کودتا‌های بی محتوا در آن بگنجد و بعضی از انقلابیهای سیاسی ننگینند. علت اشکال اینست که مقولات قبیل از خلق جامعه آورده نشده‌اند! اگر مواردی که تغییر اساسی در آنها وجود ندارند و یا مواردی که شامسسل تغییرات جامع و اساسی هستند بسبب قابلیت طبقه بندی باشند (کودتا و یا انقلاب اجتماعی)، در موارد بینابینی (مانند انقلاب سیاسی) واقعیت از مرز مقوله‌های قراردادی عدول میکند. مقوله بندی برای تسهیل فهم است و نه برای احکام جاودانه ساختن. از امروز تا ابد میتوان برسر این مسئله که مثلاً "شاگرد راننده" در جامعه چه جایگاه طبقاتی دارد جدل کرد. آیا پرولتاریاست؟ خرده بورژواست؟ به تعاریف کلاسیک پرولتاریا و خرده بورژوازی برگردیم تا ببینیم که این جدل انتها ندارد. یعنی جدلی بیپایان و مزخرف است. کوشش جهت جا دادن همه واقعیات در مقولات از پیش تعیین شده، بر غرور متافیزیکی است و نه اسلوب تحلیل مارکسیستی.

آیا بر طبق تعریف قوی از انقلاب سیاسی تفاوت نام حوادث پرتغال و ایران و عمان چیست؟ آیا هر تغییر اساسی قدرت سیاسی انقلاب سیاسی است؟ نه! مرز آن کجاست؟ نمیدانیم. آیا اگر این تعاریف نمیتوانند مرزها را در همه موارد مشخص کنند پس جامع و مانع نیستند؟ نه نیستند و ما هم چنین ادعایی نداریم معیضاً اگر کمائی بتوانند تعریف کاملاً متر و جا معتری از این مقوله کنند به روشنتر شدن بحث کمک فراوان کرده‌اند.

۲- انقلاب اجتماعی - پروسه ایست که طی آن مناسبات تولیدی - و از آنرو مناسبات اجتماعی در کل - تغییر میکنند؛ و باز بعبارت بهتر هدف انقلاب تغییر اساسی مناسبات تولیدی و اجتماعی است. در ادبیات مارکسیستی علمی - الفاعده هر جا که واژه انقلاب بتهنایی بکار میرود چنین انقلابی مورد نظر است. این نکته همیشه رعایت نشده است (حتی در ادبیات کلاسیک) و باید رعایت شود. بنا بر آنچه گفته شد طبیعی است که هر انقلاب اجتماعی، انقلاب سیاسی نیز هست، ولی هر انقلاب سیاسی انقلاب اجتماعی نیست.*

پروسه انقلاب - انقلاب (دگرگونی) بطور کلی، و انقلاب اجتماعی بطور خاص، پروسه ایست که آغاز و انجامی دارد، اشتباه و خیمی که بسیار تکرار شده است مبتنی بر پایه عدم تشخیص این مسئله و یا بدتر از آن، تشخیص آن ولی عدم رعایت این درک در نحوه ابراز آنست. واژه انقلاب در بسیاری موارد بجای قیام انجامین انقلابی بکار رفته است، و این بیانگر دیدگاه نادرست و ازانقلاب است. در مثال کلاسیک انقلاب اکسیر، اگر انقلاب اجتماعی را محدود به چند روزی که قدرت حاکمه از دست طبقه ای بدست طبقه دیگر منتقل شد بدانیم نشان داده ایم که تفاوت انقلاب سیاسی و انقلاب اجتماعی، تفاوت قیام و انقلاب، و را تمیذانیم. واقعیت اینست که انقلاب اکسیر محقق شدن نسبی اهداف پروسه ای بود که از مدتها پیش آغاز شده و تا مدتها بعد از آن ادامه یافت. انقلاب اکسیر مکمل انقلاب ۱۹۰۵ (که رشد نیروهای مولده وقوع آنرا اجتناب ناپذیر کرده بود)، مکمل انقلاب فوریه (که عمدتاً یک انقلاب سیاسی بود)، انتقال قدرت سیاسی به طبقه کارگر (اکسیر)، و بالاخره نقطه آغاز پیدایش روابط تولیدی سوسیالیستی بود. اگر انقلاب اکسیر را صرفاً محدود به حوادث اکسیر میدانستیم باید با کسانی

*- بدیهی است که هنگامی که از انقلاب مشخص و تعریف شده در جامعه معینی سخن میگوئیم، یعنی پس از آنکه ماهیت انقلاب جامعه معینی را روشن ساخته ایم، میتوانیم واژه انقلاب را به تنهایی (بصورت معرفه) بکار ببریم در این صورت مخاطب درخواست هدفی که منظور ما چه انقلابی است.

*- لازم بتذکر نیست که در همه موارد سه گانه فوق مراد ما از تغییر، حرکت در جهت تکامل اجتماعی است و نه بالعکس. حرکت معکوس - فساد انقلاب نام دارد COUNTER REVOLUTION و مسئله کاملاً جداگانه ایست.

که آنرا کودتا - و نه انقلاب - میخوانند همدا می شدیم ، بعبارت دیگر - تلویحا چنین می گفتیم که انتظار داشتیم که روابط تولیدی ظرف چند روز عوض شود ! دیدی مصیبت یار است ، ولی برداشتی است که پشت چنین اظهاراتسی خوابیده است . برای ما آنچه بعنوان انقلاب اکبر شناخته میشود نقطه عطف و آغاز تحقق اهداف پروسه ایست که ده ها سال طول کشید و در طول آن - و نه در اثنای آن - طی یک قیام مسلحانه در ماه اکتبر ، قدرت سیاسی بدست طبقه کارگر افتاد تا آغاز به ساختن روابط سوسیالیستی کند* اگر ساختمان روابط سوسیالیستی در شوروی به انجام میرسد - که نرسید - در آن زمان میتوانستیم بگوئیم که انقلاب سوسیالیستی به انجام رسیده است (یعنی دگرگونی تمام شده است) و بعبارت دیگر ، سوسیالیسم محقق شده است .

در روسیه کسب قدرت سیاسی ، بطور نهائی توسط طبقه کارگر بصورت قیام انجام گرفت (منظور از قیام حرکت سریع سازمان یافته گروه کثیری از مردم بود) اینجا عمدتا طبقه کارگر برهبری شوراها و حزب بلشویک - علییه طبقه حاکمه است - در چنین بصورت جنگ دراز مدت توده ای برهبری حزب کمونیست ، در الجزایر بصورت جنگ دراز مدت برهبری جبهه آزادیبخش ، در کوبا بصورت جنگ پارتیزانی برهبری پارتیزانهای سازمان یافته (و نه حزب و نه جبهه) و بود .

در پرتغال ادامه جنگ استعماری در آفریقا ، به انتها رسیدن امکانات فاشیسم در مقابله با مسائل داخلی و خارجی ، و نارفائی آشکار توده ، زمینه هائی بودند برای انجام انقلاب سیاسی و با انقلاب اجتماعی . سلب قدرت سیاسی از طبقه و (نشر) حاکم در اینجا توسط کودتا انجام گرفت . قدرت سیاسی جدید در ابتدا ترکیبی بود از نمایندگان طبقات سرمایه دار (بخت غیر فاشیست) ، کارگر و خرده بورژوا . کشمکش نمایندگان طبقات اشرار که از فاشیست های طبقه حاکمه سلب قدرت سیاسی کرده بودند پس از دوران پرتغالیان یک سال و نیمه ، توسط یک کودتای دیگر (کودتای دست راستی نوامبر ۷۵) منجر به کسب نهائی قدرت توسط نمایندگان بخت غیر فاشیست سرمایه داران (سوسیال دموکراسی) و بکنار راندن کارگران شد و لهذا انقلاب در حد یک انقلاب سیاسی و نه انقلاب اجتماعی متوقف گشت . بنابراین

* - مراد از ساختمان سوسیالیسم از نظر ما کمک آگاهانه به برداشتن سد هاکی است که در پدیداری یا برآمدن سوسیالیسم ایجاد مانع کرده است . کوششی است برای تسهیل پدیداری سوسیالیسم ، کوشش آگاهانه ای است جهت جبران و تمحیح آن کمبودهاکی که قابل رفع هستند .

هنگامی که از جنبش انقلابی پرتغال سخن میگوئیم مرادمان پروسه حرکت اعتراضی است که از مدتها قبل آغاز شده بود، از سالهای ۷۲ و ۷۳ بطور ملموس و محسوس تشدید یافته بود و بالاخره در جریان و پس از کودتای آوریل، منجر به سلب قدرت از فاشیست ها توسط انواع کمونیستها و سوسیال دموکرات ها گشت و سپس با کودتای نوامبر ۷۵ به تفویض سوسیال دموکراسی (انقلاب سیاسی) منجر شد. کودتای پرتغال فقط مربوط به جریانات آوریل و نوامبر ۷۵ است. انقلاب سیاسی پرتغال را کودتا خواندن بیانگر یک تعصب جاهلانه است، و نیز، انقلاب سیاسی پرتغال را انقلاب اجتماعی دانستن حکایت از بینش سوسیال دموکراتیک از انقلاب میکند. این مسئله که سلب قدرت سیاسی از قشر یا طبقه ای توسط جنگ دراز مدت یا کودتا یا قیام و یا حتی انتخابات انجام میگیرد بخودی خود ماهیت طبقاتی انقلاب را مشخص نمیکند ولی این نیز درست است که همانطور که ذکر شد علی الامول محتوای انقلاب با شیوه مبارزه برای انقلاب در رابطه است. فی المثل توسل به کودتا بمناسب شیوه ای برای کسب قدرت، نشانه از عدم اعتقاد به سازماندهی وسیع بوده و ضرورت وجود احزاب طبقاتی است، و مارکسیست ها میدانند که بدون وجود توده آگاه و خواهان تغییر روابط و بسیج سازمان یافتن آنها، انقلاب اجتماعی عملی نخواهد بود و بدین جهت است که به آیین شیوه توسل نمی جویند. همین حکم در مورد کسب قدرت توسط انتخابات یا شیوه های مسالمت آمیز دیگر نیز صادق است. از نظر شوربیک و در تئوریک چنین امری غیر ممکن نیست. شاید در کشورهایی در مراحل خاص از انکشاف نیروهای مولده و تحت شرایط خاص جهانی چنین امری ممکن باشد. ولی ما زمانی از احکام عام، از ممکنات، خارج از ظرف زمان و مکان، سخن میگوئیم و زمانی از شرایط مشخص امروز جهان یعنی عصر امپریالیسم! بر مبنای تحلیل مشخص از تناسب قوای انقلاب و ضد انقلاب عمل کرده امپریالیسم و غیره. این تحلیل مشخص است که در جهان عصر امپریالیسم، امکان پیروزی هر انقلاب و پیروژه انقلاب سوسیالیستی بدون توسل به قهر را به صفر میرساند. (و حال آنکه مثلا در زمان مارکس بنظر او الزاما چنین نبود) حکومت منتخب آینده، آخرین - و نه تنها -

* - در مورد این مسئله که مارکس حتی در آلمان اشتیاء میکرد یا نه بحث است. بعضی (آندرسون، کولتی) این اظهار مارکس را قدری (فانالیستی) میدانند. لنین در " انقلاب پرولتری و کاشتوسکی مرتد " پیش شرطهای این اظهار مارکس (فقدان میل تاریسم و بوروکراسی) را در عصر حاضر ناموجود میداند و به ضرورت قهر تکیه میکند.

تجربه تراژیک در این زمینه بود. احزاب کمونیست سنتی اروپایی تجارب آینده را حتی در حدی مبتذل تر ارائه خواهند داد. مبتذل تر، بدلیل آنکه اینها حتی رهرو صیبت تر و روبریو صیبت تر از حزب سوسیالیست آلمنده هستند. بنابراین شیوه سلب قدرت از قشر با طبقه حاکمه بخودی خود معرف مضمون سلب قدرت نیست معیذا با آن سیرایطه نیز نیست. ترکیبی از شرایط مشخص جامعه، آرایش نیروها، شرایط تسهیل کننده یا بطنی کننده، مسائل داخلی و بین الحظلی و شیوه یا صورت کسب قدرت را معین میکنند. معیذا باید گفت که تجارب تاریخی و تناسب قوای انقلابی و ارتجاعی امروزه بیش از همیشه شکل محتمل کسب قدرت را بطرف توسل به مبارزات مسلحانه دراز مدت متمایل میکند، بدون اینکه امکان توسل به اشکال دیگر را در شرایط خاص کلا نفی کند.

آنچه در بالا بیان اشاره رفت کسب قدرت سیاسی بود. در انقلاب اجتماعی کسب قدرت سیاسی مقارن آغاز بیداری روابط سوسیالیستی است. این مسئله عظیمترین تفاوت انقلاب سوسیالیستی با سایر انقلاب های اجتماعی را مشخص میکند. انقلاب سوسیالیستی از سایر انقلاب های اجتماعی بکلی متمایز است. در باره باره ای از وجوه تمایز بحث بیشتری شده و باره ای از وجوه - و عظیمترین آن - غالباً مورد غفلت قرار گرفته است. ما به باره ای از این نکات توجه میکنیم :

وجوه تمایز انقلاب سوسیالیستی و سایر انقلاب های اجتماعی - درک مکانیستی از ماتریالیسم تاریخی چنین حکم میکند که در طول تاریخ مبارزه طبقات. استثمار شونده علیه طبقه حاکمه منجر به انقلاب و از بین رفتن یک نظام و سیادت طبقه حاکمه، و جانشین شدن آن توسط نظامی دیگر تحت سیادت طبقه ای که قبلاً تحت استثمار بوده، شده است. دروغی باین بزرگی بی نظیر است! هرگز چنین نبوده است و چنین برداشتی مبتذل، مکانیکی و درهم است و با ماتریالیسم تاریخی و دیالکتیک قرابتی ندارد. بتاریخ برگردیم: در انکشاف (اضمحلال) جوامع اشتراکی اولیه به نظام برده داری یا نظام آسیائی و یا ژرمنی چیزی بنام طبقه تحت ستم و ستمگر وجود نداشت. اساساً طبقه وجود نداشت. امکان تولید فردی بیش از مصرف فردی، مالکیت خصوصی و گرایش در جهت توارث مالکیت، کم کم، طبقات را بوجود آورد، بنابراین پیدایش جامعه طبقاتی اولیه نتیجه جنگ طبقاتی نبود، است. سخافت ماتریالیسم مکانیکی تاریخی در بیان نحوه این گذار و دگرگونی، - انقلاب (!) - احتیاج به بحث بیشتر ندارد.

تکامل برده داری به فتودالیزم نیز بدین صورت بود که بردگان قدرت سیاسی را در پی یک یا چند انقلاب از برده داران سلب کرده و خود کسب کنند. نظام برده داری که امکانات و پتانسیل خود را تباه کرده بود - اجباراً بعلل ماهوی چنین نظامی تباه کرده بود، و در این تباهی مبارزه بردگان سهم بزرگی داشت - مقهور قبایل ژرمن ("واندال ها") شد. نظام کلیه نشینان ژرمن - که در موطن خود شیوه‌ای که مارکس آنرا "نظام ژرمنی" میخواند، تولید میکردند، نظامی که تحت آن خانوارهای مجزای دور از هم، هر یک مالک زمین و جنگل اطراف محل سکونت خود بودند - در برخورد با نظام برده‌داری سنتی بوجود آورد که پاره‌ای از مشخصات نظام ژرمنی و نظام برده داری را داشت و پاره‌ای مشخصات جدیدالاکتسابی را. فیف‌های دوران فتودالیزم یادآور کلیه‌های ژرمن‌ها و زمین و جنگل اطراف آن - در ابعاد بسیار وسیعتر - است. فیود سرواژ و روابط ارباب و رعیتی (یعنی وجود طبقات که در نظام ژرمنی موجود نبود) یادآور و ادامه انکشاف یافته روابط نظام برده داری است. مبارزات گذشته بردگان اثر خود را بصورت "آزادتر" بودن سرف در قیاس با برده در نظام جدید، بصورت جزئی "انسانها" در آمدن سرف، با همه محدودیت‌هایش، بجای جزئی از "ابزار تولید" بودن برده، ظاهر میساخت.

قبل از تباهی برده داری، شورش‌ها و عصیان‌های بردگان، حتی آن شورش‌هایی که نوعی سازماندهی داشتند و بیشتر قیام بودند شورش، بدیلی (آلترناتیوی) در مقابل نظام موجود نداشتند. "کسب حقوق مساوی با شهروندان" یا "از میان برداشتن استعمار"، تنها مظلوم ذهبن "مارکسیست‌های مبتذل" قرن بیستم است که آنرا آویزه "تاریخ" میکنند. بردگان هیچگاه در طول تاریخ چنین نخواستند و نمی توانستند بخواهند - که حقوقی مساوی با شهروندان کسب کنند. آنها دیدی از تکامل تاریخ و نظام آینده نداشتند و نمی توانستند داشته باشند. حداکثر خواست آنها - حتی در قیام‌های وسیع و پرمایه - رجعت به گذشته، به سرزمین‌های خود و برقراری مجدد نظام دیرینه شان بود. قیام اسپارتاکوس بهترین نمایشگر این محتوای مبارزات بردگان است. فقط یک طبقه در طول تاریخ بوجود آمده است که دیدی از نظام آینده دارد و آن پرولتاریا است. تعمیم نگرش و دید تاریخی پرولتاریا به بردگان نظام کهن، نشانه چیزی جز سبک مغزی نیست. همین مسئله در مورد انکشاف فتودالیزم به سرمایه داری نیز صادق است. شورش‌های مکرر و متعدد دهقانان در طول تاریخ هیچ گاه محتوا و هدف برقراری نظام سرمایه داری را نداشت. شورش‌های موفق

دهقانان نیز چیزی جز نظامها و اوتوبیهای گذرا و بالاخره برقراری مجدد نظام فئودالی را بوجود نیاورد. در پس هیچ انقلاب بورژوازی، در هیچ دوران از زوال فئودالیسم، طبقه دهقان حاکمیت نیافت. اگر عناصری از منشاء دهقانی هم بتدریج بتحکومت رسیدند، طبقه دهقان به حکومت نرسید. استثمار و فقر طبقاتی دهقانان، تحت سلطه عناصر دهقانی که همان نظام فئودالی را ادامه میدادند، تداوم یافت. در یک کلام طبقه استثمارشونده - و در اینجا سرفها - روابط تولیدی نوینی بوجود نیاوردند و نمی توانستند بیاورند. اما آنچه در تاریخ واقع شد، و آنچه ضربه کاری را بر بیکر فئودالیسم وارد آورد، بوجود آمدن طبقات جدیدی بود در بطن نظام فئودالی. انکشاف تدریجی مناسبات سرمایه داری در بطن فئودالیسم، بوجود آمدن طبقه های بورژوازی و پرولتاریا، زمینه مساعد را برای نابودی فئودالیسم فراهم ساخت. این نیروهای نوین بودند که بیاری عصیانگران قدیمی دهقانان سرف و اصناف - توانستند به سلطه و سیاست فئودالیسم خاتمه دهند. شعار "آزادی، برابری، برادری" نه شعار سرفها - (که شعار تاریخیان مالکیت قطعه زمینی کوچک و محدود بود) - بلکه شعار طبقات جدید الولاده، و دقیقتر بگوئیم شعار طبقه ای بود که براساس روابط تولیدی رو برشد سرمایه داری، در حال رشد بود، و میرفت که قدرت سیاسی را کسب کند (چه حقانیت تاریخی داشت). این رشد تدریجی یک مناسبات در بطن مناسبات دیگر و عدم تجانس رشد نیروهای مولده با ادامه حاکمیت سیاسی (قدرت دولتی) توسط فئودالها، چگونگی بوجود آمدن انقلابهای بورژوازی را تبیین میکند و تفاوت عظیم این انقلابها با انقلابهای سوسیالیستی نیز در همین است.

روابط تولیدی سرمایه داری در بطن روابط تولیدی فئودالی بوجود آمد، بتدریج رشد یافت و بالاخره بحدی رسید که سلطه سیاسی فئودالیسم را بمحافطلبید و درهم شکست. اما در مورد سوسیالیسم چه؟ آیا روابط تولیدی سوسیالیستی نیز در بطن روابط تولیدی سرمایه داری بوجود می آیند؟ ابتدا! تا روزی که نهادهای قدرت در دست بورژوازی است یک ذره ناچیز مناسبات تولیدی سوسیالیستی بوجود نخواهد آمد! سوسیالیست های تخیلی و سایر ایدئولوگهای خرده بورژوا چنین می اندیشیدند که میتوانند اینگونه روابط را بوجود آورند. آنها با تعمیم غیر مجاز (و غیر آگاهانه) تاریخ گذشته و نحوه تغییر روابط تولیدی در آنها به آینده، تصور میکردند که میتوانند در جامعه سرمایه داری "جزاثری" از نظام سوسیالیستی بوجود آورند تا بتدریج رشد کند و نظام سرمایه داری را پایان بخشد! انجمنهای

تولیدی - مصرفی فوریه ، واگذار کردن کارخانه ها به کارگران از طرف سوسیالیست های تخیلی نظیر اون ، کوشش های عبثی بود حاکی از عدم شناخت از ماتریالیسم تاریخی . خواست عادلانه این سوسیالیستها ، خواست غیر علمی و غیر ممکن آنها ، موجب ریشخند درد آلود - ولو احترام آمیز - مارکس بود! ولی امروزه ارائه چنین نظراتی موجب ریشخند درد آلود - ولی بدون احترام - مارکسیست هاست . چقدر دشوار بود که سوسیالیست های تخیلی - مشوجه شوند که برقراری سوسیالیسم تکرار تاریخ نیست . چقدر دشوار بود که نشان داده شود که شرکت های تعاونی با خواست سوسیالیستی آنان ، صرفاً یک تاجری محکوم بزوال در مناسبات سرمایه داری است . میزان دشواری این روشنگری در قرن نوزدهم را از معویت آن در قرن بیستم میتوان فهمید . هنگامیکه پاره ای از " مارکسیست های " امروزه هم این تفاوت را در نمی یابند انتظار فهم آن از جانب سوسیالیست های تخیلی گذشته چندان بجا نیست . بئر حال با آنکه پایه های مادی ، پیش شرط های پدیداری مناسبات تولیدی سوسیالیستی در بطن روابط تولیدی سرمایه داری بوجود می آید ، خود مناسبات بوجود نمی آید . این یک جانب قضیه ، یک تفاوت مهم است . تفاوت دیگر :

بورژوازی نیروهای مولده برای رشد خود را حاضر و آماده در بطن فئودالیسم نیافت ، بلکه آنرا بوجود آورد . مائوفاکتورها ، کارخانه ها و کشاورزی مکانیزه ، در پروسه روابط تولید فئودالی و توسط فئودالها بوجود نیامدند . سرمایه دار آنها را بوجود آورد ، رشد داد و همپای آن روابط تولیدی در ابتدا نسبتاً متجانسی را بوجود آورد . " مستخدم " یک کارگاه یا کارخانه در روابط تولیدی " فئودالی " قرار نمی گرفت ، نیروهای مولده و روابط تولیدی در ابتدا تجانش نسبی داشتند . این شرایط نیز در مورد گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم بکلی متفاوتند . نه تنها یک ذره نا چیز روابط تولید سوسیالیستی در بطن سرمایه داری بوجود نمی آید ، بلکه باز برخلاف سرمایه داران که مجبور بودند خود نیروهای مولده جدید را بوجود آورده و گسترش دهند ، پرولتاریا چنین الزامی ندارد بلکه تسری بگوئیم : زمینه مادی ، نیروهای مولده سوسیالیستی ، در بطن سرمایه داری برشد فوق العاده میرسد (برخلاف گذار فئودالیسم به سرمایه داری) ولی روابط تولیدی متناسب با آن ابداً بوجود نمی آید (باز برخلاف گذار فئودالیسم به سرمایه داری) ، از اجتناب پیدایش قانون اساسی - قانون عام - اقتصاد سیاسی (عصر بورژوازی) یعنی عدم تجانش مطلق درجه رشد نیروهای مولده و روابط تولیدی . نیروهای مولده تحت روابط بورژوازی رشد یافته اند

ولی مناسبات تولیدی بحالت گذشته - یعنی بصورت سرمایه‌داری - باقی‌مانده است. هرچه نیروهای مولده بیشتر رشد کنند، از آنجا که روابط پست‌دا تغییر نخواهد کرد، این عدم تناسب بیشتر میشود تا آنکه غیر قابل تحمل گردد - یعنی منجر به انقلاب شود.*

تفاوت عظیم دیسگر :

در انقلابهای عصر برده داری، طبقه استثمار شده یعنی بردگان به حاکمیت نرسیدند. در انقلابهای عصر فئودالیزم نیز، طبقه استثمارشونده یعنی سرف‌ها به حاکمیت نرسیدند. در هر دوی این انقلابها طبقه جدیدی که از طبقات اصلی نظام منسوخ نبود به حاکمیت رسید. ولی در انقلاب سوسیالیستی چنین نیست. در این انقلاب - برای اولین بار در تاریخ - طبقه استثمار شونده، یعنی پرولتاریا، یعنی یکی از طبقات اصلی جامعه قدیم، در جامعه جدید به حاکمیت خواهد رسید. اولین طبقه استثمارشوند در تاریخ که رسالت‌رهای خود را خود بعهده دارد! اولین طبقه ای در تاریخ که تحت روابط خودی (و در اینجا سوسیالیستی) بوجودمی‌آید؛ تحت روابط بیگانه بوجود می‌آید و تحت روابط خودی به حاکمیت میرسد تا اینکه خود را بمثابة یک طبقه نابود کند! و چقدر عظیم است تفاوت این درک با درک مکانیستی از تاریخ!

همه اینجا چه معنی میدهند؟ و این تفاوت‌های عظیم چگونه خود را بیان میکنند؟ چگونه در جهت یابی انقلابی تاثیر میگذارند و آگاهی به آنها چه تاثیری در روند انقلاب ایجاد میکند؟ مشخصتر سخن گوئیم:

انقلاب یا قیام انجامین بورژوازی بیاتگر مرحله‌ایست که بخش بزرگ - یا بخش اعظم - جامعه تحت روابط بورژوازی قرار دارد، هدف انقلاب کسب سیادت سیاسی برای تسریع رشد روابط بورژوازی است. انقلاب سوسیالیستی بیاتگر مرحله‌ایست که در هیچ بخش از جامعه روابط سوسیالیستی وجود ندارد

* - بدیهی‌است که این تنها پیش شرط انقلاب نیست؛ همچنین شدت عدم تناسب و شدت پرورترا نباید یکی‌دانست. هر چه سرمایه‌داری پیشتر رود یعنی نیروهای مولده تکامل بیشتری یابند این عدم تناسب بیشتر میشود ولی الزاما کشمکشها و تظاهرات اجتماعی ناشی از آن بازرتر نمیشود، حتی ممکن است - چنانچه در غرب واقع شد - برای مدتی تصادمات طبقاتی از گذشته کمتر شود. طبیعی است که این بخاطر تاثیر عوامل دیگر (منجمله چپاول امپریالیستی و امکان انحراف بعضیهای بزرگی از طبقه کارگر) است و ناقض قانون اساسی فوق نیست

ولی زمینه مادی بر قراری چنین روابطی بوجود آمده است؛ عدم تجانس نیروهای مولده و روابط تولیدی بعد اکثر رسیده است. هدف انقلاب آغاز ایجاد - امکان پدیداری - روابط سوسیالیستی است. انقلاب سوزناکی مرحله میانی رشد روابط خودی (سرمایه داری) و به منظور تسریع آن بود ؛ انقلاب سوسیالیستی برای آغاز پدیداری روابط خودی (سوسیالیستی) است . در ابتدای پیدایش روابط تولیدی سرمایه داری ، نیروهای مولده رشد بسیار نیافته اند و روابط تولیدی و نیروهای مولده کمابیش پایایی هرشد میکنند .

در آغاز پیدایش روابط سوسیالیستی ، نیروهای مولده رشد بسیار یافته اند و روابط تولیدی بر پایه نیروهای مولده موجود ، آغاز به تحقق میکنند (والینسکی نیروهای مولده را نیز رشد میدهد) . این مسائل گرچه بسیار مهمند ولی هنوز مسائل مهمتری برای توجه وجود دارند :

سرمایه داران و پرولتاریا (و روابط سرمایه داری) ، بطور خودبخود یعنی نه بخاطر عملکرد آگاهی بلکه بخاطر پیدایش عواملی که خارج از ذهن آنها ، بطور عینی در جامعه بوجود آمده است پدیدار شدند ؛ آگاهی پرولتاریائی و ایدئولوژیهای آن پس از ایجاد روابط سرمایه داری در بطن خودالیم بوجود آمدند ، ولی باز در مورد سوسیالیسم قضیه خلاف اینست ؛ آگاهی سوسیالیستی در اثر رشد تفادهای سرمایه داری قبل از پدیدار شدن روابط سوسیالیستی ، بصورت یک دانش حاصل از تحلیل تفادهای عینی بوجود می آید (گرچه در ابتدا طبعاً همه توده استعمار شونده بدین آگاهی دست نمی یابند) . بنا براین انقلاب سوسیالیستی اولین انقلابی است در تاریخ جهان که با آگاهی از روابطی که در آینده بوجود خواهد آمد - نظام سوسیالیستی - (قبل از تحقق آن روابط) بوقوع می پیوندد و این عظیمترین و با معناترین وجهه مشخصه این انقلاب است . برای اینکه این وجه در تمام عظمت خود نمایان شود ، آنرا با وجهه مشخصه دیگری که قبلاً بر شمردیم توأم میکنیم تا باین

* - طبیعی است که آنچه از مشخصات روابط سوسیالیستی در زمان حاضر قابل بیان است اصولی مانند اتحاد طبقات و مالکیت خصوصی وسائل تولید و از بین بردن موجبات از خود بیگانگی است ، (یعنی صرفاً خطوط کلی طرح جامعه نوین و آنهم نه همه خطوط مهم) . جامعه سوسیالیستی ، مدینه فاضله نیست که همه مشخصات آن بر حسب خواستها و توهمات گوناگون ، از پیش قابل تعیین باشد .

حکم تاریخ از برسم :

انقلاب سوسیالیستی اولین انقلاب در تاریخ جهان است که پس از انکشاف سرمایه داری ، بر مبنای آگاهی طبقه استثمار شونده نسبت به وضع خسود و شناخت او از کلیات نظام آینده (دانش سوسیالیستی) و بدست طبقه استثمار شونده برای از بین بردن عدم تجانس رشد نیروهای مولده و مناسبات تولیدی انجام میگردد و منجر به سیادت طبقه استثمار شونده میشود تا بتواند آن روابط تولیدی (اجتماعی) را که خواست طبقاتی او و ضرورت تاریخ است مستقر کند . اینها ، این مشخصه های انقلاب سوسیالیستی ، همه گویای آنست که ما با پدیده ای از همه جهت نوین - یک جهش کیفی در مفهوم انقلاب - روبرو هستیم . جهش دیالکتیکی ، خود را در مفهوم انقلاب نیز نشان میدهد و چه چیزی طبیعی تر از این ! پرولتاریا اولین طبقه تحت استثماری است که آگاهانه انقلاب میکند ؛ کسب میداند که چه نمیخواهد و میداند که چه میخواهد . و از اینجاست نقش عظیم و استثنائی آگاهی - علم - در انقلاب سوسیالیستی و از اینجا است این حقیقت که بدون دخالت آگاهی سوسیالیستی ، انقلاب سوسیالیستی بوقوع نخواهد پیوست .

قبل از اینکه بیشتر روییم به جواب سئوالی که ممکن است در ذهن پیش آید میردازیم . چگونه آگاهی سوسیالیستی قبل از مادیت داشتن (عینیت) سوسیالیسم بوجود می آید ؟ مگر نه اینست که مطابق حکم مائریالیسم دیالکتیک ، ماده مقدم بر شعور است ، و عینیت مقدم بر ذهنیت ؟ پس جواب مثبت است ولی همواره بطور دیالکتیکی مثبت است . آگاهی ، شعور ، ایده ، از ماده بوجود می آید . این نیمی از حقیقت است . نیم دوم اینست که این آگاهی خود میتواند تحت شرایط عینی مشخصی مائریالیزه شود ، و این آن چیزی است که مائریالیسم مکانیک از درک آن عاجز است :

ایدئالیست های عینی ، یعنی آنها که معتقد بوجود ماده اند - و نه ایدئالیست های ذهنی که آنرا اساسا نفی میکنند - معتقدند که ماده تجسم مفاهیم ، جوهرهای مجرد از ازل موجود است . در ابتدا مفهوم (یا ایده) وجود دارد و سپس محقق میشود ، متجسم میشود . ایده از ازل وجود داشته است ، در زمان مناسب (و با هنگامی که خدا اراده کند) بصورت شیئی متبلور میشود . مائریالیست ها همگی معتقد به تقدم ماده بر ایده هستند ولی آنچه مکاشفت ها را از دیالکتیسم ها جدا میکند اینست که مکاشفتها از تقدم ماده بر ایده چنین می فهمند که هر ایده ای که وجود دارد ، صافاً آن قبلاً وجود داشته است و حال آنکه دیالکتیسم ها معتقدند که هر ایده ای

که وجود دارد، شرایط مادی پیدایش آن قبلا وجود داشته است. تفاوت مادی با شرایط مادی، تفاوت مکانیسم و دیالکتیک است. مثالی میزنیم: اتومبیل همیشه وجود نداشته است. ایدئالیست معتقد است، که ایده اتومبیل از ازل موجود بوده، در شرایط مناسب، محقق شده است. مگر - بالیست دیالکتیکین میگوید ایده اتومبیل قبل از پیدایش شرایط مادی مناسب (درجه رشد نیروهای مولده، وجود روابط تولیدی خاص...) وجود نداشته و پس از آن موجود آمده است. مخترع اتومبیل، کالسکه را عینا میشناخته قدرت محرکه و انرژی حاصله از مواد سوختی را عینا دیده، و ۲۰۰ و ۳۰۰ و از این شرایط مادی مناسب، ایده اتومبیل را که قبلا وجود نداشته پیدا کرده و آن (اتومبیل) را ساخته (محقق کرده) است. ماتریالیسم مکانیست برای توضیح این پدیده جوابی ندارد، و لاجرم در تحلیل نهائی به علت غاشی پناه میبرد یعنی به ورطه ایدئالیسم می‌غلتد.

در مورد پدیداری سوسیالیسم نیز همین رابطه - منتهای بصورت پیچیده شری - وجود دارد. ایده سوسیالیسم (سوسیالیسم علمی) نمی توانست هزار سال قبل بوجود آید. باید نیروهای مولده و روابط تولیدی به درجه معینی از رشد میرسیدند - یعنی شرایط مادی لازم بوجود می آمدند - تا ایده سوسیالیسم بتواند از این شرایط مادی مناسب بوجود آید. باید علم بدرجه معینی از رشد میرسید که ایده سوسیالیسم علمی بتواند بر پایه آن تکوین یابد. و زمانی که این ایده بوجود آمد خود تبدیل به نیروی میشود در جهت تحقق آن چیزی که پروسه انکشاف جامعه آنرا میطلبد. پس شاید بتوان گفت که: سرمایه داری پیش شرط انکشاف (سریع) علم بود، و علم پیش شرط انکشاف سوسیالیسم است!

تفاوت های دیگری که بین انقلاب سوسیالیستی و بورژوازی وجود دارد، غالباً پذیرفته شده اند و لذا ما در اینجا به بحث در باره آنها نمی پردازیم.

x - امیدواریم که خرده گرفته نشود که ما تنها علم را پیش شرط انکشاف سوسیالیسم دانسته ایم. ما علمی را که از پروسه واقعیت انتزاع شود و جهت انکشاف پروسه واقعیت بکار رود مد نظر داریم و نیاز به تذکر هزار باره نمی بینیم که پیش شرط پیدایش این علم، انکشاف نیروهای مولده به درجه خاصی است. این علم، علم به پروسه واقعیت، مکانیسم انکشاف آن و حل دیالکتیکی تضادهای آن است، یعنی علم سوسیالیسم، یعنی آگاهی بسوسه ماتریالیسم تاریخی و شناخت قوانین آن.

از این جمله‌اند: طبقات تحت‌استثمار برای رفع استثمار از طبقه خود میکوشیده‌اند، پرولتاریا برای رفع استثمار و ستم از همه بشریت، طبقات در پی جاودانه کردن خود بوده‌اند، پرولتاریا در پی نفی همه طبقات و منجمله خود است، و غیره.

از آنچه در بالا گفتیم باین نتیجه ظاهراً بدیهی می‌رسیم که انقلاب سوسیالیستی انقلابی آگاهانه است. "ظاهراً" بدیهی، از آنرو که ایمن حکم گاه ابراز میشود بدون اینکه به دلایل آن توجه شود؛ و نگفته پیداست که شناخت این دلایل است که رهنمود عملی برای مبارزات بدست ما خواهد داد و نه تکرار یک حکم درست تحت دلایل و برداشتهای نادرست. و باز معلوم شد که کسب قدرت سیاسی در پروسه انقلاب سوسیالیستی تنها آغازی است برای تهیل پدیداری روابط سوسیالیستی. و اگر چنین است چقدر جاهلانیه است تمسخر و استهزاء کسانی که از در "چپ" وارد میشوند و همه کشورها را هائی که در دهه های اخیر در آنها انقلاب سوسیالیستی شده ولی هنوز روابط سوسیالیستی در آنها مستقر نشده است را از این جهت بیاد تمسخر می‌گیرند! گوئی انتظار داشتند که بحض انقلاب سوسیالیستی و کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر، یکشبه روابط سوسیالیستی مستقر شود و آثار هر نوع روابط تولیدی دیگری از میان بروند. اینان غالباً با انگشت گذاشتن روی وجود روابط تولیدی غیر سوسیالیستی این کشورها، وقوع انقلاب سوسیالیستی را منکر میشوند و بدین وسیله یک چیز را ثابت میکنند و آن اینکه تفاوت انقلاب سوسیالیستی با سایر انقلابها را تمیذانند! اگر کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر آغازی برای پدیداری روابط سوسیالیستی (که قطعاً تدریجی خواهد بود) باشد - که این خود مشروط بدانست که طبقه کارگر آگاهی سوسیالیستی داشته باشد - انقلابی که انجام شده است سوسیالیستی است. تنها طی یک پروسه طولانی - که کسب قدرت سیاسی نقطه بخشی از آن است - سوسیالیسم مستقر میشود.

۲ - مراجعه شود به ایدئولوژی آلمانی.

۳ - طبیعی است که در اینجا توجیه شرایط کنونی کشورهایی که چندین دهه از انقلاب آنها میگذرد ولی مناسبات تولیدی آنها سوسیالیستی نیست تمییز و بطریقی اولی کشورهایی که از این نظر بظهور میروند نیز مورد نظر نیستند. برای تفاوت در مورد جوامع باید دید مناسبات در چه جهتی حرکت میکنند. محکوم کردن این کشورها باید از این جهت باشد که سویه حرکت آنها بطرف گسترش روابط سوسیالیستی نیست و نه اینکه چرا هم اکنون سوسیالیسم در آنها مستقر نشده است.

و تا لود و پرا یینا یکمونیسم ریخته میشود. بعبارت دیگر: دورا نگذا ریا مرحله اول کمونیسم یا سوسیا لیسم (بمعنی ای عم) که از انقلاب سوسیا لیستی بمعنی بدست گرفتن قدرت شروع شده با دیگرتا توری پرولتا ریا مشخص میشود و به مرحله دوم کمونیسیم یا (کمونیسیم بمعنی) خصی یا جا مع بدو ن طبقه (و بدو ن دولت) مشخص میشود. در اصطلاح سوسیا لیسم (بمعنی) خصی یا جا م گذا شته شده است. دورا بیز ما ناست که دولت سوسیا لیستی بمعنی ای خصی وجود دارد.

ما قبل از پرداختن به مبحث بعدی باید تذکر دهیم که تا کید بر ضرورت یکی از پیش شرطها ی پدیدار و اقوایط سوسیا لیستی - انقلاب سوسیا لیستی و کسب قدرت حاکمه - طبعاً بمعنی یندیده گرفتن یا برپیش شرطیا نیست، معیناً دریکر سالد کوتا ه ما شند رسالدها فرا مگان برررسی تمام مسائل مرتبط بهم وجود ندارد. دورا اینجا از بحث آمادگی شرایط چپانی، رشد پرولتا ریا در سطح بین المللی و همسر نوشتی آن بمعنا بدیکر طبقه و... سخن برفته است. طبیعی است که در نقد این پیش شرط ها، انقلاب، هر قدر هم در امر کسب قدرت سیاسی موفق باشد موفق به استقرار این اقوایط سوسیا لیستی نخواهد شد و در طول زمان به انحطاط خواهد گرا شید. استقرار اقوایط سوسیا لیستی در یک کشور از چپان سرمایه داری هما تقدیر غیر علمی و غیر تاریخی است که استقرا ر جزا کر سوسیا لیستی اشیو یست که در درون یک چا مع سرمایه داری.

وابسته دیالکتیکی شرایط سادی و آگاهی

ما تا اینجا پایداری را زات واستقلالیات واحکام خود را - ولواتکه تا آنجا که میدانییم پایداری فیلا بدین صورت ارا شده بنده بودند - برآموزشهای اساسی مارکسیسم گذاشته ایم ولی در این زمینه به یادگار می فراتر رفته و به آنچه که کمونیستها بمعنی و بویژه لنین در شکامل و نظایقما ر کمونیسم بر شرایط قرن بیستم ارا شده اند، بهر داریم.

بویا بدیروا شتهای فوق هنگامیکه زمینه مادی - نیروهای مولده - بدرجه معینی از رشد رسید و پیش شرط مادی پدیداری سوسیا لیسم بوجود آمد، پیدایش آگاهی سوسیا لیستی (علمی) ممکن میشود (اینکه این آگاهی درجه بخشی از چا مع پیدایش میشود، در حاکمین علوم با در طبقه پرولتا ریا، بخش است که به رساله دیگر مربوط میشود) و این آگاهی منبعث از شرایط مادی بصورت ایجا دروایط سوسیا لیستی مایه تربا لیزه (مادی) یا رتالیزه (محقق) میشود. ولی این نیز نسبی از حقیقت است. نتیجه دوم، تا تیسر آگاهی در کشورها ی عقب مانده بمعنی مسئله ایست که لنینیتیت ها را از اشواغ کونسو - میست ها بمعنی پیروان مایه تربا لیسم "اقتصادی" (ولوتحت تصورها ی غیرا کونومستی - مانند اسپونتا نیستها) جدا میکند.

کمتر کمی است که تشبیه دپهورلنین، حلقه ضعیف در زنجیر

امپریالیسم را شنیده باشد، و کمتر کسی است که امروزه آنرا مراجعات رد کند، ولی در عین حال بسیار نیستند کسانی که در این پذیرش پیگیر باشند، یعنی آنرا در همه شوا و تئوریهای خود پیاده کنند.

مسئله امکان برقراری دیکتاتوری پرولتاریا در کشور عقب مانده ای مانند روسیه از طرف گائوشکی طرح شد و بلغاتف و لنین و تروتسکی میبغین جدی آن بودند، ما در اینجا آوردن یک نقل قول بسیار طولانی از تروتسکی را مجاز میدانیم چون او بطرزى موجز پاره‌ای از سئوالها و جوابها مربوط به این تئوری را ارائه میدهد و موجز تر از آن نمیتوان نوشت. و در فصل چهارم کتاب نتایج و چشم اندازها (۱۹۰۴-۱۹۰۶) بنام انتقسلاب و پرولتاریا چنین مینویسد:

"انقلاب زور آزمائی آشکار نیست میان نیروهای اجتماعی در مبارزه برای کسب قدرت، دولت‌های نیمه هدف نیست. صرفاً مایشینی است در دست نیروهای غالب اجتماعی، مانند هر ماشین دیگری برای موتور، مکانیزم انتقال و مکانیزم اجراء است. نیروی محرکه دولت منافع طبقاتی است؛ مکانیزم موتوری آن آژیتاسیون، تفریات، تبلیغات کلیسا و مدرسه، احزاب، تظاهرات خیابانی، برحقال دادن و قیام هاست، مکانیزم انتقال آن تشکیلات مقتضه معرف منافع کاست، سلطنت، قشر ممتاز یا طبقه است که بمطابق اراده الهی (استبداد مطلق) و یا اراده ملت (پارلمانتاریسم) وانمود می شود، و بالاخره، مکانیزم اجرائی آن دستگاه اداری است، یا پلیس، اشغالگاههایش، زندان هایش و ارتش.

دولت‌های نیمه هدف نیست، بلکه ابزار عظیمی است برای سازماندهی، برهم زدن و دوباره سازماندهی مناسبات اجتماعی، بستگی با اینکه چه دست‌های اداره اش میکنند، یا میتوانند. اگر مردم سرزمندی برای انقلاب باشند یا وسیله ای برای رکود سازمان یافته.

"

۲- گائوشکی گرچه خود از اولین مبلغین این تئوری بود (در نوشته‌هایش مینند "راه بسوی قدرت"، "انقلاب اجتماعی") معبدا ارتداد و در تغییر همین تئوری بدون رد صریح آن نمایان شد، او پس از انقلاب اکتبر با مشاهده کمبودهای موجود اظهار داشت که روسیه کشور عقب مانده‌ای بود که انقلاب پرولتری در آن زودرس بود، و شاید بهتر بود که بحال خود گذاشته میزد تا برسد و نه اینکه پرولتاریای روسیه در راهی قدم گذارد که فقط از طریق نهر بتواند پیروزی را کسب کند، او میگفت "باید قبل از براه انداختن لوکوموتیو، از آن چیزی بدانیم" (به نقل از بشریت و ترور - موریسس مریوونتی)، تروتسکی در جواب با او میگوید: "ایمان اساسی بولشویکی دقیقا اینست: فقط هنگامی که بر اسب سوار شویم اسب سواری را میتوانیم یاد بگیریم" (تروریسم و کمونیسم - تروتسکی).

۳- تذکرات این نکته ضروری است که تروتسکی در اینجا نوع دولت پرولتری و بورژوازی را متبایز نمیکنند و چنین مینمایند که گویا یک نهاد واحد دولت - بدون تغییر اساسی عظیم میتواند بعنوان ابزار در خدمت این یا آن طبقه

۲۲ " هر حزب سیاسی که برادار این نام باشد من کوشد تا قدرت سیاسی را بچنگ آورد و بدینسان دولت را در خدمت طبقه ای که وی مجامعتاً نمائش است قرار دهد. سوسیالیست‌ها، بمنزله حزب پرولتاریا، طبیعتاً برای طبقه سیاسی طبقه کارگر تلاش میکنند.

با رشد سرمایه داری پرولتاریا رشد می کند و نیرومند تر می شود. بدین معنی، انکشاف سرمایه داری در عین حال پذیرفت پرولتاریا به سوی دیکتاتوری (پرولتاریا) است. اما روز و ساعتی که قدرت دست طبقه کارگر متخلف می گردد مستقیماً نه به سطح انکشاف نیروهای مملکت بلکه به تناسب

(افوا) در مبارزه طبقاتی، به اوضاع بین المللی، و بالاخره به تعدادی عوامل اقتصادی بستگی دارد. اینک کارگران برای تیرید مستحکم دارند.

ممکن است کارگران در کشوری از لحاظ اقتصادی عقب افتاده، زودتر از کشوری پیشرفته قدرت روند. در سال ۱۸۷۱ در پاریس خیزه بورژوا، کارگران آگاهانه قدرت را در دست گرفتند. درست است که فقط مدت دو ماه، اما در مراکز بزرگ سرمایه داری بریتانیا با ایالات متحده، کارگران هرگز حتی برای یکجماعت هم قدرت را در اختیار نداشته اند. این تصور که دیکتاتوری پرولتاریا بطوری مکانیکی به انکشاف تکنیک و منابع یک کشور بستگی دارد، عصب مائزبالیزم اقتصادی است که به حد ابتذال رسیده شده است. این دیدگاه کوچکترین وجه مشترکی با مارکسیزم ندارد.

"به نظر ما، انقلاب روسیه چنان شرایطی ایجاد خواهد کرد که پیشوا آنکه سیاستمداران لیبرالیزم بورژوازی فرصت ابرار کمال استعدادشان را برای حکومت داشته باشند، قدرت می تواند بدست طبقه کارگر منتقل گردد.

و در صورت پیروزی انقلاب بایستی که چنین شود....

"تردیدی نیست که تعداد، تراکم، اهمیت فرهنگی سیاسی پرولتاریا و صنعتی ب میزان انکشاف منابع کاپیتالیستی بستگی دارد. اما این وابستگی

بلافاصل نیست. در هر لحظه معین مابین نیروهای مولده کشور و قدرت سیاسی طبقه کارگر عوامل گوناگون اجتماعی و سیاسی با ماهیت ملکی و بین المللی وجود دارند که بیان سامان مناسبات اقتصادی را جاسط کرده و حتی گاهی کاملاً

تغییر می دهند. علیرغم این واقعیت که نیروهای مولده ایالات متحده در برابر ملایم تر از روسیه است، نقش سیاسی پرولتاریای روسیه، نفوذ و نفوذش در سعه سیاسی کشور خویش و امکان نفوذی در سیاست جهانی در آینه نزدیک

سفر غیر قابل مقایسه ای مین از پرولتاریای ایالات متحده است.

"کاشونکی در کتاب اخیر خود درباره پرولتاریای آمریکا نشان میدهد که میان قدرت سیاسی پرولتاریا و بورژوازی از یک سو و سطح انکشاف کاپیتالیستی از سوی دیگر رابطه مستقیمی وجود ندارد... کاشونکی پس

با اشاره باینکه آلمان می تواند آتیه اش را تا حدودی از روسیه فراگیرد ادامه می دهد: "واقعاً بسیار خارق العاده است که پرولتاریای روسیه می بایست آتیه مان را بنا نشان دهد، نه در رابطه با حدود انکشاف سرمایه

بلکه تا آنجا که ندای اعتراض طبقه کارگر را بیان می سازد". کاشونکی چنین با داور می شود: "این واقعیت که این روسیه عقب افتاده ترین دولت

جهان سرمایه داری است شاید با برداشت ماتریالیستی تاریخ مناسقتی نداشته

آید، که بنا برآن تکامل اقتصادی بایه تکامل سیاسی است، و ادامه میدهد: "اما در واقع قفله با آن برداشت ماتریالیستی از تاریخ مناسقتی دارد که

توسط مخالفین و مدافعین مائزسم شده است، کسانی که آنرا نه به مثابه یک روش تحقیق بلکه صرفاً بمنزله کلیته ای از پیش ساخته شده در نظر میگیرند....

"اواخر قرن هجدهم درون چهار چوب انقلاب بورژوازی که شکل عینی

برار گیرد. این نکته که یکی از انشعاف های اساسی به دید تروتسکی از دولت

را نشان میدهد توسط عده ای از مارکسیست ها منجمد نیکی گراسموردنقد

قرار گرفته است.

۲۲
 استقرار غلبه سرمایه بود، مشاهده شد که دیکتاتوری زنده بوسه
 نگان پذیر است. این دیکتاتوری صرفاً یک رویداد گذرا نبود و علیرغم
 "که سرعت در مقابل بد های محدود کننده انقلاب بورژوازی، درهم شکسته
 شد - میسر خود را برنامهای قرن متعاقب بجا گذاشت، در انقلاب اوایل قرن
 سیم که تکالیف معنی بلاتل آن نیز بورژوازی اند، اجتناب ناپذیری و با
 حداقل احتمال غلبه سیاسی پرولتاریا بمثابة دور نمایی نزدیک بدیده ار
 می شود، پرولتاریا خود با این امر خواهد پرداخت که غلبه اش - چنانچه
 برخی واقع بینان معطل امده وارند - صرفاً "رویدادی" گذرا نشود. اما ما
 حتی اکنون هم میتوانیم از خود سؤال کنیم: آیا این اجتناب ناپذیر است
 که دیکتاتوری پرولتری در برابر سدهای انقلاب بورژوازی می بایست در هم
 شکسته شود با آیا ممکن است دیکتاتوری پرولتری در شرایط جهانی - تاریخی
 موجود دورنمای پیروزی را از طریق شکستن این سدها در برابر خود گشای
 کند؟ اینجاست که ما با مسائل ناگشای روبرو می شویم: آیا باید به همان
 نیست که آنکشاف انقلاب این مرحله را نزدیکتر می سازد، آگاهانه در جهت
 حکومت شبه کارگر گام کنیم، و یا اینکه باید در چنین حالتی قدر
 سایر را سبزیای یک بدآوری تلقی کنیم که انقلاب بورژوازی بدوش کارگران
 انداخته، بهتر بدانیم که از آن احتراز شود؟
 "آیا باید از گفتار سیاستمدار" واقع بین "ولمار" VOLMAR در
 ارشاد ما کموتارد های ۱۸۷۱ سرمشی بگوییم: "جای در دست گرفتن قدرت
 بهتر می بود که بد خواب می رفتند"؟... (تاکید ما از ماست)
 این نقل قول از ترو층کی صرفاً بیان موجز احکامی است که همانطور که
 گفتم کاشوتسکی و پلخانف و بسیاری دیگر نیز مبلغ آن بوده اند و لنین
 پسگتر از هر کس آنرا بسط داده، طبعی است که صرفاً آوردن نقل قول جای
 استدلال و با اشبات هیچ حکمی را نمیگیرد، اما این نقل قولی ما را قادر
 میسازد که بسهم مارکسیست های "ناپ" بد منویکهای امیروزی
 نشان دهیم که آنچه که آنها امروز بمورث کشفیات نوین عرضه میدارند
 و "مابلی" که ابداع میکنند، از جمله مطالبی هستند که ۷۰ - ۸۰ سال
 پیش و بیشتر از آن! مطرح شده بودند، و مورد بحث قرار گرفته بودند و
 جواب داده شده بودند؟ و از آن مهمتر دینای سازمان یافتن یک سلسله
 حرکات اجتماعی موفق بودند،
 بهر حال در همین زمینه مارکس آموزش میی دارد که ضروری است بدان
 توجه کنیم، نامه های مارکس در جواب زاسولیک دیدار و ابروشی نشان میدهند،
 سؤال اساسی زاسولیک از مارکس اینست:

"شما بهتر از هرکس بد قوریت تاری الماده این سؤال در روسیه، بعمومی
 برای حزب روسی سوبالیستی آگاهی دارید... در این اواخر اغلب فیسند
 میشود که تاریخ، جماعت دهقانی [آخرین مرحله فرماسیون اجتماعی استانی]
 را که بدیده ای بدوی است، محکوم بد فنا کرده است، کسانی که آینه را
 پیش بینی میکنند، خود را از تاگردان شما میدانند... بنابر این شما
 مشوجه میشود که فاندان در باره این مسئله تاجه بد مورد علاقه ماست و چه
 خدمت یزرگی برای ما خواهد بود اگر شما نظریاتتان را در مورد سرتسوت
 احتمالی جماعت دهقانی ما و در مورد این تئوری که شما ام کشورهای چسان
 باید الزاما تمام مراحل سرمایه داری را پشت سر بگذارند، اسراژ نمایند؟

۲۴ و مارکس در غر به طرح خود چنین جواب میدهد :

« ولی با این بدان معناست که حرکت تاریخی جماعت زراعی بطور اجتناب ناپذیر در این جهت خواهد بود؟ هرگز . دوگانگی موجود در جماعت زراعی دو راه برای آن باقی میگذارد : یا مالکیت فردی بر مالکیت جمعی بیرونی خواهد شد و یا بالعکس . میباید این حرکت بستگی به محیط تاریخی دارد که این جماعتها در آن قرار دارند . برای یک لحظه از فترت پرجماعت [دهقانی] روسی حاکم است و چشم بیوسیم و تنها امکانات تکامل آنها در نظر بگیریم . جماعت [دهقانی] روسی بنحویه تنها جماعت [دهقانی] در اروپا هنوز شکل اجتماعی غالب را در زندگی روستایی سرزمین پهناوری تشکیل میدهد . مالکیت جمعی بر زمین ، زمینه تصاحب را برای آن عرضه میدارد و محیط تاریخی آن . یعنی همزمان بودن آن با تولید سرمایه داری ، شرایط مادی خاص و آماده کار سازمان یافته دستجمعی در مقیاس وسیع را در اختیارش قرار میدهد ؛ بر این میتواند دستآوردهای مثبتی را که سیستم سرمایه داری بهار آورده ، تصاحب نماید ، بدون اینکه مجبور به تحمل رنج فسار و انباشتد جماعت روسی میتواند رفته رفته یک کشاورزی جمعی را که با کمک ماشین کار میکند ، جایگزین زراعت شده نماید . با عثمان فیزیکی زمین در روسیه این شکل کار را اصولاً ایجاب میکند . بعد از اینکه این جماعت در شکل کنونی خود در شرایط عادی قرار داده شود ، میتواند مستقیماً تبدیل به مبداء حرکت بسنت آن سیستم اقتصادی گردد ، که جوامع مدرن در جهت آن حرکت میکنند . و میتواند بدون اینکه احتیاج به انحصار داشته باشد ، زندگی نوینی را آغاز کند »

ولی با این غیب الهی - یعنی انزوا و فقدان رابطه میان زندگی یک جماعت با جماعت دیگر ، یعنی این جهان خرد و محلی - که گریباً تکبیر جماعت روسی گردیده و از آن سرگونه اینکار تاریخی را سلب نموده است ، چه باید کرد؟ حب اینها در صورتیکه ارتشائی عمومی جامعه روسی از بین خواهد رفت »

علاوه بر این ، مارکس و انگلس در پیشگفتار چاپ روسی مانیفست (۱۸۴۸) تویه (۱۸۸۲) مینویسد :

« ولی در روسیه ، ما بیش از نیسی از اراضی و مالکیت اشتراکی دهقانان مشاهده می کنیم . اکنون این سؤال پیش میاید : آیا ۲۰۰ میلیون روسی میتواند بلاواسطه به تکل عالی یعنی تکل کمونیستی مالکیت زمین مبدل گردد؟ با آنکه برخی باید بدو همان جریان تجزیه ای را ببینند که مفتضیر تکامل تاریخی باختر است ؟ تنها پاسخی که اکنون میتوان باین سؤال داد این است : اگر انقلاب روسیه علامت شروع انقلاب پرولتاریای باختر شود بنحوی که عر دو یکدیگر را تقمیل کنند ، در انصورت ، مالکیت ارضی اشتراکی کنونی روسیه میتواند متدا تکامل کمونیستی گردد . »

بخطر میروند که مارکس و انگلس از قبل جوابها تریا کیست کونومیتها

را داده بودند ولی ظاهراً بعضی مارکسیست ها * را غیب به توجیه نهی تدا کنون لازم می بینیم که به چند نکته دیگر در همین زمینه اشاره کنیم .

۲ - مارکس به طرح سرائ این جواب تبیه کرد که در مورد باره ای از نکات متفاوتند ولی هر سه ، شامل حکم فوق هستند .

۱ - انگلس نیز چهار سال بعد پس از مرگ مارکس ، هنگام جواب دادن به استفسار ژولینج در مورد " اختلاف ما " (از بلخاندن) جواسی در همین زمینه به او میدهد

گفتیم سوسیالیسم علمی عبارتست از آگاهی خاصی که بر مبنای پیدایش زمینه مادی لازم بوجود آمده است، این زمینه مادی در کشورهای سرمایه داری غرب بوجود آمده، قانونمندی تکامل تاریخ و جامعه سرمایه داری شناخته شد، باید اساسی وجود طبقات - مالکیت خصوصی - مشخص شد، و بدینسان سوسیالیسم علمی تولد یافت، از این پس، یعنی پس از تولد، مابا مزید زنده ای سرو کار داریم که خود یک نیرو است و مانند هر ایدئولوژی دیگر یک تاریخ دارد، برای مثال - گرچه واقفیم این قیاس ظاهراً مکانیکی است - شرایط عادی و زمینه خاصی از پیشرفت علوم لازم بود تا قانون جاذبه کشف شود، ولی آیا هر جامعه خاصی باید این قانون را مجدداً کشف کند؟ البته نه. این قانون کشف شده است و میتوان با آگاهی به آن، در هر جامعه ای از آن به مثابه یک نیروی مادی استفاده کرد، هر جامعه ای مجبور نیست که مجدداً از همان مسیر تکاملی برای کشف قانون جاذبه بگذرد. هنگامی که قانون کشف شد، مکانیسم شناخته شد، با هنگامی که یک سیستم علمی تدوین یافت برای همه بشریت قابل استفاده خواهد بود، همین مثل البته بحورت بسیار پیچیده تری در مورد یک سیستم علمی، یک برداشست مائریالیست دیالکتیکی از تاریخ و طبیعت - مارکسیسم - صادق است. بدین معنی که این آگاهی (سوسیالیستی) پس از بوجود آمدن میتواند در شرایطی که محل بوجود آمدن اولیه آن نبود نیز مورد استفاده قرار گیرد، و در صورت آماده بودن شرایط، مائریالیزه شود. (۱) تئوری میتواند به هر مادی تبدیل شود (مارکس)، اما این یک جانب قضیه است، جانب دیگر آماده بودن شرایط برای مائریالیزه شدن این تئوری است، مثالی میزنیم: در جامعه عقب افتاده و مستعمره ای مانند ویتنام، عده ای کمونیست که آگاهی کمونیستی خود را از ابتدا نه بر مبنای پیدایش این تئوری در جامعه خودی بر مبنای ضروریات مادی تولیدی و شرایط مبنی آن جامعه، بلکه به صورت کسب دانش و آگاهی از دستاوردهای جوامع پیشرفته سرمایه داری معنی سوسیالیسم علمی پیدا کرده اند (یعنی) ترا توسط بررسی و مطالبات و از طریق کمونیست های جوامع دیگر آموخته اند) در سالهای ۲۰ و ۴۰ تصمیم به مبارزه میگیرند. آنها با تحلیل از شرایط اجتماعی ویتنام متوجه میشوند که نظام طبقاتی و تضاد جامعه مستعمره و مشروطیول فسادهای املی* جامعه را تشکیل میدهند، تضاد با استثمار حتی حادتر هم هست، این

* ما در اینجا به مسئله تضاد املی، اساسی، عمده، و درستی نا درست بودن این تقسیم بندی نمی پردازیم و همین جهت واژه املی را که عام تر است بکار برده ایم.

کمونیست‌ها میدانند که جامعه ویتنام فئودالی است. روابط سرمایه‌داری بعد نا چیزی در آن وجود دارد و پرولتاریا بسیار ضعیف است. وظیفه این کمونیست‌ها - که فرض میکنیم شخص مارکس هم بمنظور راهنمایی در میان آنها حاضر باشد! - چیست؟ چند آلترناتیو در مقابل اینها وجود دارد: ۱ - این جامعه عقب‌افتاده است. سوسیالیسم باید بر مبنای زمینه مادی آماده نیروهای مولده پیشرفته، بوجود آید. بنا بر این در اینجا نمیشود فعالیت کمونیستی کرد باید به زیر پرچم بورژوازی " ضد استعمار" برویم تا استعمار را بر اندازیم. بورژوازی پس جامعه را صنعتی خواهد کرد. پرولتاریا بوجود خواهد آمد. مبارزات طبقاتی شدت خواهد یافت و مسا خواهیم توانست پس از صنعتی شدن کشور، انقلاب سوسیالیستی کنیم. (خلاصه همان نصیحتی را بخود میکنند که " دیگران" به حزب کمونیست ایران کردند). ۲ - گرچه این جامعه عقب‌افتاده است ولی ما کمونیست‌ها - هر چند محدود - قطعاً قادر خواهیم بود که با کوشش خود برغم و بدون در نظر گرفتن شرایط موجود، سوسیالیسم را بدون گذار از سرمایه‌داری مستقر کنیم. ۳ - عقب ماندگی این جامعه یک فاکت است. کمونیست بودن ما نیز یک فاکت است. ضرورت وجود پایه صنعتی پیشرفته برای استقرار سوسیالیسم نیز یک فاکت است. عدم وجود پرولتاریا ی وسیع نیز یک فاکت است. مابین دو آلترناتیو فوق (شماره ۱ و ۲)، آلترناتیو دیگری وجود دارد. ۴ - سبب اول یک سبب مাত্রی نیست اقتصاد. یک سبب جبری در شرایط مشخص جامعه عقب مانده - و یک سبب اعتذارخواهی (آپولوژیستی) برای بورژوازی است. این سبب تصور میکند که چون تاریخا بورژوازی رسالت صنعتی کردن پروسه تولید را داشته است، همیشه چنین خواهد بود و در آینده نیز فقط بورژواها قادر به چنین اعجازی هستند. آنهاشی که کلی گوترند فقط استدلال را بر پایه استنتاج از رسالت تاریخی می‌نهند، و آنهاشی که میخواهند " مشخص" تر صحبت کنند، دلیل و برهانی هم می‌آورند: وجود رقابت آزاد، بازار و غیره انگیزه‌هایی برای پیشرفت نیروهای مولده - صنعتی کردن - است. اگر این انگیزه های مادی (بمعنای مالی) وجود نداشته باشد تحرک لازم برای صنعتی کردن بوجود نخواهد آمد. اعتذار (آپولوژی) یعنی همین! و همین " دلیل" هم پایه شمای استدلالیویز - یونیست‌ها را برای تکیه بر انگیزه‌های مادی تشکیل میدهد. " بشر تفسیح پرست است" باید از این احساس او استفاده کرد! و چقدر شبیه است این استدلال با استدالات سربسج بورژوازی. اگر دامنه این بحث ادامه یابد و از این مাত্রیالیت‌های اقتصادی برسیده شود که کشورهای صنعتی پیشرفته چرا اینقدر با انقلاب قاصه دارند و سرعکس چرا در بسیاری از کشورهای

غیرممکنی جنبش‌های انقلابی و درسیاری‌مؤاره‌گمونیستی وجود دارد. جواب آنها - اگر بدر و دیوار زدن‌ها را کنار بگذاریم - بی‌جوابی است. نفی امکان گذار به سوسیالیسم است. و در این حال معلوم نیست چرا هنوز عبود را سوسیالیست میخوانند.

این بیتش‌پایه و اساس "اعتقاد" و در واقع توجیه خیانت‌گمانی مانند نیکخواه‌ها و لاشا‌ها را تشکیل میدهد. آنها هنوز هم ادعای سوسیالیست بودن را میکنند منتها چون معتقدند نیروهای مولده در ایران رشد کافی نیافته است باید به بورژوازی کمک کرد تا پیشرفت کند. خدمت‌آنها به رژیم پهلوی، با این شیوه استدلال، منطقی و بجاست. آنها در بینش خود پیگیر هستند! گمانی که این حرف آخر را نمی‌زنند، ولی همان بینش را ارائه میدهند باید باین نتیجه منطقی ماتریالیسم خود بپندیشند. چیرین هم به میرزا کوچک‌خان نوشت که فعالیت‌های کمونیستی در ایران مضر است. مقامات سوسیالیستی و سازشکارانه نیز، بنا بر این، می‌توانند پشت همین شیوه استدلال پنهان شوند.

۲- اما آنها شی که بدون توجه به شرایط و زمینه مادی، بخیال استقرار نهائی سوسیالیسم‌اند نیز رو با زد گانی بیش نیستند. اکونومیسم بینش اول و ولونتاریسم (اراده گراشی) این بینش حتما نباید در عبارات آشنای برشتاین یا بلانکی ظاهر شود. همین بینش خود را تحت الفاظ و واژه‌ها و عبارات "مارکسیستی" هم پنهان کرده‌اند و میکنند. جدیدترین مکتب در این بینش دوم را مائوئیست‌ها (و نه مائوسه‌دون) ارائه میدهند و نورترین مکتب بینش اول را تروئسکیت‌ها (و نه تروئسکی) نمایندگسی میکنند. ما در رسالات جداگانه باین مکاتب خواهیم پرداخت. در اینجا تنها باین نکته بسنده میکنیم که اینها در تحلیل نهائی از یک فلسفه بر میخیزند: جبر، یکی جبر مکانیستی عینی (منا فیزیکی عینیت، ماتریالیسم مکانیکی) را ارائه میدهد و دیگری جبر مکانیستی ذهنی (منا فیزیکیک ذهنیت، ایده‌آلیسم) را بیان میکند، و همانطور که میدانیم، ماتریالیسم مکانیکی و ایده‌آلیسم ذهنی هر دو جلوه‌هایی از ایده‌آلیسم هستند. (ما در مورد تقسیم بندی عینیت و ذهنیت نیز بحث خواهیم کرد و نشان خواهیم داد که تفاوت تقسیم بندی منافیزیکی و دیالکتیکی چیست.)

۳- بر خورد ماتریالیست دیالکتیکی به همین مسئله، یعنی آلتروناشیو سوم، چه میگوید:

در چنین جامعه‌ای، با شناخت فاکت‌هایی که شمرديم، یک مارکسیست تشخیص میدهد که سخن از استقرار سوسیالیسم نمیتواند باشد بلکه در حالت مناسب ممکن است بتوان شرایطی را بوجود آورد که در آن سوسیالیسم بتواند

آغاز به پدیداری کند. پدیداری کامل - اختصار - سوبالیم همانطور که بیان کرده‌ایم پروژه‌ایست که می‌تواند بر حسب مهند مادی موجود، طولانی‌تر یا کوتاه‌تر باشد، ولی در هر حال این پروژه یک آغاز و یک انجام دارد. یک ماتریالیست صداند که تاریخاً بورژوازی جوامع صنعتی را صنعتی کرد، ولی در عین حال نیز تشخیص می‌دهد که برای صنعتی کردن یک جامعه در عصر کشوری تنها سرمایه‌داران نیستند که توانائی لازم را دارند بلکه پرولتاریا نیز بهمن اندازه - و حتی بسیار بیشتر از آن - شائق به صنعتی کردن جامعه (مثلاً تحت روابطی متفاوت) است. دیگر تنها ایدئولوگ بورژوازی نیست که نیاز به صنعتی شدن جامعه را احساس می‌کند، ایدئولوگ پرولتاریا - سوبالیم (از هر عده و منشاء طبقاتی گذشته) نیز این احساس را دارد. بنا بر این، در این عصر، هم بورژوازی و هم پرولتاریا باین نیست ساز واقف هستند، تجربه شخصی جوامعی که تحت رهبری سیاسی سوبالیمت قرار گرفت - مثال مشخص روسیه، چین، ویتنام، کوبا - به بهترین وجهی نمایانگر این است که صنعتی کردن جامعه دیگر نه ایده به کفایت کفایت بورژوازی وابسته نیست، بورژوازی این دستاورد را برای بشریت کسب کرده ولی دیگر آنرا در انحصار خود ندارد. این بحث‌ها اگر در زمان لنین، هنگام جدل دو بینش منشیوکی و بلشویکی، در حد بحث شوربک مبتوانست ترجیه داشت باشد - چون هنوز هیچ تجربه تاریخی در مورد آن وجود نداشت و در هیچ نقطه‌ای پرولتاریا عامل اساسی منشیستی کردن نشده بود - امروزه دیگر برای آنکه از واقعیت حرکت می‌کنند مسئله حل شده‌ایست، اکونومیست و ماتریالیستهای اقتصادی امروزی، در مقیاس تاریخی از اسلاف منشیوکی خود بسیار عقب‌ترند.

اگر چنین است، اگر چنین است که در یک جامعه عقب‌افتاده ما قبل سرمایه داری، هم نمایندگان بورژوازی جدید المولاد و هم پیچقراولان پرولتاریا - هر چند تعداد این با آن کم باشد - نیاز به صنعتی کردن جامعه را درک می‌کنند، بنا بر این مسئله اساسی این خواهد بود که چه کسی در موقعی قرار بگیرد که بتواند این پروژه را آغاز کند. این موضع، یعنی در اس قدرت سیاسی قرار گرفتن، یعنی رهبری نهاد دولت را در اختیار درآوردن و آنرا از اساس دگرگون کردن است، و از اینروست که هم بورژوازی و - ما فعلاً از این مسئله ثابت شده می‌گذریم - بورژوازی نه تنها دیگر اعمار صنعتی کردن را ندارد، بلکه پرولتاریا همین کار را با قاطعیت و وسعت و دامنه بیشتر و بدون ایجاد مدهای صنعتی بخاطر ملاحظات سود پیری انجام می‌دهد.

میگوشد که این قدرت را بدست آورد و هم پرولتاریا، هر دو با حاکمین سیاسی گذشته مبارزه میکنند ولی در عین حال برای کسب موفع برتر نسبت به دیگری میگویند، اینکه حاکمیت نشود اینجا از بین رفتنی است امری مسلم است، ولی آنچه که مشغول نیست اینست که میان پرولوازی و پرولتاریا کدام یک برنده خواهد شد، بردن این بیاتن، مسیر تاریخ را عوض میکند، هر دو جامعه را صنعتی میکنند، هر دو کارخانه خواهند ساخت ولی در حالت اول در این کارخانه روابط تولیدی سرمایه داری مستقر میشود و در حالت دوم تولید سوسیالیستی. و آیا هنوز چنین رابطهای یافت میشوند که مستقداً شوند در شرایط امروز نیز کارخانه را در ابتدا فقط بر اساس روابط تولیدی سرمایه داری باید اداره کرده؟ تا ابتدا این روابط از بین برود و سوسیالیستین شود؟ نه هیچ ابلی با این وضع چنین نمیتواند، ولی بسیار گمان میکنند که با پیگیری در نتایج منطقی پیش خود، این حرف را نگفتند میزنند.

بناسراین هنگامی که امروزه در جامعه غیر صنعتی، اولین تاسیسات صنعتی بوجود می آید، بر حسب اینکه چه طبقه ای با چه کسانیاچه ایدئولوژی آنها بوجود آورده باشند، بر حسب اینکه تاسیسات در مالکیت چه کسی باشد، بر حسب اینکه قدرت سیاسی در دست چه طبقه ای باشد، روابطی که در آن موسسه ایجاد خواهند شد متفاوت خواهد بود، هر طبقه ای، و با نمایندگان هر طبقه ای کوشش جهت آغاز روابط میکنند که خواست طبقاتی آنهاست، اینجاست دلیل تاکید مکرر ما بر امر آغاز و نه انجام بیداری روابط تولیدی خاص. بنابراین، هیچ استدلالی وجود ندارد که بر مبنای آن در یک جامعه عقب مانده غیر صنعتی (و غیر سرمایه داری) بشرط وجود آگاهی سوسیالیستی در نیروهای که متحرک صنعتی کردن جامعه هستند، و قدرت سیاسی را در دست دارند نتوان شرایطی را بوجود آورد که آغاز بیداری روابط سوسیالیستی را ممکن یا تسریع کند. پروژه بیداری روابط سوسیالیستی در یک جامعه عقب افتاده میتواند آغاز شود، ولی رشد آن به رشد پروژه صنعتی شدن و گسترش آگاهی سوسیالیستی وابسته است؛ و انجام آن، مستقر شدن آن، بسا صنعتی شدن پیشرفته جامعه و گسترش دنیای آگاهی سوسیالیستی و شرایط مساعد انقلاب جهانی، همزمان خواهد بود.

تا واقف هستیم که در اینجا از یکی از امکانات رشد در جوامع عقب

x - مسئله ارتباط ساختمان سوسیالیسم در یک کشور و شرایط جهانی موفع بحث جداگانه است. معیذا لازم به یادآوری میدانیم که از نظر ما استقرار سوسیالیسم در یک کشور یک شوقی تاریخی است، مادر رساله "کماندار و اجل خرد" مجموعه استالینیم (نوفجانات بیشتری در این زمینه داده ایم،

افتاده شروع میکنیم. امکان دیگر و حتی بیشتر، ابعثت‌گه‌یا در مبارز و سرمایه‌داران و پرولتاریا، اولی‌ب‌روز شود و یا حتی در صورت‌پیروزی دومی قدرت و توانایی کافی برای ترویج این پروسه وجود نداشته باشد و سرمایه‌داران با داشتن امکانات بیشتر: با کارگران را از حکومت ساقط کنند و با کارگران را در جهت ایجاد روابط بیگانه (سرمایه‌داری) بگشایند. نمونه اول را در مثال کمون یارین و نمونه دوم را در مثال پاره‌ای از کشورهای "سویالستی" بی‌یابیم زمره نظر از اینکه در این کشورها، غالب گردانندگان امور حتی کارگران مخ شده هم نباشند).

بنابراین، سخن بر سر لزوم مبارزه جهت‌کسب قدرت سیاسی نیست، سخن بر سر امکان این کسب (قدرت) هم نیست، این لزوم و این امکان را تاریخ اثبات کرده است. سخن امروز، بحث و جدل امروزی مارکسیست‌ها، باید بر سر این مسئله باشد که چه عواملی موجب تداوم حکومت کارگران و یا مخ شدن و سقوط آنان میشود. نیروی مادی (امکانات) نابرابر پرولتاریا و سرمایه‌داران، در یک‌جمله معین چگونه ممکن است در سرخوش کسار تعیین‌کننده واقع شود، برای توفیح این مسئله قدری به عقب برمیگردیم. مارکس و انگلس در مورد امکان دگرگونی روابط جماعت زراعتی به روابط سوسیالیستی چه پیش‌شرطی را ضروری می‌بینند؟ پیش‌شرط اینست که قدرت سیاسی در جوامع بدست کارگران بیفتد و پرولتاریای روسیه بخواند این روابط را در روسیه عوض کند. بمبارت دیگر امکان ایجاد روابط سوسیالیستی در اجتماع بدوی، محدود به پتانسیل‌های همان اجتماع (اجتماع بدوی جماعت زراعی) نیست. پرولتاریای اجتماع دیگری - پرولتاریائی که در روابط تولیدی متفاوتی از جماعت زراعی قرار داشت - می‌تواند به این دگرگونی کمک کند، یا بهتر بگوئیم این دگرگونی را بوجود آورد. مسئله غیر مارکسیستی تقدم همیشگی شرایط درونی هر جامعه به خارج از جامعه (معد خواندن شرایط درونی جامعه) که به یمن اندیشد ما شوقه دون موجب سردرگمی فراوان شده است مربوط به بحث دیگری است، مبعثا در اینجا توجه رای به نحوه استدلال ماتریالیستی مارکس جلب میکنیم: جماعت زراعی اگر می‌خواست بخودی خود رشد کند، تکامل یابد، مسیر تکاملی چند هزارساله‌ای در پیش داشته وجود پرولتاریا در قسمتی دیگر از جهان - نه در جماعت زراعتی - میتواند این پروسه چند هزارساله را به حد چند دهه تقلیل دهد. ::

x - روسیه تزاری علیرغم اینکه یک کشور بود یک جامعه واحد نبود و بخش‌های مختلف آن تفاوت‌های تلیم از نظر استروکتور اجتماعی و مناسبات تولیدی داشتند و بسیاری از قسمتها بصورت مستعمرات همچوار مشروبول بوده،

در مورد شواهد تاریخی این مسئله حتی لازم نیست به تجارب سوئیا - لیبیم بپردازیم. سرمایه، بسیاری از نقاط جهان را که در حالت جماعت بدوی بسر میبردند فتح کرد و در نقاطی که برای کل مجموعه ضروری و مفید بود روابط سرمایه داری را بوجود آورد. سرمایه داران واقع بمن - که واقع - بخشی آنها به مسئله ملموس نفع مادی برمیگردند - سعی نمیکنند که در این جوامع ابتدا سیستم برده داری و سپس نشوندالیم را برای "زمینه سازی" بوجود آورند، تصمیم آنها به ادامه یا تغییر این یا آن شیوه تولید، بر مبنای محاسبات ملموس آنهاست و نه دگر لزوم عبور از مراحل مختلف انکشاف - بیشترین خلی از تاریخ، سرمایه داری هنگام فتح جزایر اقیانوسها گن مستقیماً روابط تولیدی سرمایه داری را در آنها بوجود آورد، هنگام کشف آمریکا، برده داری نه بخاطر لزوم عبور از دوران برده داری، بلکه بخاطر نفع مشخص اقتصادی سرمایه داران بوجود آمد و به همین جهت است که پس از شکافائی برده داری، نشوندالیم در همان جامعه بوجود نیامد و سرمایه داری خود را در این بخش ها نیز گسترش داد. واقع اینست که حتی سرمایه داران از مارکسیست های "ناپ" بازاگوئیست ها و مائیلیست های اقتصادی، بمعنای دقیق کلمه واقع بین تر هستند. از این شواهد و تجارب تاریخی نمونه های بسیار دیگری بی عنوان آورد.

بدین طریق مشاهده میکنیم که هم مارکسیست ها در مراحل از نظر تکوین می دهد و هم تجارب تاریخی آنها تأیید میکند، ولی در همین حال بسیار مهم است که پیش شرط مارکس، یعنی کمک پرولتاریای جهانی را در نظر گرفت. بدون چنین کمکی، انجام چنین پروژه ای بر مبنای انگیزات محدود خود جامعه عقب مانده، غیرممکن است.

کمک پرولتاریای جهانی بجز انجام انقلاب جهانی چه معنایی دارد. یک مثال میزنیم.

جامعه ظفار بسیار بسیار عقب مانده است. بسیاری از انسانهای آن جامعه در مرحله جمع آوری غذا و مید ماهی (ماقیل شبانی) بسر میبرند. کشاورزی هنوز کشف نشده است. معیذا جامعه یک دست نیست. بخاطر وجود امکانات کار در کنوهای مجاور، بعضی از ظفاری ها مجبور به مهاجرت شدند. در جوامع دیگری زندگی کردند. مناسبات دیگری را دیدند. بعضی از این مهاجرین موفق به کسب معرفت و آگاهی سیاسی و ایدئولوژیک شدند، چندین نفر از کسانی که در کویت و بحرین کار میکردند آگاهی کمونیستی مناسبی به دست آوردند. این ها هنگام مراجعت به وطن خود یا باید به تلاش تروتسکی از گفته و لغات در ارتباط با کموناردهای ۱۸۷۱، "هچای [کوشی] چیست دست گرفتن قدرت... بخواب میروفتند" و منتظر رشد نیروهای مولد، چند هزار

سالی صبر میگردند، با بد نیروهای سلطان نهمور و حبیب قابوس میپیوستند، و بانه! گوش میگردند که قدرت سیاسی (دولت) را از دست تیمور عسکر حرجی برون آورند و کمک به ایجاد روابط جدیدی کنند. ایشان با باید منتظر میباشند که استعمارگران انگلیسی بر ایشان کارخانه بیاورند و با برعکس خود باید زمینه را برای این کار فراهم میگردند. بمبارت درخشان مارکی یا باید فخر جامعه باقی بماندند و با آترو شفیق میدادند (و از دشنام نابها نمی ترسیدند که ای آقا، جامعه عقب افتاده کجاست و سوسالیم کجا!)؛ آنها باید آگاهی ذهنی آنها در حد گپهای شگوه گزارانه از بدی اوضاع خلاصه میشد و یا باید میکوشیدند این آگاهی ذهنی را تبدیل به نیروی مادی کنند. آنها این راه دوم را انتخاب کردند، اما سوالی که پیش میآید اینست که آنها آنها فقط موفق خواهند شد درجاء معاد با این حدتق با نده روابط سوسالیمتی ایجاد کنند؟ جواب ما این است که امکان آن وجود دارد، کما اینکه امکان عدم موفقیت هم وجود دارد. مسئله اینست که آنها هم اکنون از کمک پرولتاریای جوامع دیگر در کسب آگاهی ذهنی، که خودبا لقمه میتوا تبدیل به یک نیروی مادی بشود بطور نسبی برخوردارند. آنها قسمتی از جنبش حرکت مارکس را دارند و این چیزی است که میتواند توام با چیزی دیگر تبدیل به نیروی مادی شود. آن چیز دیگر چیست؟

نرخ کنیم این سوسالیمت ها قدرت سیاسی را کسب میگردند، آنها برای تحقق آگاهی خود احتیاج به ابزار کار، مائریال لازم - داشتند، آنها بایستی میتوانستند جامعه را منظمی کنند و برای این کار، کارخانه لازم - بسود. کارخانه را بلا مقدمه در تقار همیشه ساخت، باید کمک گرفته میشد. باید پرولتاریای بین المللی به آنها کمک میرساند (جددا به پیش شرط مارکسی توجه کنید)، اینکه این کمک توسط پرولتاریای جهانی بقدرت سیاسی رسیدهها نرسیده انجام میشد، مسئله ایست که با این بحث مربوط نیست. چگونگی انجام آن مسئله ای دیگر است که بی شباهت به خود کمک پرولتاریا و انقلابیون چنان به ویتنام هنگام جنگ نیست، مسئله ما اینست که سوسالیمت های ظفا را اگر قدرت سیاسی را بدست می آورند، این شرط داشتن این کمک میتوا مستفاده غایبه صنعتی کردن جامعه کنند و این منافع تازه پارا نبریلایا مله و ازها را بتدا بر میتا وروا بطولید سوسیا - لیمتی موجود آورند. آنها این فرمت را مهدا شدند که بسا حتی چیزی را نگذاشتند. زمانی میگفتیم آنها کلاموفق شده اند، که توانسته باشند جامعه را صنعتی کرده و روابط سوسالیمتی را در سطح جامعه و نه حرفا در منافع تازه یا برقرار کنند. این مسئله نیز که این برویه ده سال طول میکشید یا پتجاه سال به بحث ما ربطی ندارد. قدر معلم اینست که ۵ هزار سال طول نمیکشید!

بنابراین در شرایط یک جامعه عقب مانده، حتی آغاز پدیده آری

روابط سوسیالیستی مستلزم کمک ذهنی به مادی (و مائتریالی پرولتاریای جهانی است. ولی یلاقامله باید پرسید که آیا در صورت دریافت چنین کمکی باز هم گسب پیروزی میلع است؟ جواب منفی است. استقرار روابط سوسیالیستی در این جوامع نیز مانند همه جوامع دیگر تحت تاثیر برآیند نیروها قرار دارد. هرچه جامعه عقب تر، کمک (عمل) پرولتاریای جهانی کمتر و سطح آگاهی انقلابیون (سوسیالیست ها) نازل تر باشد، این احتمال همیشه تر خواهد بود و برعکس. در این معادله، تناسب دیالکتیکی قوای محرکه و بازدارنده است که پیروزی یا شکست را تعیین میکند. شروع حکم ازلی مبنی بر امکان قطعی یا عدم امکان قطعی، همان جبرگرایی مئاسه فیزیکی است که شرح رفت.

پس:

۱. حتی در جوامعی که پرولتاریای وسیع وجود ندارد، کمونیستهای این جامعه که تحت تاثیر جنبش کمونیستی و کارگری جهان آگاهی خود را کسب کرده اند نباید بحساب اینکه در این جامعه پرولتاریا وجود ندارد شاهد و تماشاچی، و یا کمک کننده به بورژوازی باشند تا آنها جامعه را برای نضتی کنند و پرولتاریا را بوجود آورند! این بینش همانطور که گفتم ببنش پیچیدن هاست. در چنین جوامعی، با همه اشکالاتی که برشمردم، بسودن کمونیست ها در قدرت سیاسی شرایط پدیداری مناسبات سوسیالیستی درصایع که بوجود خواهد آمد را تسهیل میکند، بدون اینکه تضاتی در کار باشد. مثال دو یمن در اینجا گویاست: یمن شمالی و جنوبی ده سال پیش از نظر رشد در یک مرحله قرار داشتند. شاید یمن جنوبی حتی عقب تر بود. در شمال بورژواها، فئودالها و سران عشایر قدرت را بدست گرفتند. در جنوب کمونیستها و خرده بورژواهای رادیکال، مسیر حرکت جامعه در جنوب به همه محدودیت های فراوانش و غیرغم فقدان کمک پرولتاریای جهانی هم هزار بار مترقی تر از شمال بود. چقدر محک بود اگر کمونیستهای جنوب میگفتند ما قدرت سیاسی را نمی خواهیم، چون جامعه عقب افتاده است و کاری نمیشود کرد!! اما اینکه ادامه کار، نهایت کار چه شود (و هرچه شود از شمال بدتر نمیشود) وابسته به عوامل متعددی است که باره ای در محدوده توانائی آنها و باره ای وابسته به شرایط جهانی است. امکانات رشد جامعه، میزان آگاهی کمونیستها، عمل پرولتاریای جهانی و..... عوامل مهمی هستند که توام با این کوشش، برآیند کار پیروزی یا شکست را تعیین میکنند. اگر باین حقیقت باور داشته باشیم که در این دوران، سوسیالیسم و تنها سوسیالیسم است که مترقی است، و تمام مناسبات دیگر ارتجاعیند، بنابراین دیگر نباید تردیدی داشته باشیم که کمونیستها کوشش خود را فقط درجهتی بکار میبرند که

پدیدار شدن سوسیالیسم را شرح کند، آلترنا تیو ضرر سوسیالیسم است و تنها انقلاب اجتماعی دوران انقلاب سوسیالیستی است.

قاعدتا به گفتن نیازی نیست، معینا برای باقی نگذاشتن جای اسهام تا کیمد میکنیم که، در معادله فوقی علی القاعده شرایط مادی تولیدی جامعه (زیرساخت) عامل عیم - و نه الزاما تعیین کننده - را تشکیل میدهد ولی گاه نیز عکس آنست، انگلی در سیتامبر ۱۸۹۰ به بلوک مینوبید:

"...وضع اقتصادی پایه است، ولی عناصر مختلف روبنا - شکل های سیاسی مبارزه طبقاتی و نتایج آن یعنی: نهادهایی که توسط طبقات پیروزی از یک جنگ موفق بنا میشود، شکلهای قنای و حتی انعکاس تمام این مبارزات بالفعل در فقر شرکت کننده گان، تئورهای سیاسی، فقهی، فلسفی، نظریات دینی... نیز اثر خود را بر مسیر مبارزات تاریخی باقی میگذارند و در بسیاری موارد در ضمن شکل آنها نقشی غالب را ایفاء میکنند."

پس آنچه عملا در جوامع پس از کسب قدرت سیاسی توسط انقلابیون اتفاق می افتد، انتقال جدال ایدئولوژیک از سطح طبقات مختلف جامعه به درون مجامع حاکمین سیاسی جدید است. جدال ایدئولوژی های بورژوازی و پرولتری برای کسب قدرت - میارزه شده ایدئولوژی ها بخاطر سرقراری روابط تولیدی خودی (متناسب با هویک) - معینا باید بکوشیم که در این جدال، ایدئولوژی بورژوازی تحت لوای ارائه خواسته های خرده بورژوازی حرکت میکند. بورژوازی نمیتواند در چنین موقعیت انقلابی خواسته های استثمارگرانه خود را تصریح کند. این اهداف، تحت پوشش خواسته های خرده بورژوازی متظاهر میشود. جدال بصورت جنگ گرایش های پرولتری و خرده بورژوازی (رادیکال) مظاهر میکند. هر حرکت و هر برنامه دولت انقلابی محته ای خواهد بود برای این جدال، برای زور آزمایی، برای پیروزی این یا آن گرایش. و چه دشواری و طولانی و چه با خوشبین خواهد بود چنین جدالی. چنین است که ما میتوانیم اشتقاقیات و اشعاعات درون اردوگاه انقلابیون پس از انقلاب را تبیین کنیم، در روسیه حزب بلشویک در درون خود این دو عنصر، این دو گرایش را داشت. عنصر پرولتری و عنصر خرده بورژوازی رادیکال، پس از کسب قدرت سیاسی بمبارزه این دو گرایش تشدید یافت، عوامل متعددی و از جمله عامل مبارزات ورهسری لنین، تقویت کننده عنصر پرولتری بودند. ولی سرانجام، این نبود باید تا به آخر ادامه عیافت و یافت. و چه خوشبین بود این خیرد امارت ها و تبسید ها، شکجه ها و اعدامها و تصفیه های دهه ۳۰ نمودار های چشمگیر این مبارزات نیایشی خوشبین بود، اینها نه بر مبنای قساوت شخصی ایتالین، بلکه بر قساوت طبقاتی او استوار بود. مبارزه تا پای جان بود، در اینجا

تعادل نیروها بالاخره بنفع گرایش خرده سوزوای رادیکال تمام شد، همان عالمی که تمام انقلابیون همواره از فقدان آن شکوه میگردند - یعنی شکست پرولتاریای جهانی - بالاخره بصورت میلک خربه خود را فرود آورد، اما سرنوشت کار الزاماً و بطور اجتناب ناپذیر تنها باین صورت نمیتوانست درآید. اگر عمل پرولتاریای جهانی مساعد شده بود، اگر گرایش پرولتاری قوی بود (نقش رهبری) و اگرهای دیگر، همه میتوانستند موثر شوند. سرنوشت تقدیرزلی، سرانجام انقلاب کشور و پیروسی که با آن پدیدار شد را به شکست محکوم نکرده بود. در مقابل انقلاب، هم آلترناتیو پیروزی و هم شکست وجود داشت، و چقدر درآورد است خرده گیریهایی که امروز از جانب قدری های شکست طلب بر انقلاب اکثر میروند: "بله! پیداست که وقتی شرایط دولیدی جامعه آماده نباشد سرنوشت کار اینطور میشود!" ما اظهار این شکست طلبان را با احاطه کردن یک کلمه قبول داریم! "پیداست که وقتی شرایط دولیدی آماده نباشد سرنوشت کار نمیتواند اینطور بشود". یعنی میتواند اینطور هم نشود. شدن و نشدن بستگی باین نیز دارد که شکست طلبی بر ما غلبه داشته باشد و اتفالی، یا کمونیسم و فعالیت بستگی باین نیز دارد که شرایط جهانی چگونه و پرولتاریای جهان در چه وضعی باشد، در اینجا نیز مانند همه جای دیگر، دوبینش بظاهر متفاوت، جلوه هایی از یک فلسفه هستند. هم استالینیست ها که هرآنچه اتفاق افتاد را اجتناب ناپذیر و (بنابر این موجه) میدانند و واقعاً انقلاب اکثر را در روسیه (که اکنون پس از پنجاه سال سیمان اندازه از سوسیالیسم دور است که در ابتدا بود) نمی میکنند، و هم آنها که بخاطر شکست در استقرار سوسیالیسم در شوروی، گوش برای آغاز روابط سوسیالیستی در آن جامعه و سایر جوامع عقب افتاده را نمی میکنند! ولی آنها که درک مکتبی از تاریخ ندارند، آنها که نه جبری گرای اقتصادی و نه بهندگان تاریخی غیرتاریخی - تاریخ انحرافی - هستند، میدانند که سرنوشت انقلاب اکثر را در ازل با شکست ننوخته بودند، کمونیست ها گرچه در استقرارش سوسیالیسم شکست خورده اند، معیناً خوب کردند که انقلاب کردند و گوش کردند، کمونیست های دیگر هم باید گوش کنند. انقلاب اکثر علاوه بر اینکه امکان پیروزی داشت، لااقل این فایده را داشت که برای آنها که میخواهند

به واقف هستیم که این "اگر" ها، شرط های بزرگی هستند، معیناً تصور نمیکنیم کسی امکان وقوع آنها را مردود دارد. جنبش انقلابی کارگری امروز از همان دوران محکوم به شکست نبوده، مگر اینکه کسی معتقد باشد که حتی در کشورهای سرمایه داری پیشرفته نیز امکان پیروزی جنبش کارگری وجود ندارد، که در آن صورت بحثی نخواهیم داشت.

دری باشد. حرکت اجتناب ناپذیر انقلابی در بطن جامعه جوان بود، کمونیست‌ها و جنبش آنان نمود این حرکت بودند. انقلاب اکبر نتیجه‌ی انقلابی ضروری و از این دریچه نیز لازم و درست بود.

زمینه‌ها، شرایط انقلابی

ما در صفحات پیش از لزوم کوشش کمونیست‌ها برای کسب قدرت سیاسی سخن گفتیم. وظایف داشتیم که عقب ماندگی جامعه محلی برای بیکارگسی و انفعال یا پیوستن آتش به بورژوازی سمیت‌ها نباشد، اکنون باید روشن کنیم که این خواست کمونیست‌ها در چه شرایطی می‌تواند جامعه عمل بیفتد. به عبارت دیگر نکاتی که نباید فراموش کرد وجود بیش-شرط‌ها برای کسب قدرت سیاسی (ممنون یکی از شروط مقدم انقلاب اجتماعی) است چه هستند.

در ادبیات انقلابی کمونیستی دائماً سه شرایط عینی و ذهنی، آمادگی این یک و عدم آمادگی آن دیگری برآمده می‌کنیم. گرچه ممکن است تعجب‌آور بنظر برسد ولی ما بترجمه در یافته‌ایم که همه کمونیست‌ها از مسئله شرایط عینی و ذهنی درک واحد ندارند و حتی تعاریف یکدیگر را نمی‌پذیرند. تصور می‌کنیم روشن کردن این مسئله به فایده‌ای که ما از مسئله انقلاب کمک کند. برانز هنگامی که طبقات انکشاف یافته‌اند، یعنی استثمار انسان از انسان، سیستماتیک عدو طبقه‌ای ستیزه‌گر بخشی از محصولات تولید شده توسط بخشی دیگر را تصاحب نمود، ماده و نارفاشی، و بالاخره ظفیان و شورش و انقلاب فراهم گشت. به عبارت دیگر در سراسر تاریخ مکتوب، شرایط مادی، بدرجات مختلف، برای شورش و انقلاب وجود داشته‌اند ولی تفاوت بین وجود شرایط مادی برای حرکتی اعتراضی تا وجود شرایط تحقق انقلاب بسیار است، و گرنه هر روز انقلاب می‌شد و میدانیم که چنین نبوده است. پ.

در ادبیات مارکسیستی مکرراً سخن از وجود یا فقدان شرایط عینی و ذهنی می‌رود ولی بسیاری با اشتباه شرایط عینی را مترادف شرایط مسماسادی پنداشته و با تکیه بر وجود و عدم استعمار حکم می‌دهند که شرایط عینی همواره آماده است. بنا بر منطق انسان، بجز دردی که شرایط ذهنی نیز آماده شد انقلاب بی‌فایده خواهد بود.

اگر شرایط عینی همان شرایط مادی نیست پس چیست؟

شرایط مادی همیشه در حدی وجود دارد ولی می‌تواند بر حسب بالاباشی رفتن شدت استثمار که خود بستگی به شیوه تولید و مسائل دیگری نظیر حوادث طبیعی و بین‌المللی و ... دارد. تشدید شود یا تخفیف یابد. در دوران سرمایه‌داری، رشد نیروهای مولده، تشدید تضاد کار و سرمایه

که بستگی به میزان مطلق و نسبی انباشت ارزش اضافی دارد، زمسته مادی یا شرایط مادی انقلاب را هر روز فراهم‌تر خواهد کرد، ولی این هنوز بمعنای وجود شرایط عینی انقلاب نیست.

شرایط عینی (انقلابی) عبارتست از شرایط مادی (مطالبات استثماراری مشخص) با خرافه عوامل متعدد دیگر: تشدید فقر نسبی پرولتاریا، وجود بحرانهای سرمایهداری، وجود جنبش کارگری در سطوح مختلف و ...

تشدید فقر پرولتاریا - بیش از یک قرن است که مارکسیستها مسئله فقر مطلق و نسبی را دربارته‌اند. سوسیالیستهای خرده بورژوا و سوسیال فکودالیا همواره از ازدیاد فقر مطلق پرولتاریا سخن میگفتند (هنوز هم میگویند!) و حال آنکه مقایسه مختصری بین شرایط زیست پرولتاریای نسلین نو زده و سهمیت تفاوت بسیار در جهت‌آزادی در آمد آنها را نشان میدهد، خانه و مسکن، غذا و پوشاک پرولتاریای قرن نوزدهم با قرن بیستم قابل قیاسی نیست. در قرن بیستم بهتر شده است، ولی این فاکت چه چیزی را ثابت میکند؟ ایدئولوژیهای بورژوازیخواه دلیل امتیاز سرمایهداری بر سیستم‌های تولیدی گذشته میدانند. ما هم در این مورد خاص با آنها هم عقیده هستیم، سرمایهداری امکانات بیشتری را در اختیار چاره میگذارد، ولی این ایدئولوژیها از این حکم درست‌باین نتیجه نادرست میرسد که بنا بر برابن سرمایهداری نظامی بحق استو باید ادامه یابد، آنها میگویند در ابتدا کارگر روزی بیش از ۶ ساعت کار میکرد، امروز ۸ ساعت کار میکند، در ابتدا بگروز در هفته تعطیلی داشت امروز در روز دارد و در آینده سه روز خواهد داشت، بنا بر این اگر مغربین خوابکاری نکنند و سما سرمایهداران مجال دهند، بیشتر موعود را بتدریج در روی زمین خواهیم ساخت. آنها در این استدلال خود چند چیز را فراموش میکنند، اول اینکه همین دستاورهای نسبی کارگران عمدتا در اثر مبارزاتشان بوجود آمده است. آنها پیروء می‌کشند امتیازاتی را که پرولتاریا با مبارزات دو قرن خود بدست آورده است بحساب نظام خود بگذارند، در جوامعی که مبارزات کارگران رشد نیافته است و تا زمانی که رشد نیابد، سرمایهداران بدون چشم داشت اظهار محبت نخواهند کرد.

ثانیا و از این مهمتر: بشریت در حال ترلی است و این ترفی خواص عاجزود را می‌آفریند، اگر دو قرن پیش داشتن یک جفت گوسفند نیمه باره بهتر از برهنه‌پاشی بود، و اثر هنگامی که ب کارگری گفشنو میدادند بسیار خستند میشد، امروز که امکانات تولیدی بشریت میخواند میلیاردها جفت گوسفند در ماه بسازد، تشدید یک جفت گوسفند موهبتی و نشانه لطفی نخواهد بود! اگر

دو قرن پیش خانه‌ای را باید با گذاشتن یک آجر بر آجر دیگر می‌آشناختند؛ امروز که امکان ساختن خانه‌های کارخانه‌ای وجود دارد، داشتن یک کلبه نمایی نیست. این مسئله را در مورد همه چیز میتوان تعمیم داد و پس‌باین نتیجه رسید که آنچه سرمایه پرولتاریا امروزه دارد، در قیاس با آنچه آن چیزی که با سطح فعلی رشد نیروهای مولده میتواند و باید داشته باشد، بسیار حقیر است. او به نسبت حتی از گذشته هم فقیرتر شده است.

مسئله دیگر مالا رفتن حواصی روزمره زندگی پرولتاریا است. اگر دو قرن پیش سواد داشتن از حواصی ادانه محسوب نبود، امروزه از ضروریات است. اگر دو قرن پیش احتیاج به ماشین شخصی نبود، امروزه با منافاتی که برای رفعت و آمد در پیش است ماشین از ضروریات است و کارگری که در جامعه سرمایه‌داری پیشرفته آنرا نداشته باشد از قسمتی از امکان تحرک و صیانت محروم میماند. بنا بر این پرولتاریای قرن بیستم در رابطه با آنچه باید داشته باشد و در رابطه با آنچه نیاز به داشتن دارد، فقیرتر شده است. فقر او بطور نسبی افزایش یافته است در حالی که درآمدا و بطور مطلق افزایش یافته است.

ایدئولوژیهای بورژوازی یک نکته دیگر را هم "فراموش" میکنند و آن تفاوت ثروت پرولتاریا و سرمایه داران است. نگاهی به میزان نجومی سرمایه داران برای سرخ کردن روی ایدئولوژیها و اعتقاداتشان آنها کافی است. بیچاره سوسیال فئودالها و سوسیالیست‌های خرده بورژوا که مسائل باین مادی را درک نکرده و بنا بر این هنگام مشاهده اجباری ازدیاد در آمد کارگران، بنای پوشافی ایدئولوژیک خود را متعادم میکنند، و سمپرده نیست که قبل از اجبار باین مشاهده، جوشی سختی کاسه سرخود بدور مغز خود می‌سپزند، واقعیات را منکر میشوند تا واقعیت ایدئولوژیک خود را نشینند!

بخرانهای سرمایه داری

"هیچ سیستمی را تا زمانی که در حال شکوفایی، یعنی ارائه دستاوردهای ملموس و میم است و تا زمانی که هنوز امکانات وسیعی در اختیار دارد نمیتوان بطور موفقیت آمیز به مضاف طلبید. در بازی شطرنج، همتا قدر که هویتیاری یک طرف میم است، اشتباه طرف مقابل (یا عدم امکان او) نیز نقش دارد. توفیق اجتنابنا پذیری بحرانیهای ادواری سرمایه داری و نقش فوق‌العاده این بخرانها در ازدیاد امکان تحرک و بسیج پرولتاریا، و کم شدن نسبی امکان مقابله و مقاومت بورژوازی، برای

مارکسیست‌ها آنقدر زائد است که فاکتدا به‌عین دوکلام هم نیازی نمی‌بود. نیازی نمی‌بود اگر نه این بود که مکاتب انتفاطی با شوشه‌بازی و سره‌آلودگی، مارکسیسم را برای عده‌ای اخذ نکرده بودند. ما به‌عین کلام بسته می‌گفتیم که وجود این بحران‌ها برای تحقق انقلاب از ضروریات عینی است. بگفتیم لنین همین زمانی است که "..... مائاتی‌ها نمی‌توانند" نگفتند به‌دست‌کد در کنار بحران‌های ادواری سرمایه‌داری، به بحران‌های دیگری که گریبان آنها را می‌گیرد هم باید توجه کافی داشت. در تاریخ، بروز جنگ، حوادث طبیعی و اقلیمی، - قحطی و از عمده‌ترین فاکتورهای تسریع کننده قراهم آمدن شرایط عینی انقلاب بوده‌اند و چنین خواهند ماند. بجز اینها بحران‌های مختلف اقتصادی در اثر میاستند اقتصاد و بحران کسم مصرفی (UNSERE KONSUMPTION) به‌دست‌تناسب‌نا درست‌تولید شده تولید با سطح دستمزد (که در نتیجه عملاً قدرت خرید محصولات تولید شده را از بخش‌کثیری از افراد جامعه طلب نموده و محصولات نمی‌توانند به‌روز واقعی خود به‌فروش برسند)، بحران‌های اقتصادی ناشی از به‌مران سیاسی، بحران‌های اقتصادی ناشی از عوارض روابط کشورهای پیرامون و شروپل، و بالاخره ترکیبی از عوامل فوقی را باید در نظر داشت.

جنبش‌های کارگری

آنچه مهم‌ترین مسئله را در ارزیابی شرایط یک جامعه از نظر وجود یا فقدان شرایط انقلابی تشکیل می‌دهد میزان حرکات کارگری است. حرکات کارگری همیشه و تحت هر شرایطی وجود دارد ولی اینها فقط زمانی به‌منوان یک نیروی اجتماعی ظاهر می‌گردد که در سطح اجتماعی - و نه به‌مورد تحرکات فردی - ظاهر شود. هنگامی به‌جانب می‌آید که به‌مورد مبارزات شده‌های یک طبقه و نه به‌مورد مبارزات عناصر کارگر در آمده باشد. زمانی که طبقه در خود به‌مورد طبقه برای خود در آمده باشد، زمانی که خود آگاهی طبقه کارگر به‌وجود آمده باشد. آنگاه که نه تنها طبقه کارگر به‌وجود آمده باشد بلکه خود را به‌جانب یک طبقه در جامعه در مقابل طبقه سرمایه‌داری رسیده، محصول کار خود را نه متعلق به سرمایه‌دار بلکه از آن خود بدانند و مال خود را در تاریخ در بر انداختن نظام موجود و ساختن جامعه بی طبقه و آزادی کلیه انسانها از قید روابط استثمار در باید، هنگامیکه مبارزات کارگری به‌مورد یک نیروی مادی بتواند در مسیر جامعه اثر بگذارد. بدون برآی خود شدن طبقه، بدون وجود حرکات وسیع طبقاتی، بدون به‌مصاف طلبیدن جدی بورژوازی، سختی از امکان تحقق انقلاب اجتماعی نمی‌تواند.

در میان باشد. این حرکت جز، متشکله شرایط عینی هستند. ما حرکت و مبارزات طبقه کارگر را جز، متشکله شرایط عینی می‌شمیریم، در ایتحال بجاست که باین مسئله بپردازیم که این مبارزات چگونه خود بوجود می‌آیند.

شرایط ذهنی

طبیعی است که شعور از ماده، شرایط ذهنی از شرایط مادی برمی‌خیزد. ولی در اینجا نیز نکات نیست بودن یا دبالت‌گتسین بودن تفاوت خود را در دو نوع برداشت آشکار می‌کند. مکاتسبت ارتباط مادی و ذهنی را رابط‌های متخیم و یک طرفه می‌پندارد. شرایط مادی یک جامعه بنظر او شرایط ذهنی همان جامعه را بوجود می‌آورد و ...

ما چنین فکر نمی‌کنیم. در ابتدای عصر سرمایه داری این مسئله واقعیت داشت که شرایط مادی - رشد نیروهای مولده - باید بدرج‌ای می‌رسید که آگاهی (سوسیالیسم علمی) بتواند بوجود آید، ولی همانطور که در عقاید پیش‌گفتیم اکنون آگاهی سوسیالیستی علمی امری بوجود آمده، تولد یافته، است. این آگاهی دیگر در سطح یک جامعه باقی نمی‌ماند. قابل آموزش، آموختن و انتقال به جوامع دیگر است. و بنابراین در این عصر، در پاره‌ای از جوامع متولان سخن از پیشرفته‌تر بودن شرایط ذهنی - لااقل در اقتاری از جامعه - از شرایط مادی کرد. در ویستنام وجود تفادی علاوه بر تفاد عیان سرمایه و کار، یعنی تفاد با استثمار و امپریالیسم، ساخته آموزش کمونیست‌ها شرایطی را بوجود آورد که بر حسب آن شرایط ذهنی - میزان آگاهی سوسیالیستی موجود - از حد رشد نیروهای مولده آن جامعه بالاتر بود. برعکس در جوامعی دیگر - و باز به هلد دیگر - میزان آگاهی، شرایط ذهنی، بسیار نا زلفت از حدی است که نیروهای مولده آن جامعه می‌طلبید. امریکا و اروپای غربی و ژاپن (فعلا از بسیاری از جوامع "سویا" - لیسنی می‌گذریم!) نمونه‌های بارز این عدم تجانس شرایط مادی و ذهنی هستند. جوامعی دیگر مانند ایران نمونه‌های دیگر را بدست می‌دهند. اما شرایط ذهنی برای ماده کردن شرایط تحقق انقلاب چگونه خود را اعمال می‌کنند؟ در میان مارکسیت‌ها انتظار ضرور کسی هلدنا ندی باشد که آگاهی مرنا به‌مورت آگاه‌سسی نقشی دارد (هلنا کسی چنین ادعایی نمی‌کند ولی چه سبارند کسانی که در لغافه و استعاره چنین می‌گویند). برای ما آگاهی، شرایط ذهنی، خود بطور پتاسیل یک نیروی مادی است. آگاهی بالقوه می‌خواند ماتریالیزه‌شود و به عینیت بدل گردد. مارکس می‌گوید "شعوری ... به‌جودی که توده گبرشود

به غیر مادی مبدل میگردد". در مثله شخص ما آگاهی کارگران بحورت بستی از عنصرهای اساسی (عنصر دیگر شرایط مادی است) ، مبارزات کارگرایی سازمان یافته و تشکیلاتی کارگری را بوجود آورده و اعتلا میبخشد ، این مبارزات و این شکل های دیگر ذهنی نیستند ، عینیت دارند و جزء شرایط عینی هستند .

بنا بر این مشاهده میکنیم که چگونه شرایط مادی و ذهنیت عینیت یافت ، بصورت یک کل منجم شرایط عینی را بوجود می آورند چگونه شرایط عینی و ذهنی که دو مفولذات کاملاً بهم مربوطند و در ارتباط دیاکتیکی قرار دارند . و باز میبینیم که ادعاهایی در ردیف "آعاده بسمودن شرایط عینی و فقدان شرایط ذهنی " تا چه حد نادرست و بی پایه است . خلاصه میکنیم :

۱. در طول تاریخ ، در جوامع طبقاتی شرایط مادی (روابط استثمار) همیشه در حدی وجود داشته است ، این شرایط در جوامع شخص مرتباً آساده تر میشود . شرایط مادی یک جامعه با قافله آگاهی مکشبه از شرایط مادی همین جامعه و از جوامع دیگر ، موجب پیدایش شرایط ذهنی میشود . شرایط ذهنی خود تحت شرایط ضمنی بدل به تحروی مادی میشود . شرایط مادی بدوایی میزان جدت تضادهای درونی سرمایه داری و بحرانیات آن ، و شرایط ذهنی ماتیالیزه شده را مجموعاً شرایط عینی میخوانیم ، چون عینیت دارند . خارج از ذهن انسان وجود دارند . آگاهی ذهنی انسانها تا زمانی که ماتیالیزه نشود ، هیچ تأثیری در آماده کردن شرایط انقلاب ندارد ، این آگاهی ذهنی باید توده گیر شود (و نتقند پیداست که توده آنها از روی کتب فرا نگیرد ، توده در پروسه مبارزه است که میتواند این آگاهی را خلق و نیل جذب کند) ، و این آزمای است که باز بگفته لنین " توده دیگر نمیخواهد " .

بنا بر این قبل از ختم این بحث لازم میبینیم که با جمع بندی مطالب فوق ، جوامع را بر حسب میزان رشد شرایط انقلابی تقسیم بندی کنیم . ما قبلاً گفتیم که انقلاب اجتماعی یک پروسه است ، و تحقق آن کسب قدرت سیاسی برای تغییر مناسقات اجتماعی - نقطه ایست (ولی نقطه بسیار مهمی است نقطه عطفی است) در مسیر آن .

۲. بلیمی است که این آگاهی الزامی ملی سوسیالیستی نیست ، در غیر اینصورت ، یعنی در صورتی که اکثریت کارگران چنین آگاهی را نداشته باشند و برای سوسیالیسم نگویند ، مسلماً انقلاب اجتماعی سوسیالیستی رخ نخواهد داد و معیانهای عمر می مد اکثر به انقلابهای سیاسی منتهی خواهند شد .

ما دورانی را که در آن شرایط مادی انقلاب وجود دارد و بحدی رسیده است که میتواند از منابع خود جامعه و با از جوامع دیگر شرایط ذهنی مناسب را طی یک پروسه ایجاد کند، دوران تدارک انقلاب میخوانیم. در این دوران تدارک، وظیفه کمونیستها کمک به تسریع پروسه اعتلا آگاهی، ایجاد شرایط ذهنی است (توانبخش نکل ها و شیوه های مختلف اقدام به این امر در شرایط مختلف و جوئے مختلف، موضوع بحث جداگانه است). هنگامی که این شرایط بوجود آمد و با رشد مبارزات کارگری توده گستر (ما ترالیزه) شد، شرایط عینی تحقق انقلاب نیز آماده شده است، تنها در این زمان است که میتوانیم بگوئیم شرایط عینی انقلاب آماده است. دوران ما قبل آمادگی، دوران تدارک است.

و باز نکته ای دیگر:

اگر شرایط مادی آماده باشند و رشد بسیار کنند، اگر فقر و مسکنیت توده ها بایجاد وسیع پروسه ولی شرایط ذهنی آماده نباشد، جامعه منفجر خواهد شد، عصیانها، قیامها، شورشها و اگر مایلید بگوئیم انقلابها - بوجود خواهند آمد، ولی اینها را دیگر نمیتوان گفت انقلاب اجتماعی - سوسیالیستی. در جامعه "انقلاب" خواهد شد ولی شما نمیتوانید هر نامی را که میخواهید بر این انقلابها بگذارید. شرایط بحرانی (بحرانهای مختلف سرمایه داری)، جنگ، قحطی، حوادث طبیعی و غیره میتوانند حتی در شرایط فقدان شرایط ذهنی، یک جامعه را، یک نظام را، متلاشی کنند، در تاریخ بارها و بارها - و شاید بتوان گفت در تاریخ کهن همواره، و در تاریخ معاصر غالباً اوقات - چنین بوده است. انقلاب سوسیالیستی همانطور که شرح رخت با همه اینها متفاوت است. فراموش نکنیم که آگاهی از عناصر اساسی بوجود آورنده امکان پدیداری سوسیالیسم است؛ و اگر نخواهیم تا همه انقلابهای بی نام (!) باشیم، باید بدانیم که تدارک باید داد، باید بسازد بدانیم که در دوران تدارک انقلاب سوسیالیستی هستیم و نه در دوران آمادگی شرایط برای انقلاب سوسیالیستی. آنجا که چنین نمی اندیشند، آنجا که شرایط را همواره آماده انقلاب میخواهند، با همین ابزار مشخص میکنند که طلب چه انقلابی هست، انقلاب بی نام و نه انقلاب سوسیالیستی (!).

x - اگر درک واقعی مسئله جهانی بودن سرمایه در میان همه مدعیان کمونیسم وجود داشت ما نیاز نمیدیدیم که دائماً مسئله یک جامعه و جوامع دیگر را ببیش کنیم. جهان سرمایه داری، بیانگر روغن وحدت ارتکاب این جوامع است ولی از آنجا که ما در این مقاله به ترفیح (بگروانی) متاسفانه ضروری) این مسئله نپرداخته ایم، مجبوریم که برای رسا بودن مطلب برای همه، بایستی عبارات نوسل جوئیم.

انقلاب اجتماعی در جامعه سرمایه داری

برای کسانی که روابط تولیدی سوسیالیستی را جانشین معلم روابط تولیدی سرمایه داری میدانند، تنها انقلاب اجتماعی این جوامع، انقلاب سوسیالیستی است. ولی اگر قضیه بیعیبتجا خاشه می باشد، تبیین نوع و شکل و آرایش طبقاتی در انقلاب همه جوامع سرمایه داری از حل معادله یک مجهولی هم آسانتر بود. ولی عوامل بسیار دیگری نیز در تعیین این منتهی ها موثرند.

در جامعه سرمایه داری پیشرفته، یعنی در جوامعی که روابط تولیدی سرمایه داری نه تنها رابطه غالب، بلکه رابطه تولیدی منحصراً بر سر آن تشکیل میدهد، یعنی در جوامعی که پرولتاریا اکثریت کثرتی نخوس را میزند، مسئله ارغی برای بورژوازی مسئله حل شده است (وجود روابط سرمایه داری در تولید کشاورزی، کارمزدوری و صنعتی شدن کشاورزی همراه با مالکیت خصوصی بر زمین و ابزار تولید)، دگرگونی روابط سرمایه داری به سوسیالیستی میتواند از هنگام کسب قدرت سیاسی بلافاصله شروع شده و طی یک دوران کوتاه به خلع به کامل سیاسی و اقتصادی سرمایه داران منتهی شود. این انقلاب همان پدیده است که ما شرح آنرا در پیش بینی های مارکس و انگلس در مورد سرنگشت جوامع سرمایه داری پیشرفته می یابیم.

اما ما میدانیم که سرمایه داری زمان مارکس و انگلس با سرمایه داری کنونی تفاوت های بسیار دارد. ماهیت سرمایه داری تغییر نیافته است، هنوز سامان آبائی و با ستون فقرات سرمایه داری بر مبنای انباشت ارزش اغاخی استوار است ولی تغییرات فزاینده و شیب و شکل انباشت به وجود آمده است. جایگزینی سرمایه آزاد با سرمایه انحصاری - سلطه انحصارات بجای رقابت آزاد - پیدایش سرمایه مالی و بالاخره به عبارت آشنا ظهور امپریالیسم، مسائل جدیدی را در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم بوجود آورد. فتح بازارهای جدید جهانی توسط سرمایه داری، در ربع آخر قرن نوزدهم زمینه مادی مناسب را برای تشدید انحرافات رقورعیستسمی در سوسیال دموکراسی و جنبش کارگری غرب بوجود آورد، این انحرافات نه به علت توسعه و خیانت های رهبران سوسیال دموکراسی - چنانکه غالباً تصور میشود - بلکه به علت بوجود آمدن زمینه مادی مناسبی بود که فتح این بازارها و غارت استعماری و امپریالیستی بوجود آورده بود (و بنا بر این رهبران خائن را در مستد رهبر جنبش کارگری نگاه میداشت و با شرایط برای انحرافات رهبری و تقویت این انحرافات آماده می ساخت). تخریق ثروت به کسب ثروت مستعمرات به رگ های سرمایه داری، جان تازه ای در کالبد آن دمید و طبقه

کارگر این کشورها را که در گذشته چنان مبارزاتی درخشان کرده بودند که حتی بطور موقت موفق به کسب قدرت سیاسی هم در مواردی شده بودند، در یک دوران رکود نسبی قرار داد، این امر بجز بیمن غارت جوامع مستعمره و ازدیاد امکانات سرمایه‌داری متروپل در ایجاد رفاه نسبی و رفورم میر نبود. مبارزات کارگری در جوامع صنعتی پیشرفته (امپریالیستی) تا هنگام جنگ جهانی اول رکودی نسبی یافت اما همین عامل موجب رکود در غم‌سرب، سرداری در شرق را بدنبال داشت. "آسیای پیشرفته و اروپای عقب مانده؟" انتقال ثروت از مستعمرات به جوامع امپریالیستی بهمان دلیل که باعث رکود نسبی مبارزات کارگری در غرب شد، بیداری و هوشتاری نسبی - ولایح بروز و تشدید مبارزات - در جوامع شرق را به همراه داشت. شرق پیش از آنچه که مرحله انکشاف سرمایه داری آن می‌طلبید، از خود بیداری و هشیاری نشان داد. مبارزات سالهای ۱۸۸۰ تا ۱۹۱۷ سالهای تجربه و تدوین شکوری این مبارزات بود. شکوری و عمل نشان دادند که در شرایط وجود امپریالیسم جوامعی با رشد نازل خیزهای مولده مستوانند برای روند که در آن سوسه-لیسم آغاز به پدیداری کند.^۲

هنگامیکه این شکوری در حال تکوین بود، غلبت تعداد پرولتاریا و کثرت دهقانان یا تلحیح سکالاتی را مطرح نکرد. در روسیه برای حل این مسئله جدلهای فراوانی بین انقلابیون و مبارزین مختلف بوجود آمد. این جدلیه و نقطه نظرهایی متعدد، عمدتاً چهار بحث را نشان میدادند.

- ۱ - نارودنیک ها سرچود تفاوت عمده‌ای بین پرولتاریا و دهقانان قائل نبودند و خواهان انقلاب زحمتگشان بمنظور بوجود آوردن نظامی غیرشودالی و غیر سرمایه داری (سوسیالیسم نارودنیک) بودند. "راه رشد غمسر سرمایه داری" که امروزه از طرف کشورهای "سوسیالیستی" برای فریب خلق های جوامع عقب افتاده تبلیغ میشود سلف خود را در این بینشیهی یابد.
- ۲ - نظریه منشویکی - شرایط خاص جامعه روسیه موجب تحریک پرولتاریا شده است. پرولتاریا باید در این شرایط، همگام و همصدا با بورژوازی لیبرال (که با فکودالیسم و استبداد مبارزه میکند) برای ایجاد انقلاب سوزووا دمکراتیک بکوشد. رسالت تاریخی رهبری انقلاب بورژوازی با طبقه بورژواست. بنا بر این پرولتاریا باید بر رهبری این طبقه تن دهد تا در اقدامات ضد فکودالی خود موفق شود. پرولتاریا نباید در این مرحله کاری کند که

« - اقلیت این بطرلی است که چنین تبلیغی را باور کنیم. واقعیت این است که این اصطلاح پوتیتی است برای سازش بنفع سوزووازی تحت الفطاط غیر سوزووازی».

بورژوازی لیبرال را بخراند یا از انقلاب برماند ، هنگامیکه جامعه سرمایه‌داری شد و در سطح عالی رشد نیروهای مولده قرار گرفت و تعداد پرولتاریا بیشتر گشت ، پرولتاریا فرصت خواهد داشت که انقلاب سوسیالیستی کند ، فرزندان خلف‌البن‌بینی ، رویزیونیست‌های رنگارنگ امسروز ، اکوتونیست‌ها و هستند ، تفاوت آنان با خائنین همکار رژیم در این است که رویزیونیست‌ها در ظاهر معتقدند باید برای انقلابی که بورژوازی در آن به سلطه کامل رسد مبارزه کرد و شواحن صد رژه - و از جمله سلطنت‌عصبیت مانده - را برداشت ، خائنین همکار رژیم معتقدند که انقلاب انجام یافته و اکنون مرحله رشد نیروهای مولده است ، بنابراین این به انکشاف آن باسد کمک‌کند .

۳ - نظریه لنینی - دهقانان ، کارگران و بورژوازی لیبرالی خواهان ایجاد روابط فئودالی ، هر یک بدلتلی و خاندانه معینی ، هستند ، ولی بورژوازی لیبرال در تضاد و وحدت خود با فئودال‌ها (و سلطنت) بالاخره جانب سلطنت را خواهد گرفت ، دهقانان و کارگران تنها طبقاتی هستند که مبارزه با فئودالیسم را تا به آخر خواهند کرد . هدف کارگران از انقلاب از میان بردن بقایای نظام فئودالی ، مبارزه با استثمار بورژوازی و آغاز کردن به ساختمان روابط سوسیالیستی است . خواست دهقانان مبارزه با قیود و بقایای فئودالی است که بورژوازی از میان بر نداشته است ، ولی دهقانان یک طبقه یکپارچه را تشکیل نمی‌دهند ، در میان دهقانان از کولاک شروتمند تا بزرگ‌ترین چیز ، طبقاتی مختلفی را از نظر موقع در پروسه تولید تشکیل می‌دهند . دهقانان بی چیزند تنها متحدین پرولتاریا در مبارزه علیه نظام و استثمار فئودالی هستند ، بلکه می‌توانند در مبارزه با استثمار سرمایه‌داری هم شرکت کنند ، بگفته مارکس " دهقان فقط خرافاتی نیست بلکه قادر به استدلال نیز می‌باشد " ، لنین معتقد بود که سناریوی تاریخی رهبری دهقانان توسط بورژوازی (و خرده بورژوازی شهری) می‌تواند در شرایط روسیه عوض شود و این رهبری را پرولتاریا بدست گیرد ، این امر - باره‌ای از رویزیونیست‌ها که معتقدند حکومت در دست بورژوازی است (پس غرضی حاصل است) حامی آن نوع " انقلابی " هستند که طی آن جناح فعلی بورژوازی حاکم جای خود را به " جناح سالبشر و واقع‌بین‌تر " دهد ، به‌صورتی که گفتیم انقلاب برای انسان‌های مختلف مفاهیم مختلف دارد !

که این تئوری لتین به بهترین وجهی اثبات تاریخی یافت و جزء واقعیت‌ها در آمد نیازی به توضیح ندارد. در اینجا مجبلا به شکست‌های اشاره میکنیم که غالباً مورد سوء استفاده تروتسکیست‌ها و اکونومیست‌های امروزی قرار گرفته است و از جانبکلا متفاوتی مورد بهره‌برداری مائوسیت‌ها واقع شده است. لتین در جدل خود با مائوسیت‌ها به درستی به نقش دهقانان توجه میکرد. تراویش‌شود که مخالفین اصلی این تئوریک‌ها، مائوسیت‌ها بودند و تئوهای بلشویکی در مقابل آنها اقامه میشد. تکیه بر نقش دهقانان، درگ‌ضرورت اتحاد دهقانان و پرولتاریا در انقلاب اجتماعی روسیه آنزمان، از عمده‌ترین دستاوردهای لتینیم است. معینا لتین بخوبی میدانست که امکان "استدلال" با دهقانان فقط تا آن حد وجود دارد که مطابق با خواست تاریخی طبقاتی آنان باشد^۱ و بخوبی میدید که دهقانان در مقابل اجرای موازین سوسیالیستی میتوانند مقاومت کنند و چه بسیار خواهانند که او در سال ۱۹۰۵ مینویسد: "ما از جنبش دهقانان تا به حدی که جنبش دمکراتیک و انقلابی [توجه کنید و نه سوسیالیستی] است، طرف‌داری میکنیم. [از همین حالا و آنجا] خود را آماده میکنیم که همچنان نسبت که جنبشی ارتجاعی و ضد پرولتری میشود با آن مبارزه کنیم. تمام چکیده مارکسیسم در این وظیفه دوگانه است" [تأکیدها از ماست]، و باز می‌نویسد: "ما از طریق هر گونه اقدامی، منجمله مبارزه، از آغاز تا پایان، از دهقانان بطور کلی علیه مالکین زمین حمایت و یاری می‌دهیم. این کار در عین حال از پرولتاریا علیه دهقانان بطور کلی حمایت میکند". بنا بر این هر نوع توهمی مبتنی بر اینکه گویا لتین دهقانان را سوسیالیست (!) و یا به‌مثابه یک طبقه خواهان برقراری رولتاریسم سوسیالیستی میدانسته است آنقدر مبتذل است که یا حاکی از نوجویدن یک کلام از لتین و یا نشانه‌ای از غرض‌ورزی و دروغ‌گویی محض است! لتین دهقانان را متحد پرولتاریا علیه فئودالیسم میدانست و نه از ابتدا علیه نظام سرمایه‌داری. او آنها را به‌مثابه یک طبقه متحدین پرولتاریا در مبارزات ضد فئودالی مبتنی دمکراتیک که معتقد بود در خلعت و مضمون خود بورژوازی است (میدانست و نه در انقلاب سوسیالیستی) از آنها گسسته پرولتاریا را تنها نیروی انقلابی میدانست و معتقد بود که دهقانان

۱ - واژه دمکراتیک، مانند واژه امپریالیسم در نوشته‌های مارکسیستی مفهوم خاص خود را می‌یابد. ما در این مورد خواهیم نوشت فعلا به‌همین‌سند، میکنیم که غرض از دمکراسی در اینجا، "آزمیهای مطالب بورژوازی برابری و برابری" بصورت مطلق و بی‌شک نیست. غرض خلعت ضد فئودالی است.

و بورژوازی (یا همان طبقات دوکانه و در لزل) بعزت حاکمیت سیاسی سلطنت فئودالی بهر حال طالب انقلاب ضد فئودالی هستند ، انقلابی با این آرایش طبقاتی را در مقوله انقلاب بورژوا دمکراتیک قرار میداد . یعنی برخلاف طبقه سوسیالیست معتقد نبود که این اقشار و طبقات (منجمده سرمایه داران) برای انقلاب سوسیالیستی مسازره خواهند کردند ، اینکه منطق این انقلاب بورژوا-دمکراتیک برهبری کارگران این دگرگونی را در ادامه خود بجای میآورد گمانند که علیرغم خواست بورژواها و در تضاد آنتاگونیستی با آنها قرار میگیرد [یعنی دگرگونی سوسیالیستی خواهد بود] ادراک است که قایل پیش‌بینی برای بورژوازی نیست و بر فرض هم که پیش‌بینی کنند فعلا کاری نمیتواند بکند ، بورژوازی مجبور است انقلاب کند و این امید را دارد که آنها در سطح دمکراتیک شگاف دارد ، این انقلاب بورژوا دمکراتیک انقلاب نیایی و هدف‌آوست در صورتیکه برای کارگران صرفاً مقدمه ایست برای ادامه انقلاب ، انقلاب سوسیالیستی ، و این غرض نیز تنها زمانی حاصل میشود که کارگران در رأس انقلاب باشند . در رأس انقلاب باشند تا علاوه بر مبارزه ضد فئودالی دگرگونی سوسیالیستی کنند

بهر حال چنانکه گفتیم برای لنین ، انقلاب روسیه بصورت انقلاب بورژوا دمکراتیک شروع میشد ، عمده شرکت‌کننده گان در آنرا بورژوازی و پرولتاریا ، بلکه پرولتاریا و دهقانان تشکیل میدادند . او آلتیرناتسو دهقانان را (بر خلاف منتویکی‌ها) که بر بورژوازی تکیه میکردند (تبدیل میکرد ، این پیش‌بینی همانطور که گفتیم صحت تأیید و اثبات تاریخی خود را معجزه ما ضروری میدانیم که بیک اتحاد متدولویژیک از نقطه نظر اصطلاحی که لنین بکار برده است اشاره کنیم و آن اصطلاح دیکتاتوری دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان * و بسیار دیگر وارد کردن مفهوم دیکتاتوری دو طبقه است . با همانطور که گفتیم به مسئله ضرورت اتحاد دهقانان و پرولتاریا در روسیه که از طرف لنین مطرح شد اعتقاد داریم و این امر که این اتحاد بر مبنای دمکراتیک (ضد فئودالی) است نیز مورد پذیرش است . ولی اتحاد دموکراتیک را دیکتاتوری دمکراتیک خواندن بنظر ما یک تباهی است . اعمال دیکتاتوری یک طبقه به انهدام نظام کهن خلاصه نمی‌شود (جنبه سلطنتی آن) بلکه ایجاد نظامی جدید (جنبه ایجاد) را هدف

* ما این نکته توجه خود که از نظر لنین ، بر خلاف استالینست‌ها - انقلاب مرحله‌ای نیست ، یعنی در ابتدا انقلاب بورژوا دمکراتیک نمیشود که صرفاً اقدامات ضد فئودالی کند و پس از یک دوران انگضات انقلاب سوسیالیستی کند . این و ملاخوف با هم و در امتداد عم قرار میگیرند .

دارم. دیکتاتوری معادل اعمال قدرت و خواست طبقاتی جهت ایجاد نظامی نوین است. در این حال باید پرسید چه نظام نوینی است که هم طبقه دهقان و هم طبقه کارگر طالب آنست؟ ما فعلاً اشاره کردیم که لنین خود نماند هر مارکسیست امپریالیستی دیگری دهقانان را بمثابة یک طبقه خواهان برتراری سوسیالیسم نمیداند و به مسئله تضاد آنان با کارگران^۴ حتی نه بعداً بلکه در عین حال^۵ واقفاست. خواست طبقاتی دهقانان، مالکیت خصوصی قطع زمین است و حال آنکه خواست طبقاتی پرولتاریا نفی هر نوع مالکیت خصوصی است. دهقان و کارگر در مقدم کردن نظام کهن متحدند ولی برای برتراری نظام نوین بمثابة طبقات متقابل هم می‌ایستند. نقل قول لنین را تکرار می‌کنیم: "ما از دهقانان بطور کلی علیه مالکین زمین حمایت می‌کنیم و بعداً (نه بعداً بلکه در عین حال) از پرولتاریا علیه دهقانان بطور کلی حمایت می‌کنیم". بنا براین اتحاد دهقانان و کارگران در اندام نظام کهن را دیکتاتوری دمکراتیک دهقانان و پرولتاریاست نمی‌خواند، اینها همانقدر که در اندام نظام کهن متحدند در ساختن نظام جدید که وجه دیگر دیکتاتوری است مقابل هم هستند. تضاد دارند. دیکتاتوری آراء متضاد غیر ممکن است. با این دیکتاتوری می‌کند و با آن (و بخزل لنین پرولتاریا علیه دهقانان بطور کلی حمایت می‌کنیم)، دیکتاتوری دو طبقه غیر ممکن است و اطلاق چنین اصطلاحی شامع است. اگر چه تأیید می‌کنیم که ما با محتوای نظر لنین یعنی اتحاد آنها ولی حمایت از پرولتاریا علیه دهقانان (در موارد تضاد) موافق کامل داریم، ما بخوبی توجه داریم که بسیاری از کمان با نشان دادن ایراد این اصطلاح (و آنهم نه بدستی) سعی در نفی محتوای تئوری لنین می‌کنند. این در بهترین حالت معرفت‌دانی و در بدترین حالت فریبکاری آنان است.

۴. شروشکی با ترمشویکها در این مورد مخالف بود. او در سال ۱۹۲۹ مینویسد: "در مورد مسئله انقلاب ارضی که برای سر نوشت انقلاب بورژوازی اهمیت حیاتی داشت، من لاف از پائیز ۱۹۰۲ از اولین لحظه فرازم بخارج یک شاگرد لنین بودم" و اظهار می‌دارد که "معهدا من علیه فرمول" دیکتاتوری دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان "قد علم کردم" (تکلیف از ماست) و باز میگوید "در اینجا احتیاج به تکرار نیست که محتویات مشخصی که لنین هر بار با فرمول "دیکتاتوری دمکراتیک" عنوان می‌کرد، کمتر از یسک فرمول فرضی مشتق میشد تا تجزیه و تحلیل از تغییرات واقعی در رابطه با نیروهای طبقاتی. احتیاج به تکرار نیست که این محتوای تاکتیکی و سازمانی یکبار و برای همیشه سمثوان یک نمونه کلانیک از واقعیت نیستی

انقلابی در محتویات تاریخ ثبت شده است. تقریباً در تمام موارد و بهر حال در تمام موارد مهمی که من از نظر تاکتیکی و سازمانی خود را در تضاد با لنین قرار دادم حق بجانب او بود " (انقلاب پیگیر). عبارت دیگر او در سال ۱۹۲۹ اظهار میکند که از سال ۱۹۰۴ در مورد مسئله ارشی تاگورد لنین بوده است. فرمول "دیکتاتوری دیکراتیک دهقانان و پرولتاریا" یک تاکتیک لنین و "یک نمونه کلاسیک از واقع سینی انقلابی" او میدانند که او با آن مخالف بوده ولی اکنون بی برده است که در این تاکتیک حق بجانب لنین بوده است. یعنی او از گذشته با محتوای تئوری لنین موافق بوده و اکنون هم با تاکتیک او (فرمول دیکتاتوری دیکراتیک) موافق شده است. این اظهار او در سال ۱۹۲۹ است، ولی هم او در سال ۱۹۲۹ یعنی ده سال بعد، در بخش اول کتابی که همانا بود بیوگرافی لنین شود در همین زمینه از سه پیش: منشویکی، بلشویکی و تروتسکیستی صحبت میکند و شرح میدهد که چگونه پیش از از همان ابتدا با لنین متفاوت بوده است. او در این سال (۱۹۳۹) از جزوه "تفسیر از سهم ژانویه" [نوشتۀ خودش ۱۹۰۵ - ۱۹۰۶] نقل قول دیگری را می آورد: "از آنچه گفته شد روشن است که نظر ما نسبت به "دیکتاتوری پرولتاریا دهقانان" چیست. اصل مسئله در این نیست که آیا ما آنرا از نظر اصولی غیر قابل قبول میدانیم یا نه و یا ما "خواهان" این شکل همکاری سیاسی هستیم یا نه. ما آنرا تطبیق نیستیم میدانیم - لاقابل سمعناي آئی و صریح آن (تاکیدها از ما است) او سپس پیش منشویکی و لنین و خودش را جمع بندی میکند و در پایان مینویسد: "این فرمول بندیهای موجز با روشنی بکسان، هم تجانس دو پیش آفری را در تضاد و آشتی با همدیگرشان با چشم انداز لیبرال - منشویکی نشان میدهند و هم اختلاف بسیار اساسی آنها را در مورد مسئله صلت اجتماعی و وظائف "دیکتاتوری" زائیده انقلاب." (سه پیش از انقلاب - روسیه - تاکیدها از ما است).

بنا بر این مشاهده میکنیم که تروتسکی ۱۹۲۹ در مورد تروتسکی ۱۹۰۵ چیزی مینویسد و تروتسکی ۱۹۳۹ در مورد همان تروتسکی ۱۹۰۵ چیز دیگری در ابتدا فقط اختلاف بر سر فرم ["فرمول"] است (که بعد برای او روشن میشود) محتوای تاکتیکی "نظریاتین درست بوده"، بعداً اظهار میشود اختلاف اساسی در مورد مسئله صلت اجتماعی و وظائف "دیکتاتوری" وجود داشته است! مشکل است یحیوان واژه دیگری بجز دیگوشی "تاکتیکی" در مورد این ابرازات یکار برد. حقیقت اینست که تروتسکی ۱۹۲۹ میخواست ثابت کند که ادامه دهنده لنین اوست و نه استالین، تروتسکی ۱۹۳۹ استالین را پایر

جا میدید و سختی دیگر میگفت .

در همین زمینه باز به نکته‌ای دیگر اشاره میکنیم . تروتسکی ۱۹۲۹ در مورد دلیل مخالفت گذشته خود با " فرمول " دیکتاتوری کارگران و دهقانان " میگوید : " من مثله [آن] ... قد علم کردم . زیرا در آن‌بن شخص را میدیدم که این مسئله که دیکتاتوری واقعی به کدام طبقه تعلق خواهد گرفت در آن باز گذاشته شده بود . " او در همین جزوه و هم در سال ۱۹۳۹ مکرر تأکید میکند که دهقانان نمیتوانند پرولتاریا را کنار بزنند و جای او را اشغال کنند . عبارت روشنتر او اعتقاد دارد که بدیهه‌های که لنین آنرا " دیکتاتوری دمکراتیک دهقانان و کارگران " میخواند در حقیقت فقط میتواند دیکتاتوری پرولتاریا باشد . یعنی ایراد اینست که این فرمول فقط در مورت‌های ساز است ولی چون دهقانان بجز حال نمی‌توانند دیکتاتوری کنند پس در واقع چنین نیست (یعنی ایراد واقعی ندارد) . به اینیمه . چنانکه نشان دادیم در سال ۱۹۲۹ از " اختلاف بسیار اساسی در مورد خلعت اجتماعی و وظائف دیکتاتوری " سخن میگوید !

اسم در گوشه‌های تروتسکی تکیه‌العمل خود را در تفاوت‌های فاحش میان تروتسکیت‌های امروزی می‌باشد ولی این مسئله ای است که باین بحث مربوط نیست . آنچه مورد نظر ماست اینست که نشان دهیم تروتسکی در سال ۱۹۰۵ چه میگفته و ایشرا که از گفته‌های متناقض بعده خود او در مورد آن‌زمان ، بلکه از نوشته‌های همان زمان او میتوانیم پیدا کنیم .

او در این سال مینویسد : " بنظر ما انقلاب روسیه شرایطی ایجاد خواهد کرد که تحت آن قدرت حیوانات (و در مورت پیروزی انقلاب می‌باید) بدست پرولتاریا بیفتد ، قبل از آنکه سیاستمداران لیبرالیزم بورژوازی فرصت پرورش کامل تیوغ سیاستمداران خود را پیدا کنند [ترجمه کنید تا اینجا سخن از نقش دهقانان نیست] ... بورژوازی روسیه در حال واگذاری تمام مواضع انقلابی به پرولتاریا میباشد . بهمین منوال تا چار بسند واگذاری رهبری انقلابی دهقانان به پرولتاریا خواهد بود . پرولتاریای به قدرت رسیده ، در مقابل دهقانان به عنوان طبقه ای که آنها را از بندرها کرده قرار خواهد گرفت (پرولتاریا دهقانان را از بندرها میکشد و در مقابل آن قرار خواهد گرفت . باز نقش مثبت [فعال] دهقانان قراموش شده است] ... پرولتاریا با حمایت دهقانان با استفاده از تمام تسوا سعی خواهد کرد سطح فرهنگ روستا را بالا ببرد و ... " نتیجه تکتی که حمایت دهقانان دارد پس از انقلاب در کمک به بالا بردن سطح فرهنگ روستا است . در سراسر رساله مفصل تروتسکی " نتایج و چشم اندازها " که در

حقیقت تئز تروئسکی در مورد انقلاب روسیه و وظائف آن است یک گلام در مورد نقش دهقانان در انقلاب نمی‌بایم! مواضع کارگران، بورژوازی لیبرال و خرده بورژوازی و شمیره بدقت مورد بحث قرار گرفته‌اند، ولی دهقانان یکسره و بکلی در سراسر مقاله قرا می‌شده‌اند، تنها چاشنی که ذکرش را زنجیر آنان بپایان می‌آید در مورد نقش آنان در دوران بعد از انقلاب است و آنچه در ضرورت شرکت آنان در حکومت (مثلا بتوانند در بالا بردن سطح فرهنگ روستا و غیره موثر باشند) و در همان جزوه (قبل از نیم ژانویه) مینویسد: "تنها از طریق قیام مسلحانه پرولتاریا می‌توان به راه حلال قطعی رسید، و در این مسیر مرحله بعدی اعتصاب عمومی (تکیه از ماست) است."

بنا بر این واقعیت اینست که تروئسکی بر خلاف آنچه بعدا ادعا می‌کند، در توهائ اساسی خود در مورد انقلاب روسیه، نقش یا لاقول نقش مؤثری برای دهقانان قائل نبوده است. فورمول مورد ادعای او در سال ۱۹۲۹ مبنی بر "دیکتاتوری پرولتاریا متکی بر دهقانان"، فورمول اصلی و قبلا ارائه شده او نیست. این فورمول اخیر همان فورمول لنین است با تصحیح اکتیاه متدولوژیک آن و همین است که مورد تائید ماست.

نشوبکیا و تروئسکی هر دو به دهقانان کم بها می‌دادند. ابسسن نقطه ششایه و وجه مشترک آنها بود. ولی واقعیات خورس - و نه تنها فوریه بلکه واقعیات اکتبر نیز - نشان دادند که آنها چقدر اغتشاه مبی کرده‌اند. واقعیات بر مبتای خواست ما حرکت نمی‌کنند، شرایط جامعه ویژگی حرکت را مشخص می‌کنند، اگر جامعه‌ای دهقانی است اگر نه - - - - - پرولتاریا کم است، اگر حاکمیت جامعه در دست فئودالیم است و دهقانان مرفا با خواست ضد فئودالی در انقلاب شرکت میکنند یعنی مسئله ارضی حل نشده است و بورژوازی لیبرال هم همین خواست محدود ضد فئودالی را دارد محتسوی انقلاب اجبارا (و حتی بر خلاف میل پرولتاریا) خلت دهمکراتیک پیدا میکند چون هیچ طبقه‌ای بدون خواست طبقاتی خود در انقلاب شرکت نمی‌کند.

★ ★ ★

۴ - با این توجه است که حتی زحمتگزاران ده و اقشار باغینی دهقانان که تشکیل دهندگان کمونیهای تولیدی روستایی پس از انقلاب خواهند بود، در نوشته تروئسکی نه در رابطه تولیدی بلکه در بالا بردن سطح فرهنگ روستا (و آنچه از طریق حکومت) مورد توجه قرار می‌گیرند.

۱. آنچه گفته شد با بین تشبیه میرسیم که شرایط مختلفی می‌تواند وجود داشته باشد که همکاری طبقاتی پرولتاریا و دهقانان را در این یا آن نوع انقلاب ضروری کند. انقلاب در شرایطی که مسئله ارضی حل شده و هنوز دهقانان اکثریت جامعه را تشکیل می‌دهند انقلابی خواهد بود با شرکت پرولتاریا و دهقانان. هرگز از این دو طبقه تحقیق خواست طبقاتی خود را در انقلاب می‌پسند. خواست طبقه دهقان دمکراتیک (ضد فئودالی) است و خواست پرولتاریا دمکراتیک و سوسیالیستی (ضد فئودالی و ضد سرمایه‌داری). انقلاب اجتماعی مورد نظر ما در این جوامع انجام وظائف دمکراتیک و سوسیالیستی را پیخته دارد، با این معنی که از روز اول انقلاب، طبقه پرولتاریا و طبقه دهقانان در انجام نظام کپن متحد هم هستند و در ساختمان نظام آتشیده مقابل هم قرار میگیرند. باز بتکرار گفته لنین در سال ۱۹۰۵ "ما از طریق هرگونه اقدامی، منجمله معاهده، از آغاز تا پایان، از دهقانان بطور کلی علیه مالکین زمین حمایت میکنیم و بعدا (حتی نه بعدا بلکه در همین حال) از پرولتاریا علیه دهقانان بطور کلی حمایت میکنیم" (تکلیف از ما است). تسخیر قدرت سیاسی نقطه‌ای در مسیر همکاری پرولتاریا و دهقانان و نقطه آغاز مبارزه پرولتاریا علیه دهقانان (بحثا به یک طبقه) است مرحله آغازین پس از تحقق کسب قدرت سیاسی در پروسه انقلاب سوسیالیستی - در جوامع عقب مانده سرمایه‌داری که انجام وظائف دمکراتیک در رابطه با زمینگشای غیر پرولتر (اقشار فقیر دهقانان) از تکالیف اصلی است - را مرحله دمکراتیک انقلاب سوسیالیستی می‌نامیم. طبیعی است خصوصیات ویژه این مرحله و زمان آن بستگی به عوامل بسیاری دارد. بطور کلی میتوان گفت که هرچه امکانات نیروهای موکده در سطح نازلتری باشد و بورژوازی قبلا وظائف فئودالی خود را کمتر انجام داده باشد، این مرحله دمکراتیک طولانی‌تر خواهد بود و بالعکس. در جوامع پیشرفته این زمان به قدر نزدیک میشود، عوامل دیگر، شرایط ذهنی، نقش رهبری، عوامل بین‌المللی، مسائل طبیعی و غیره نیز هر کدام تاثير پختی همکنند، بهر حال دیر یا زود دهقانانی که فقط

x توجه خود که منظور طبقه دهقانان است، نگه‌دارند پیداست که اقشار تحتانی دهقانان و نیمه پرولتاریای ده و بالاخره کارگران کشاورزی در پروسه ساختمان نظام آینده نیز بالقوه متحد طبقه کارگرند.

y گفته ایم و باز تکرار میکنیم که این حکم بمعنای آن نیست که پس از انقلاب در "مرحله اول" فقط به وظائف دمکراتیک پرداخته میشود. غرض اینست که در حین انجام وظائف سوسیالیستی به وظائف دمکراتیک نیز پرداخته میشود

خواستند نشود؛ ولی داغشند در مقابل اقدامات سوسیالیستی در جهت انقضاء مالکیت خصوصی بطور کلی مقاومت خواهند کرد و مبارزه با آنها و تلافی بخشی میشود. اما چگونگی، شیوه، این مبارزه طبقاتی بحثی بیواحد و متنوعی خواهد داشت که جای بحث آن اینجا نیست؛ آنچه مسلم است اینست که در انتهای این مبارزه طبقه‌ای بعنوان طبقه دهقان وجود نخواهد داشت. تجربه پاره‌ای از کشورهایی که در آنها انقلاب سوسیالیستی شده نشان میدهد که احزاب طبقه دهقان یعنی تبدیل آنها به پرولتاریا میتواند کلاً بصورت مصلحت‌آمیز و با استدلال پراشیک روزمرد زندگی حل شود. دهقانان فقیر و زحمتکش در این پراشیک به مزیت نظام سوسیالیستی پی خواهند برد ولی این بدان معنی نیست که طبقه دهقان علیرغم خواست تاریخی خود در ساختن نظام سوسیالیستی شرکت کرده است.

قبل از خاتمه این بحث و پرداختن به مسئله ایران لازم می‌پیشیم که به تکراری یک بحث پنجم که در نحوه شورشیزه کردن انقلاب چین در واژه‌های مارکسیستی خود می‌نمایاند، اشاره کنیم.

مطالعه کردیم که یکی از اختلافات منشویکها و بلشویکها بر سر آرایش نیروهای انقلابی بود. منشویکها مبلغ همکاری بورژوازی و کارگران بودند و بلشویکها مدافع همکاری کارگران و دهقانان. در اندیشه ما کوشه‌دین‌ستد باین صورت ظاهر میشود که هم‌بورژوازی و هم کارگران و هم دهقانان (واله‌شه خوده‌بورژوازی) با هم در پدیده‌ای باسم "دیکتاتوری دیکراتیک خلق" انقلاب میکنند. آنچه خوبان همه دارند این یک بحثی دارد. اثبات اینکه از دهقانان گذشته، بورژواها چگونه مایل به برقراری نظام سوسیالیستی میشوند؟ ما کوششهاست. کشف خصوصیات سوسیالیستی طبقات دهقان‌ورما به دار بلاتک‌بسیار جالب است. ما کوشه‌دین پایه‌تئوریک و فلسفی همکاری با آنها را در امکان غیر آنتاگونیستی بودن فئودال پرولتاریا و بورژوازی مسلطی (۱) میریزد. عملاً هم دیدیم که چنین شد و سرمایه‌داران جدید بلینی در ساختن سوسیالیسم در چین کردند و نتایجش هم از روز روشنتر است؛ میباید باید

۱- این ادعا را با نظر لنین مقایسه کنید که میگوید: "بیکار برد این عبارت که حکومت موقت موقت خواهد بود مبارزه متقابل طبقات متضاد را تنظیم نماید بی‌شکایت نادرست یا حداقل تاضیه است... موجب بروز این فکر میشود که گویا ممکن است حکومتی باشد که ارگان مبارزه طبقاتی نبوده بلکه تنظیم کننده آن باشد... برانده‌مارکسیست ها نیست..."

۲- ما در رمانلات جداگانه بمسئله "دیکتاتوری دیکراتیک خلق" و "غیر آنتاگونیستی بودن فئودال سرمایه‌داران و پرولتاریا" در اندیشه ما کوشه‌دین پرداخته ایم.

در اینجا به نکته مهمی اشاره کنیم. ما درست دانستن فرمولهای تشویشگر اندیشه مائوسدون هیچوجه نه بمعنای نفی انقلاب چین است و نه نفی ضرورت آن. زمانی که نتوانیم بین واقعیت و نحوه توضیح واقعیت تفاوت قائل شویم از ادعای مارکسیست بودن باید صرفنظر کنیم. اختلاف ما با مائوسیتها در این نیست که انقلاب چین خوب بود یا بد. ما مستخدمیم که در حال متریکی ترسیم انقلابی که میتواند در آن شرایط خامی در جامعه‌ای مانند چین وقوع بیپوشده گماش چمن ماهینی میداشت (علیرغم اشتباهات متعددش)؛ از بسیار ما به این انقلاب حماسه آفرین از آنجهت است که آن پدیده‌ای بسیار مترقی بود، در جامعه‌ای یا پرولتاریای بسیار بسیار ناچیز در قیاس با سایر زحمتکشان، با تعداد انگشت شماری سوسیالیست، با انبوه عظیم توده‌دهقان، در شرایط بلطه استثمار و امپریالیسم. اگر طبقاتی که در انقلاب شرکت کردند هیچ شیشدند، اگر توهما تاکنون میستی در چین غلبه داشته چنانکا بچک بجای فرار به تاپسون، حاکم چین باقی میماند. انقلاب عظیم اجتماعی چین این شانس را بوجود آورد که آماده ترین طبقات و عناصری که در آن مقطع خامی‌ند تلوث امپریالیسم بودند و امکان داشت بخشی از آنها بتوانند نظامی بجز سرمایهداری در این جامعه بوجود آورند^۴ در رهسری انقلاب قرار گیرند. و این امر که بالاخره اینها بر دهن با سرمایه داری خود را بطریقی دیگر در پروسه دوران گذار که در آن هنوز طبقات وجود دارند) مستقر خواهد کرد. هیچوجه در این حقیقت که انقلاب در زمان خود برهبری مترقی‌ترین طبقات انجام گرفت و حداقل امکان پیروزی را بوجود آورد، تغییری نمیده. حتی اگر سرمایهداری در چین مستقر شود باز این امر از اهمیت انقلابی که در چین انجام شد چیزی نمی‌کاهد، ما در صفحات پیشین بینش شکت طلبانه کسانی را که احیاء روابط استثمارگران در جوامعی که در آنجا انقلاب اجتماعی سوسیالیستی شده است را بسخره میگیرند مورد بررسی قرار دادیم و در اینجا بذکر مجدد آن نمیپردازیم. همینرا میگوئیم که کسانی که انقلاب چین را ناشی نمیکند یا باید آلترناتیو مترقی‌تری را از نظر آرایش ممکن طبقات در آن انقلاب ارائه دهند (آلترناتیوی که امکان پیروزی داشته) و یا بکمره بگویند که طرفدار چنانکایچی هستند چون او قائل به ایجاد نظام "از نظر تاریخی ضروری" یعنی سرمایه داری

استوجه شود که ما ابرادات و اشتباهات اساسی (که همکاری پرولتاریا و بورژوازی را شویب میکنند) را ندیده نگرفته و نفس آنها را در از بسن بردن دستاوردهای انقلاب کم نمیدانیم.

بود. مخالفت ما با انقلاب چین نیست، بلکه ما مفاهیم انقلابی است که در اندیشه مائوسه دون وجود دارد و با هم تکامل مارکسیسم لنینیسم ارائه میشود. ما در رسالهای دیگر به یارهای از این مفاهیم برخورد کرده ایم. در اینجا باین حکم بسنده میکنیم که محتویات اندیشه مائوسه دون تا آنجا که به آرایش طبقاتی و خواستههای انقلاب آزادبخت در آن شرایط خاص مربوط است مورد تأیید ما است. ولی آنچه را که بعنوان مباحث فلسفی و سوسیالیستی آن تلقی میشود انقلابی و متاثر از مکاتب مختلف میدانیم. (عسکری). اقتضای این اندیشه هم وجود خارجی ندارد. ما مائوسه دون را یکی از انقلابیون بزرگ تاریخ میدانیم که در رهبری انقلاب اجتماعی یک جامعه عقب افتاده عظیم قرار داشت. انقلابی بودن اندیشه های او و تفایر آنها با آموزه های مارکسیسم، از احترام ما نسبت به شخصیت انقلابی او نمیگاهد. او در تاریخ بعنوان کسی که سهم بزرگی در آزادی نوده عظیمی از انسانیت از قیود فئودالیسم و امپریالیسم داشت، خواهد درخشید.

* * *

خلاصه کنیم:

۱. دیکتاتوری دو یا چند طبقه متناقض در لفظ و در معناست. حکومت چند طبقه ممکن است ولی این حکومت پس از کمک به تشکیل نظام کهنه، بناچار باید در خدمت بیداری یک نوع مناسبات تولیدی قرار گیرد. تعداد مناسباتی طبقات در حکومت بمعنای سهم در جهت حرکت جامعه در آن واحد نمیتواند باشد. دولتی که بر ویرانه متلاشی شده فئودالیسم بوجود خواهد آمد، مرفه تر از اینکه چه کسانی و شمایندگان چند طبقاتی در حکومت آن شرکت داشته باشند. نیایش یا جامعه را در جهت برقراری سرمایه داری و به سوسیالیسم هدایت خواهد کرد. این دولت با نهایتاً در خدمت طبقه ایست که روابط سرمایه داری را می طلبد و یا در خدمت طبقه ایست که روابط سوسیالیستی را میخواهد. این دولت با ابزار اعمال قدرت طبقه سرمایه دار است و با ابزار اعمال قدرت پرولتاریا، و بعبارت بهتر در تحلیل نهائی با مبین دیکتاتوری پرولتاریا و یا سرمایه داران است. دیکتاتوری هر دو، بی معنی و بی پایه و غیر ممکن است.

دیکتاتوری کارگران و دهقانان نیز چنانکه در مضامین قبل گفتیم، نادرست است. دولت مورد نظر ما در جهت ایجاد مالکیت خصوصی حرکت میکند که دیگر دیکتاتوری طبقه کارگر نیست، و با در جهت ایجاد مالکیت عمومی میکوشد که دیگر دیکتاتوری طبقه دهقان نیست. در یک کلام دیکتاتوری هیچ

دو طبقه‌ای - و بطریق اولی هیچ چند طبقه‌ای - ممکن نیست. حکومت دو یا چند طبقه، تشکیل کابینه‌های ائتلافی و نظائر آن البته مسر است، ولی حکومتها و دولتها هر چه باشند در تحلیل نهائی معرفت‌دگنا تئوریکی از آن طبقا تند و لائیسر - بنابر این :

کمونیستها همواره برقراری دگنا تئوری پرولتاریا را هدف قرار میدهند. اما طبیعی است که این بدان معنی نیست که همواره امکان بلا فاصله آن وجود دارد. ممکن است در جوامعی ضعف طبقه کارگر و قدرت طبقات دیگر که مایل به نوعی انقلابند، شرایطی را بوجود آورد که طبقه کارگر و سایر طبقات مجبور به تقسیم قدرت سیاسی شوند. طبقه کارگر مجبور شود که فی‌المثل نمایندگان دهقانان را در قدرت سیاسی شرکت دهد. معذرا طبقه کارگر حتی در صورت وجود این اجبار، کوشش خواهد کرد که سهم عمده‌و اساسی قدرت را خود سمعه داشته باشد و نه برعکس. یعنی طبقات دیگر را در خدمت اهداف خود قرار دهد و نه برعکس. کمونیستها تحت هیچ شرایطی خر سواری طبقات دیگر نمی‌شوند و به‌مورت بدگوش و کمک‌کننده رشد جامعه در جهت خواست طبقاتی مخالف سوسیالیسم قرار نمی‌گیرند. هیچگاه به‌مورت شریک کوچک در نمی‌آیند.

طبیعی است که موارد فوق در حالاتی است که تناسب قدرت و یا ضعف نیروهای شرکت‌کننده در انقلاب به‌مورتی باشد که جهت حرکت آینده جامعه تقریبا قابل پیش‌بینی باشد، ولی چنانکه مکررا اتفاق می‌افتد، در بسیاری از جوامع هم عرصه انقلاب و هم بهینه دولت آینده امکان حرکت در یکسو از جهت متباعد را باز می‌گذارد. بعبارت دیگر در شرایط معینی در پاره‌ای از جوامع این امر که تعیین‌کننده نهائی مسیر حرکت جامعه (نیروی رهبری کننده انقلاب و پایگاه دولت) چه طبقه‌ای خواهد شد، مسئله ناروشنی باقی میماند و صرفا پیرانیک انقلاب است که جهت را روشن میکند. طبیعی است که در این موارد کمونیستها وظیفه دارند که با شرکت خود در انقلاب، امکان رهبری خود را در عمل بیشتر کنند، محتوای انقلاب را غنا بخشند و بگویند

* - این اجبار را به بهترین وجهی در تشکیل کابینه ائتلافی بعد از اکتبر مشاهده میکنیم. لنین با آنکه در گذشته مدافع دگنا تئوری طبقه کارگر و دهقان سود، همگسای تأسیس دولت جدید پس از اکتبر، تا آخرین نفس با شرکت دهقانان در دولت مخالفت میکرد. تنها هنگامی که در اثر با فشاری کنگره دهقانان و تزلزل اکثریت بلشویکها در آیین مورد، خطر سقوط کامل و شکست انقلاب پیش آمد، وی اجبارا به شرکت تعدادی از نمایندگان دهقانان در قدرت موافقت کرد. (رجوع شود به " ده روزی که دنیا را لرزاند ")

تا مسیر حرکت را در جهت اهداف خود سمت دهند. تنها در چنین شرایطی که امکانات مختلف باز میماند (و بعبارت دیگر جهت از ابتدا قابل پیش بینی نیست) میتوان سخن از انقلاب بورژوا-دموکراتیک یا دموکراتیک ملی و نظائر آن برد. آنهم با تشخیص این امر که نتیجه چنین انقلابهایی میتواند منفع بورژوازی و با کارگران شود و از قبل معلوم نیست. حال اگر در نظر گرفته شود که انقلاب مترقی بورژوا-دموکراتیک در این دوران از عصر امپریالیسم بعثت از بین رفتن بقایای خصوصیات انقلابی در طبقه بورژوا جز ارغام است، اگر در نظر گرفته شود که درجوامعی که در آنها مدتها قبل انقلاب دموکراتیک ملی و نویسنده... شده، اینطور بنظر میرسد که آلترناتیو توسعه بورژوازی بعقل مختلف (و منجمله عملکرد سرمایه جهانی و فقدان کمک موشیرولتا ریاییها) قدرت بیشتری در عمل نشان داده و اسجوامع را منحرف کرده است، به علت مواردی در جهان که گمانی میتوانند خواستار انقلابهایی نظیر انقلاب دموکراتیک ملی و نویسنده آنها باشند میتوان پی برد، در چنین جوامع بسیار عقب افتاده ای البته وقوع "انقلاب دموکراتیک ملی" ای که بنای فئودالیسم را بر زیر ضربت بگیرد بهتر از ادامه مناسبات فئودالیستی است، ولی همانطور که ذکر شد چنین انقلابهایی بمنابۀ شعشیر دو دمسی هستند که در ادامه خود با گردن بورژوازی و با یرولتا را خواهند زد. بند بازی در تاریخ جز موهومات است.

بهر حال این بدیده های ناهنجار و استثنائی در عصر حاضر صرفاً بعنوان یک امکان میتواند در جوامعی مطرح شود که مناسبات فئودالیستی در آنها وجود داشته باشد و قدرت سیاسی در دست طبقه فئودال باشد. در جوامعی که نه تنها سرمایه داری مناسبات تولیدی غالب را تشکیل میدهد بلکه قدرت حاکم هم در دست بورژوازی است، "انقلاب دموکراتیک ملی" معلوم نیست که چه چیز را هدف خواهد داشت؟ انقلابی که هدف بلافاصله اش تغییر روابط تولیدی (سرمایه داری) نباشد، و طبقه حاکم (سرمایه دار) را هم نخواهد تغییر دهد، همه چیز هست بجز انقلاب اجتماعی! در چنین جوامعی سخن از انقلاب دموکراتیک ملی کردن یا نشانه جهالت است و با عوام فریبی و احتمالاً هر دو. بدیده ای که در آن معلوم نیست چه چیز میخواهد دگرگون (انقلاب) شود و بورژوا و خرده بورژوا و دهقان و کارگر هم "همگی" آنرا میخواهند، میلما یک چیز نیست و آنهم انقلاب است. اگر نه این بود که در ایران طبقاتی از حزب شده تا مائوئیستها چنین درهم گواشی ها را نسخه شفای برای جامعه ما میزدند، بعثت آنهم در این عصر مضحک میبود. از این رویزبوس نیست های رنگارنگ باید پرسید که انقلاب اجتماعی شما چه چیز را میخواهد عوض کند؟ اگر آما مناسبات سرمایه داری و سلطه طبقه سرمایه دار را هدف

دارد پس چرا اسم آنها انقلاب سوسیالیستی نمیگذاریم، و اگر اینها هدف نیستند پس چرا آنها انقلاب اجتماعی میخوانیم؟ آیا این نیست که شما چاقخانه یا عوامقربانه میگوئید حد اکثر یک انقلاب سیاسی را بعنوان یک انقلاب اجتماعی جا بزنید و بدینوسیله ماهیت سازشکار و رفورمیست خود را بپوشانید؟ آیا این نیست که ایده سازش طبقاتی را میخواهید استعاره کنید غافل از آنکه عصر چنین پندبازیهایی بسر آمده است؟

۱ انقلاب اجتماعی ایران

گافی نیست که حرفا بد مسئله سوسیالیستی بودن ماهیت انقلاب ایران توجه شود. انقلاب سوسیالیستی جوامع مختلف بر حسب عوامل متعدده موجود در هر جامعه رنگ آمیزیهای متفاوتی داشته و وظائف متفاوتی را در مقابل خود دارد. انقلاب سوسیالیستی آمریکا با آلمان غربی، با انقلاب سوسیالیستی ایران یا کره جنوبی گرچه از نظر ماهیت و اهداف اساسی یکی است، معینا با پروبلما تیکهای بسیار متفاوتی روبروست. در جوامعی که مسئله ارضی (دمکراتیک) بکلی حل شده است و کشمکش و رزی بصورت یک رشته صنعت در آمده است، با جوامعی که گرچه مناسبات کار مزدوری سرمایه داری در کشاورزی حاکم است ولی توده کشوری دهقان بی زمین (و هنوز کارگر نشده) در آن وجود دارد، و تولید کشاورزی آن در بسیاری از بخشها عقب مانده و غیر مکانیزه است، وظائف انقلاب گونه خاصیت انقلاب (تفاوتهای) دارد. در جوامعی که دمکراسی حاکم است، با جوامعی که استبداد بورژوازی در آن عریان است، وظائف مقابل انقلاب تفاوتهایی دارد، و باز در جوامعی که در زمره کشورهای امپریالیستی قرار دارند با جوامعی که در زمره کشورهای توسعه یافته اند، وظائف انقلاب سوسیالیستی تفاوتهایی دارد.....

این تفاوتها، در اثر وجود یا فقدان عوامل متعدد، بسیاری در مورد هر کشور خاص نیز ویژگی های خود را دارند. ما بدون آنکه بحث این جزئیات را مد نظر داشته باشیم ضروری می بینیم که در خاتمه رساله حاضر، باره ای از تفاوتهای برجسته ایران و سایر جوامعی را که در بحث متدو - لوژیک صفحات پیش بعنوان مدل قرار داده بودیم، عنوان وار ذکر کنیم، طبیعی است که بحث مفصل این ویژگی ها مربوط به رساله ای دیگر است کدا هم عوامل موثر در تعیین اهداف و وظائف انقلاب سوسیالیستی ایران را مضمون بحث قرار داده باشد. رساله حاضر بحثی در ماهیت انقلاب بود و نه بیشتر از آن.

۱- طبقه کارگر - کارگران صنعتی ایران حدود ۴/۵ میلیون نفر تخمین زده میشوند که همراه با کارگران کشاورزی (۳/۸ میلیون نفر) نیروی کار عظیمی را تشکیل داده و در تماس با مثلاً روسیه قبل از انقلاب و رشد کمی بسیار بیشتری را نشان میدهد. سمبدا بدلائل مبتلنی که جای بحث آنها در مقاله حاضر نیست، رشد کلی این طبقه در ایران در شتاب با کمیته آن کمتر از حدود انتظار بوده است. اعتمادات و نظرات کارگری مرئط از دورانی کوتاه غلبان عمومی، تا یکی دو سال اخیر پراکنده و غیر پیگیر بوده اند. همزمان با بحران جدید اقتصادی و سیاسی رژیم، میزان مبارزات کارگران و سطح آنها رشد فوق العاده یافته است. این مبارزات اگر چه هنوز در بسیاری موارد هنوز خود بخودی هستند ولی اتحاد و عناصر ضروری برای سازمان یافتن و پدیداری جوامع آگاهی سوسیالیستی و گسترش آن در آنها بسرعت در حال فراهم آمدن است. سمبدا دیگر زمینه مادی رشد کیفی وجود دارد و افق آشنده از همیشه درخشانتر است.

۲- در قرن اخیر شورشی و عصیانهای دهقانی هیچگاه در مخابراسری وجود نیامده و تحركات دهقانی تغییرم وضع معیشت فوق العاده بد آنان، در تماس با جوامعی که بر سرمدیم (روسیه و چین) کمتر بوده است، بطوریکه حتی در دورانی که طغیان عمومی اجتماعی در ایران وجود داشت (جیش دنیا کور مشروطه، نهضت ملی، سالهای ۳۹-۴۲ و امروز) شورشیای دهقانی بابعاد عظیم نرسید و هیچ حزبی که بتوان آنها را حزب دهقانی خواند (ویا حزبی که پایه دهقانی داشته باشد) در سراسر این دوران بوجود نیامد.

۳- انقلاب سمبدا پیرویه تجزیه دهقانان را تسریع کرد و علاوه بر سوجو د آوردن نشر وسیع کارگران کشاورزی که در فوق بدان اشاره شده، تعداد قابل توجهی دهقانان کم زمین و میان حال را از روابط سنتی خود کند. غالب این دهقانان در سالهای اخیر مختصر مابطک خود را نیز از دست داده و بسرعت بطرف صفوف کارگران کشاورزی و یا کار در شهرها رانده شده اند. معینا هنوز این پیرویه پایان نیافته و دهقانان کم زمین و میان حال هنوز نوده قابل توجهی را تشکیل میدهند. اینها گر چه هنوز بسیاری از خواستهای تاریخی طبقه دهقان (مالکیت خصوصی قلمبه زمین) را با خود حمل میکنند، معینا پراتیک زندگی آنها را بیش از پیش بسوی صفوف پرولتاریا حرکت خواهد داد. ۴- خرده بورژوازی - خرده بورژوازی در ایران از اهمیت ویژه ای برخوردار است و باید بدان توجه کافی شود و تفاوتهای آن با سایر جوامع در نظر گرفته شود. تفاهد شهر و روستا در جوامع سرمایه داری غربی، اهمیت شهر در تماس

با روستا ، نقش ماکنمن این جریان میم سیاسی اقتصادی - یعنی شهر را - در طول قرن نوزدهم بطور واضح نشان داد و تحلیل‌های درخشان سگانه مارکس از انقلاب‌های قرن نوزدهم ، نقش میم خرده‌بورژوازی شهرنشین را در همه‌جایات خود روشن کرد ، ولی در جامعه روسیه وضع جز این بود . در روستا شهر هنوز اهمیت خود را پیدا نکرده بود . تا قبل از موج صنعتی شدن روسیه در اواخر قرن نوزدهم ، شهرهای روسیه حالت فئودالی خود را (محلی برای دادوستد و ادارات حکومتی و نه مرکز تولید) حفظ کرده بودند ، این وضع رو به تغییر بود ولی معیناً هنوز یسناي اروپای غربی آن تکامل نیافته بود ، ثروتی در نتایج و چشاندازها " میثوبید : " چهار میلیون پیشه‌ور روستایی همان عناصری بودند که در اروپا هسته جمعیت شهر را تشکیل داد و بتواند استاد کارها را گرد کار دیده در امتداد متشکل شده بعد از خود راهی چه بیشتر همکاران از اصناف یافتند ، دقیقاً این طبقه پیشه‌ور بود که طی انقلاب کبیر بخش عمده خود جمعیت در انقلابی ترین بخش‌های پاریس را تشکیل می‌داد ، بخودی خود این واقعیت - عدم اهمیت منابع شهری ما [در روسیه] - نتایج غیرقابل تخمینی برای انقلاب ما در برداشت " ، بهمین دلیل است که ما در روستاها جمعیت از کارگران و دهقانان میثوبیم و سه خرده بورژوازی شهر به یک قشر وسیع ، برخلاف انقلابات اروپای غربی قرن نوزدهم ، بطور خاص بر نمی‌خوریم ، ولی وضع ایران و آرایش نیروهای انقلابی آن از این جهت نیز با روسیه متمایز است خرده بورژوازی ایران به خرده بورژوازی سنتی و خرده بورژوازی جدید تقسیم می‌شود . خرده بورژوازی سنتی در ایران بسیار ضعیف شده است و خیل عظیم آنان یا به اردوی کار پیوسته است و یا از خرده‌های سنتی دست کشیده و خود را با نیازمندیهای جدید سرمایه‌داری تطبیق داده است و به عبارت دیگر جزء خرده بورژوازی جدید در آمده است . مهم‌ترین بقایای خرده بورژوازی سنتی هنوز نیروی دارد که در هنگام بحرانهای مختلف خود را می‌تواند نشان دهد . این نیرو صرفاً نیروی سیاسی است و از نظر تسمین حسرت اقتصادی جدید تاثیر مهمی ندارد .

خرده بورژوازی جدید در ایران قشر مستأ و سهمی را میسازد ، وسیع بودن بوروکراسی ، بی‌گفایتی و عقب مانگی سرمایه‌داری از نظر اجرای تنظیم کار مورد نیاز ، وسعت بخش خدمات وجود گسترده رشته‌های غیر تولیدی در

به گفت پیدا است که وسعت بخش خدمات نه در جهت خدمات ضروری جامعه بلکه در جهت نیازهای عمومی است که مبتلا به سرمایه‌داری در کل و سرمایه‌داری در ایران بطور اخص است ، در جوامع سرمایه‌داری پیشرفت نیز این بخش وسیعتر از آنست که قبلاً پیش‌بینی می‌شد . در مرتب تقسیم بین بورژوازی و پرولتاریا ، بخش مملی به صورت مملی به عنوان کارگران خدمات با گرفته است . تشدید تقسیم کار سرمایه‌داری از یک طرف موجب تقلیل این بخش و منهدم‌آز جانب دیگر با رشد اشوماسون موجب توسعه آن میگردد .

اقتصاد (انواع ربا خواری و تجارت خرده پا و غیره) «وابستگی با میر با»
 لیسیم و وجود گروه کشمیری ریزه‌خوار خوان شده‌گیهای دونه‌سات کوچک و بزرگ
 سرمایه‌داری غربی، موجب شده است که صفوف خرده‌بورژوازی جدید بسیار انبوه
 باشد. اما این خرده‌بورژوازی در پیرویه ایجاد و تجزیه مداوم قرار دارد
 و اشکال لایه‌هایی از این انبوه تجزیه شده و به صفوف طبقات اصلی جامعه
 می‌پیوندد. عده کمی به‌طرف‌رئاء بیشتر و بیشتر حرکت کرده به مدار بورژوازی
 صعود میکنند و گروهی مابین‌کلاس خود را از دست داده و بجانب صفوف پرولتاریا
 رانده میشوند. معیناً هنوز در ایران بخش بزرگی موضع خود را حفظ کرده و
 مشغول تجزیه امرار نمیگیرند. سرمایه‌داری نوپای ایران تا هنگام تجزیه
 کامل این بخش - اگر شدنی باشد - راه طولانی در پیش دارد. بی‌رحال‌خرده
 بورژوازی شهری جمع‌شده وسیع‌تر را تشکیل میدهد که علاوه بر معادنی اقتصادی
 آن از نظر سیاسی بسیار مؤثر است. این قشر بسیار سیاسی است و در حقیقت
 فعالترین قشر در حرکات و انقلابیهای گذشته اخیر ایران بوده است. از انقلاب
 مشروطه گرفته تا جنبش ملی کردن منابع نفت و مبارزات سالهای ۱۳۴۲-۱۳۴۳
 از آن، این قشر بطبقت خصمیات ویژه جامعه ایران در قالب‌های پیاپی پیش
 صفوف حرکت کرده است و هنوز هم تا زمانی که جنبش طبقه کارگراوج و اعتلا
 لازم نیابد بموضع پارتیزان‌ترین قشر باقی خواهد ماند.
 بنابراین این بطور کلی میتوان گفت که انقلاب ایران از این دو جهت -
 مسئله دهقانان و خرده‌بورژوازی - به انقلاب جوامع سرمایه‌داری از نظر آرایش
 طبقاتی نزدیکتر خواهد بود تا به روسیه و چین.
 ۲- بورژوازی ایران نیز ویژگیهای خود را دارد.

در روسیه سخن از تزلزل بورژوازی لیبرال می‌رود. بورژوازی در آن جامعه
اولین هدف انقلاب نبود. در اروپای غربی در جریان انقلابهای ۱۸۴۸ بورژوازی
 بصورت هدف اولیه انقلاب درآمد.

در چین بورژوازی لنگان لنگان مبارزه "فدایانه‌ریالیستی" (در معنای
 محدود ضد استعماری) میکرد. اما در ایران بورژوازی هدف اولیه انقلاب
 است و اگر کسی دچار توهمات "آشتی‌پذیر بودن تفاد کارگران و سرمایه‌داری"
 نباشد قاعدتاً نباید برای ساختن سوسیالیسم نیز بسجما بت و همکارای
 سرمایه‌داران، یعنی کسانی که انقلاب سوسیالیستی علیه آنان است، امیدوار
 باشد. معیناً در این زمینه مسائلی را باید در نظر داشت.

بورژوازی ایران بطور کلی بدو بخش بوروکرات و نظامی و بخش خصوصی
 تقسیم میشود. بخش بوروکرات - نظامی تحت‌همونی شاه و دربار از یک
 جانب از حمایت طولانی‌مدت معتمدی نظامی دربار (و گاه رتبه‌ای نظامی) برخوردار بوده

است و از جانب دیگر کنترل مطلق قدرت سیاسی را در ایران بدست دارد. قدرت سیاسی در جامعه استبدادی مانند ایران بمعنای کنترل مطلق نهاد دولت، کنترل نهایی تمام منابع بر شمر اقتصادی و حکمرانی مطلق الحان نه تنها بر شوده مردم زمینکش بلکه بر سرمایه‌داران بخش خصوصی است. بنابراین طبیعی خواهد بود که سرمایه‌داران بخش خصوصی متکا می‌گردد شرایط جهانی اجازه دهد (نی‌المثل هنگام قدرت‌های جناح حامی آنان) منابع غیر نظامی در کشورهای امپریالیستی) برای شرکت در قدرت سیاسی تقلای کنند و حتی از طریق واسطه‌های، یعنی نیروهای که با اندازه خود آنان شناخته شده‌تر هستند [مانند نمایندگان بورژوازی "ملی" مضمحل شده] سعی در بهره‌برداری از نهادهای توده مردم کنند. به همین است که حد و حدود این اختلالات درونی سرمایه‌داران تا آنجا به پیش می‌رود که منافع آنان در ادامه استعمار بطور جدی به خطر نیفتد.

در مالیات قبل از جنگ جهانی دوم و قبل از یورش همه جانبه امپریالیسم سرمایه فتح بازارهای جهان، و ادغام آنها در مجموعه سرمایه جهانی، سرمایه داری داخلی در ایران مانند بسیاری دیگر از نقاط جهان تحت کنترل امکان قدرت‌یابی و استقلال نسبی از قدرت جهانی داشت و به استخفا از خواست‌های امپریالیستی مردم توانست مبارزاتی را برای تحقق اهداف خود سازمان دهد. مالیات دهه بیست و ابتدای دهه سی مالیات‌های اعجاز مبارزات بود و ملی بالاخره سرمایه‌های جهانی توانست یکی‌کودک و یک‌پوش همه جانبه پس از آن، آخرین امید استقلال سرمایه‌داری داخلی (ملی) را می‌بندد به یاس کند و یکبارگی سرمایه‌داران را با سه اردوی طود جلب نماید و با مضمحل کند. امروز در ایران از یک بورژوازی بزرگ‌تر و وابسته یا غیر متکی با امپریالیسم نمی‌توان نام برد. سرمایه‌آنها بخشی از چهار بازاری که غالباً بنام بورژوازی ملی از آنها نام برده میشود در مقابل سرمایه‌های بزرگ‌گانی در مقابل کوه است و نیروی قابل ملاحظه‌ای را تشکیل نمی‌دهند.

★ ★ ★

در تقسیم بندی طبقاتی اگر مسائل را که مرزهای اختی طقات را بطور عمودی قطع میکند در نظر بگیریم به نوعی ثقلی طبقاتی دچار می‌شویم. همواره باید واقف بود که مسائل نه چندان معدود از مرز طبقاتی عبور میکنند. این مسائل بخمومی در جوامعی مانند ایران قابل ملاحظه هستند. اما آنها مسئله نبود امپریالیسم و ضرورت ایجاد احساس ضد امپریالیستی. بهر صورت تفویض احساسات ملی در طبقات مختلف است. مایه و اساس احساس ملی هر چه باشد، باید آنها همواره بصورت یک واقعیت در نظر داشت و توجه داشت که

این احساس بویژه در جوامع تحت‌تسم بسیار قوی است و در قالب موارد به‌عزّت مثبت (خدا امپریالیستی) - وحشی در مواردی انقلابی - موثر بوده است . مسئله تقابل ناسیونالیسم در کشورهای پیشرفته و عقب‌مانده و عملکرد متفاوت آنجا مسئله جدیدی نیست ولی گاه در تحلیل‌های طبقاتی نادیده گرفته شده و موجب اشتباهات بزرگ می‌شود .

همچنین نیازی به تذکر نیست که مسئله ادغام سرمایه‌های محلی در سرمایه جهانی، هر قدر هم به جهانی بودن سرمایه معتقد باشیم، و هر قدر هم گداین ادغام به کمال نزدیک شود، معیناً محدودهای ملی را نصیب‌تراند نادیده بگیرد. اشکال و غمی که از جانب عده‌ای در ندیده انگاشتن نهاده ملت می‌شود بجز تعلق خاطر به جزم خود باخته سرمایه جهانی که متصوراً برزی نمی‌شناسد چیزی را توفیق نمی‌دهد . اما آن ترزهای ملی یک هدف است و نه یک ایدئولوژی یا فتنه . نگاه به عملکرد مرزهای ملی حتی در جهان سرمایه‌داری پیشرفته، مطلقاً جهان‌گراخی‌الخطی را بیش از هر چیز تشوین می‌دهد. سرمایه‌دالات متحده و آلمان غربی و ژاپن شاید بیش از هر مجموعه دیگری وحدت داشته باشند ولی حتی در مورد این کشورها نیز مرزهای ملی خود را اعمال می‌کنند .

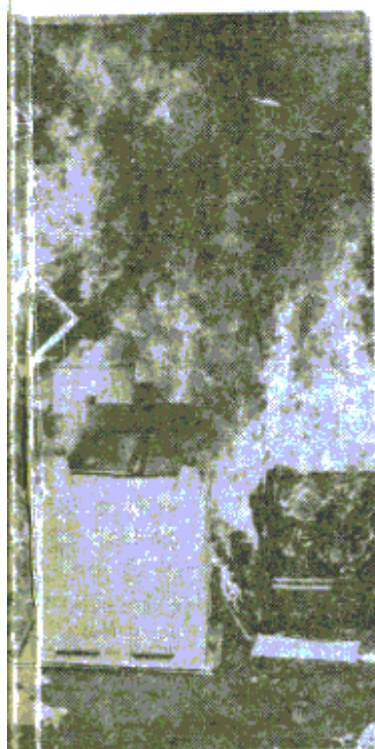
در کشورهای مانند ایران علاوه بر مائل قوی ، موقعیتی انجینی از نظر امپریالیسم غیر قابل صرف نظر کردن است ایران تنها کشوری است که بدون اینکه رسماً پایگاه نظامی آمریکا داشته باشد چند ده هزار مستشار نظامی آمریکا در آن فعالیت دارند . کشوری است که امپریالیسم به لحاظ مختلف تا به آخر در آن خواهد جنگید . بنا بر این تشخیص تئوراتی که وجود امپریالیسم در شکل انقلاب دیده‌دهد اهمیت حیاتی کسب می‌کند . بدون در نظر داشتن مستمر این مسئله ، همانطور که ذکر شد تحلیل طبقاتی به تحلیل شکستی منجر خواهد گشت .

بعلاوه در هر تحلیل مسائل روبنایی و نیز وجود نهادهایی که از اضمحلال گذشته تا کنون ادامه یافته‌اند باید مورد توجه جدی قرار گیرند . به عبارت دیگر هر یک از عوامل مشکله فورم‌اسیون اجتماعی کشور می‌تواند در لحظاتی در تعیین مسیر جامعه نقش بسیار مؤثری را ایفا کند . از این زمره آنست مسئله مذهبه وجودملیت ها ، شداد و قدرت آنجا (هم از نظر نفوس و هم از نظر سیاسی) ، میزان رشد مبارزات ملی آنها و خواست بحق آنها در تعیین سرشت خویش . مسائل دیگر مانند مسئله ایلات نیز کم اعتبار نیستند . گفته می‌شود که تعداد قبائل کوچ نشین در ایران بیش از هر نقطه دیگری است ، واقعیت هر چه باشد این امر نیز حقیقت دارد که ایلات به سرعت در حال اسکان‌نظمی هستند . گسترش روابط سرمایه‌داری آنها را فراموش نکرده است اگرچه ایلات

بمقت فورماسیون خاص خود دبیرش از سایر فورماسیون‌ها در محدوده ایزروابط
 مهار میشوند. بهر حال هنوز تا امروز - و تا زمانهای طولانی - بمسئله نقش
 ایلات باید، توجه کافی شود.

بررسی دقیق مسائل نامبرده با اضافه مسائل دیگری که علمیرغم فرعی بودن
 در مسیر جنبش و حرکت خلقهای ایران نامشیر میگذارند، همچنین مسائل
 مرتبط با جنبشهای دیگر منطقه ... وظیفه ایست که در مقابل کمیونیستهای
 ایران قرار دارد. ویژگیهای انقلاب سوسیالیستی ایران با روشن شدن تک
 تک این مسائل مشخص میشود.

.....



**Democratic
Or
Socialist
Revolution**